[illegible]

۱۸۹۶۲
۲۱۰۱۲۷

(۲۵) مجموعه رسائل

۱۸۹۶۲
۲۱۰۱۲۷
(۲۵) مجموعه رسائل
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ ثبت کتاب ۲۱۰۱۲۷
کتاب مجموعه رساله و نسب نامه
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۸۹۶۲
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی
۱۸۹۶۲

[illegible] که از زیر گنبد [illegible] استاد و [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] هم [illegible] شب [illegible]

بود نصف شب در غنود [illegible] بیدار [illegible]

[illegible] از [illegible] خاص هم [illegible]

و آن خون که [illegible] بیدار [illegible]

[illegible] ششم شب [illegible]

[illegible] بیدار [illegible]

[illegible] مثل برق از [illegible]

سر مبارک [illegible]

[illegible]

هذه نسخه مسمی بمراد المریدین من تصنیف شاه حضرت حسینی قدس سره که در بلده بیجاپور آسوده آند

۱۲۵۷

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد مریدی را که مراد خاص خود اوست و صلوة بر مرادی که مرید خاص انخاص همو ست اما بعد میگوید اضعف العباد درگاه صمد از اولاد بندگی مخدوم سید محمد و از مریدان حضرت شیخ عبد الصمد الملقب بسید محمد المشهور بشاه حضرت رزقه الله تعالی خیر الدنیا و الآخرة که این فقیر را برای عمل گاه گاهی از سخنان بزرگان احتیاج می افتاد لهذا کتابهای ایشان مطالعه کرده یاد میداشت اما بحکم الانسان مرکب بالنسیان فراموش

میشد برای آن سخنی چند از کتابهای ایشان اخذ نموده و بعضی از مرشدان شنیده و بعضی از تجربه خود یافته بعد از استخاره در قلم آورد و مراد پیران و مریدان دانسته مسمی بمراد المریدین و مرام المرامین کرد قطعه کتابی که آمد بقول قوی ٭ براه مریدی و پیری دلیل ٭ سروشی بتاریخ آن خوش بگفت ٭ مراد المریدین بحجت جمیل ٭ و این رساله مشتمل ست بر دوازده فصل فصل اول در بیان دلایل ثبوت بیعت و مقراض و طاقیه و خرقه و انچه بدان تعلق دارد فصل دویم در بیان بیعت کردن مرید کنانیدن ‌و بیعت کنانیدن پیر فصل سیوم در بیان بیعت کنانیدن زنان فصل چهارم در بیان اداب مریدان فصل پنجم در بیان بیعت کنانیدن مردان و زنان که آمدن ایشان برای بیعت دشوار ست فصل ششم در بیان بیعت انکسانیکه بیعت کردن ایشان درست نیست یا نیست فصل هفتم در بیان تجدید بیعت فصل

هفتم دربیان دعا و نماز استخاره و دیگر ادعیه و دیگر محبت حق سبحانه تعالی
بیفزاید **فصل** نهم دربیان ادب و آداب ذکر دادن پیر و طلب نمودن
مرید **فصل** دهم دربیان طالب شدن و خلافت گرفتن مرید
بعد از وفات پیر **فصل** یازدهم دربیان تلقین ذکر **فصل**
دوازدهم دربیان خلافت حقیقی و مجازی و شرایط آن و بیان
جواز خلافت و آداب خلیفه **فصل** اول در بیان دلایل ثبوت
بیعت و مقراض و طاقیه و خرقه و انچه بدان تعلق دارد بدانکه معنی بیعت
عهد بستن است بر چیزی شیخ عبدالحق رحمة الله علیه در شرح مشکوت
فرموده اند که اهل مبایعت از بیع است هر که با کسی عهد می بندد گویا
میفروشد ذات خود را بدست وی چنانکه در بیع دست بر دست میزنند
در معاهدت نیز عادت بران جاری شده اگر کسی سوال کند که بیعت
کردن فعل مشایخ است رضوان الله علیهم و شریعت پیغمبر ماست
صلی الله علیه وسلم جواب انست که شریعت عبارت است از کلام الله
واحادیث

واحادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم و آن مسایلی که بفقه
تعلق دارد فقها نور الله مرقدهم انرا ازین هردو استنباط کرده کتب
فقه تصنیف کرده اند و غیر مسایل فقهی چنانچه قصص الامم سابقه و
حکایات قرون ماضیه و اخبار غیب و وعد و وعید و خبر علامات
قیامت مثل شکافتن اسمان و کدورت ستارگان و انچه بدین مانند
و احوال بهشت و دوزخ و اوامر دیگر مثل تواضع و حلم و ترک دنیا و
رضا و توکل و خوف و رجا و غیر آن و منهیات دیگر مثل ریا و سمعه و کبر
و عجب و حرص و فخر و طلب دنیا و حب جاه و انچه بدان مانند است نیز
از کلام الله و احادیث نبویه معلوم میشود بلکه در فقه داخل است نزدیک
امام اعظم رحمة الله علیه همچنین بیعت کردن هر اختیار کارهای نیک و
اجتناب از کارهای بد از کلام الله و احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم
ثابت شده است چنانچه در شرح شاه عبدالحق رحمه الله آمده است که روزی
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم تشریف نزول فرموده بموضع
حدیبیه و فرستاده نبوت پناه صلی الله علیه وسلم عثمان ذوالنورین رضی الله عنه را

بجمعی گروه قریش ما خبر کنند ایشانرا که رسول صلی الله علیه و سلم آمده
است برای زیارت خانه خدای تعالی و عزم بجا آوردن جنگ
نکردن پس مشرکان ذوالنورین را حبس کردند و نزدیک خود نگاه داشتند
پس طلبید رسالت پناه صلی الله علیه و سلم مسلمانانرا که یک هزار و چهار
صد کس برابر خود بودند و بیعت گرفت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
از ایشان و امیر المومنین عثمان غایب بود نبوت پناه صلی الله علیه و سلم
فرمود نخواهم محروم بودن عثمان از فضیلت این بیعت پس بر داشت
دست مبارک خود را بنیابت حضرت عثمان بنهاد در زیر دست
راست خود و فرمود که این دست عثمان است پس فرو فرستاد
حق سبحانه تعالی از روی فضیلت و شرافت پیغمبر صلی الله علیه و سلم این
آیت را إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ
فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَن نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ
بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا معنی این آیه در تفسیر حسینی
مسطور است بدرستی آنانکه بیعت کنند با تو در حدیبیه جز این نیست که

بیعت

بیعت کنند با خدای تعالی علمی رحمة الله علیه فرموده است که
این سخن در مقام جمیع و حق سبحانه تعالی مرتبه جمیع را برای
هیچکس تصریح نکرده الا برای آنکه اخص و اشرف موجودات
است و از همین مقام است که وَمَن يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ
و حال آنکه دست خدای عزوجل بالای دستهای ایشان است و صاحب
تفسیر المدارک در تفسیر ید الله اراده میکند که دست مبارک رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم که بالای دستهای بیعت کنند کانست آن دست
خداوند تعالی است پس هر که نشکند عهد را جز این نیست که میشکند
بر نفس خود یعنی ضرر آن به نفس او رسد رباعی همان مشکن که هر که پیمان
بشکست ❊ از پای در افتاد و بیرون رفته ز دست ❊ آنرا که درست
بود پیمان الست نشکست ❊ هیچ حال هر عهد که بست ❊ و هر که وفا
کند بانچه عهد کرده است بران چیز با خدای عزوجل پس زود بدهد او را
خدای عزوجل ثواب بزرگ در بهشت بعده نیز فرو فرستاد خداوند سبحانه
تعالی در حدیبیه این آیه لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ

تحت الشجرة شدند بیعتی که رابعقی طور خداوند تعالی از آن مومنان
وقتیکه مبایعت کنند ترا از زیر درختی که نام آن سمره است پس آن
بیعت نامیده شد به بیعت رضوان چه حق سبحانه تعالی ازین قوم
راضی شد اگر کسی اینجا سوال کند که این بیعت خاص و مقید بجنگ است
پس این دلیل بر بیعت عام و مطلق نمیشود جواب آنست که خارج
این صحابه کرام با رسول علیه السلام هم بیعت کرده اند چنانچه در روایة
عن البخاري والمسلم عن عبادة ابن الصامت قال رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم وحوله عصابة من اصحابه بايعوني على ان
لا تشركوا بالله شيئا ولا تسرقوا ولا تزنوا ولا تقتلوا اولادكم
ولا تاتوا ببهتان تفترونه بين ايديكم وارجلكم ولا تعصوا
ولا تعصوا في معروف فمن وفى منكم فاجره على الله ومن اصاب
ذلك شيئا ثم ستره الله فعوقب به في الدنيا فهو كفارة له ومن
ذلك اصاب من ذلك شيئا ثم ستره الله عليه فهو الى الله
ان شاء عفى عنه وان شاء عاقبه فبايعناه على ذلك

متفق علیه روایت است از عبادة ابن صامت که گفت فرمود
پیغمبر خدا صلی الله و آله وسلم و حال آنکه گرد آنحضرت جماعتی بود از یاران
وی مبایعت کنید مرا و عقد بندید با من بر آنکه شریک مکنید
بخدای چیزی را و دزدی مکنید و زنا مکنید و مکشید اولاد خود را
و میارید و مگوئید دروغی را که بندید آنرا میان دستهای
خود و پایهای خود یعنی از ذاتهای خود یا از دلها و ضمایر خود که دل
آدمی چون در سینه است میان دستها و پایهاست و بیفرمانی مکنید
در امر معروف پس کسی که وفا کند باین مبایعت پس مر او را لازم است
بر خدای که بفضل خود ثواب بر آن میدهد و کسی که برسد و بکند ازین
گناهان مذکور غیر از شرک چیزی را پس عقاب کرده شود بسبب وی در
دنیا پس آن عقاب کفارت است مر او را و در آخرت عقاب نه بیند
کسی که برسد و بکند از گناهان پس ستر پوشیده او را خدا تعالی بر وی
یعنی ظاهر نشد گناه وی حد زده نشد بر آن پس وی یعنی کار وی
مفوض است بسوی خدا اگر خواهد خدا تعالی درگذرد از وی و اگر

خواهد عقاب کند اورا پس بیعت کردیم و عهد بستیم با آن حضرت
بر این شرط که مذکور شد و اگر کسی پرسد که از این دلایل بیعت مردان
ثابت شد پس بیعت زنان کدام دلیل است **جواب آنست**
که در تفسیر حسینی آورده اند که در روز فتح مکه معظمه چون پیغمبر صلی الله علیه
وسلم از بیعت رجال فارغ شدند زنان گرویده نیز بمبایعت میل
کردند این آیه آمد یا ایها النبی اذا جاءک المؤمنات یبا
یعنک علی ان لا یشرکن بالله شیئا ولا یسرقن ولا یزنین و
لا یقتلن اولادهن ولا یاتین ببهتان یفترینه بین ایدیهن وارجلهن
ولا یعصینک فی معروف فبایعهن واستغفر لهن الله
ان الله غفور رحیم یعنی ای محمد چون بیایند بر تو زنان گرویده تا
بیعت کنند با تو بر آنکه شریک نیارند با خدای عز و جل چیزی را و دزدی
و زنا نکنند و فرزندان خود را نکشند و بر کسی بهتان و افترا نکنند
بیان بهتان و افترا اینست که در تفسیر زنجانی میگوید بعضی عورات
بچگان را از کوچه میگرفته و اضافت و افترا بر شوهران خود میکردند

زنها

که از شما زاده ایم بثین آید یعنی از این مراد اینست و بعضی از زنان
بچگان از زنا می آوردند و افترا بر شوهران میکردند که از شما زاده
ایم و ارجلهن این مراد است ولا یعصینک فی معروف اینست
که پیغمبر را نافرمانی نکنند در معروف چنانچه نوحه کردن و جبها پاره کردن و در
صحرا بی اذن شوهران رفتن و خود را برای نامحرمان آراستن
بعد آنکه این شروط قبول کردند فرمان شد که فبایعهن پس ای
محمد بیعت کن ایشان را و استغفر لهن الله ان الله غفور
رحیم و آمرزش خواه از حق تعالی برای ایشان که بدرستی حق تعالی
آمرزنده است و بسیار بخشاینده و هم دلیل بر بیعت کودکان اینست
که در کتاب عمدة المطالب فی نسب آل علی ابن ابی طالب رضی الله عنه
مذکور است که از کودکان حضرت امام حسن و حضرت حسین و
عبد الله ابن عباس و عبد الله الاکبر پسر جعفر ذی الجناحین
با پیغمبر صلی الله علیه وسلم بیعت کرده اند پس ثابت شد که مردان و

در زمان وی و کان خارج بیعت حسب الی یا بیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
بیعت کرده اند و نیز هر که بغیر بیعت مرده است در شان او پیغمبر
صلی الله علیه وسلم تهدیدی رفته است که ذکر البغوی رحمة الله علیه
عن عبد الله ابن عمر رضی الله عنهما قال سمعت رسول الله صلی
علیه وسلم یقول مَن خلع یدا عن طاعة لقی الله یوم
القیامة ولا حجة له ومن مات ولیس فی عنقه بیعة
مات میتة جاهلیة یعنی ذکر کرده است بغوی از عبد الله بن
عمر رضی الله عنهما که گفت شنیدم رسول الله را که فرمودی هر که بیرون
آرد دست خود را از فرمان برداری ملاقات کند خداوند
تعالی را روز قیامت که نیست حجتی مر او را و هر که بمیرد در حالتی
که نباشد در گردن او بیعت بمیرد بهچو مردن جاهلیت پس ثابت
شد که بیعت کردن سنت است و شریعت سید ما است صلی الله
علیه و آله وسلم اگر کسی سوال کند که این سنت خاص بر نبی علیه السلام

باشد مثل صوم وصال و زیاده از چهار زن و فرضیت نماز تهجد
که دیگر امت را درست نباشد جواب اینست که در کتب اصول فقه علمای
دین افعالی که خاص با آنحضرت است ذکر کرده اند و وجوه اختصاص
بیان نموده اند چنانچه صوم وصال خاص شد بحدیث اِنّی
لَستُ کاحدکم ابیتُ عند ربی یطعمنی ویسقینی
وایضاً قال ایاکم والوصال و نکاح زیاده از چهار زن کاری
روان فرمود خاص شد فانکحوا ما طاب لکم من النساء
مثنی وثلث ورباع و فرضیت نماز تهجد خاص شد بفرضیت
نماز پنجگانه بر امت و در توضیح آورده اند که رسول علیه السلام
روزی بگواهی یک زن کاری روان فرمود و این خاص شد بآیة
فاستشهدوا شهیدین من رجالکم فان لم یکونا رجلین
فرجل وامرأتان وامثال این در عالم اصول بسیار است و
حال آنکه بیعت را هیچ دلیلی مخصص نیست پس در حق همه سنت شد

اگر کسی سوال کند که این سنت منسوخ شده باشد ما را برین عمل روا
نباشد جواب آنست که این سنت منسوخ نیست زیرا که وجه منسوخ شدنست
در کتب اصول فقه آورده اند اذا تعارض النصان فالثانی
ناسخ و الاول منسوخ و بعد ازین و جماعات نصی معارض
بیعت از کلام الله و از قول و فعل رسول الله علیه السلام صادر نشده است
پس چگونه منسوخ شود و اگر کسی گوید که این سنت را فقها بر حق رحمهم الله
در کتب فقه ذکر نکرده اند و حال آنکه فرض و واجب و سنت و مستحب را نگذاشته
اند جواب آنست که مسایل کتب فقه بر چهار قسم است و در هر قسم مامورات
و منهیات آن واضح ساخته اند قسم اول عبادات که دران بیان
وضو و غسل و نماز و روزه و زکوة و حج و آنچه بدین تعلق دارد که قسم
دوم عادات دران بیان نکاح و طلاق و آنچه بدین نسبت دارد
و قسم سوم معاملات دران بیان بیع و شرا و سلم و اجاره و مثل
آن و قسم چهارم جراح که دران بیان قصاص گرفتن و قاتل ناحق

زنعیک

را بقتل رسانیدن و مانند ذلک اما بیعت سنن نبویه چنانچه بعضی و کاهی
علیه افضل الصلوة کاهی بر حصیر خفتی و کاهی بر زمین و کاهی بر شکم مبارک
خود سنگ می بستی از شدت جوع و درم و دینار نزد خود نداشتی و
نعلین مبارک خود را بدست مبارک خود پاره دوختی و اکثر اوقات
مستقبل قبله نشستی و همچنین هر کارها بر خیر بدست خود با صحابه بیعت
کردی و امثال این بسیار است که از احادیث و کتب سیر او معلوم
شد پس این سنن را با چهار قسم مذکور چکار است و بکنز و قدوری
و شرح وقایه و ذخیره و تاتارخانی و فتاوای سراجی و منهاج
شافعی و طحاوی و مثل آن چه تعلق دارد پس بدانکه بیعت
بر چهار قسم است اول بیعت اسلام که با کفار بود بر آنکه بار دیگر بت
پرستی نکنند و شرک با خدا نیارند دوم بیعت جنگ که با صحابه بود
بر آنکه بر اثنای جنگ گریز نکنند و یکجهت باشند سیوم بیعت خلافت
که در میان اصحاب بود بر آنکه در همه امور تابع فرمان بردار خلیفه باشند

چنانچه اکنون بعد از وفات یکی یکی از مشایخ کشتی را جانشین
او میکنند و جمیع مریدان به مصافحه و پابوسی او مبادرت می‌نمایند
چهارم بیعت صحبت با مومنان بود و بر ترک معاصی ظاهری و
باطنی مثل شرک جلی و خفی و دزدی و زنا و قتل و بهتان و بر
احتیاط اعتبارات صوری و معنوی چنانچه صوم و صلوة و اذ
کار و اشغال پس این را در زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم و صحابه کرام
بیعت نام بود و در زمان اخیرین پیری و مریدی نام نهاده شد
و این بیعت به مجرد ایجاب و قبول هم میشود اگرچه دست بر دست ننهند
چنانچه حضرت شیخ محمد غوث به حضرت میان وجیه الدین گفتند که
با ما بیعت بکن پس حضرت میان گفتند که چه مرا حضرت شاه قاضن
چشتیه مرید کرده اند و گفته اند که همه اولاد و اخلاف ترا تا روز قیامت مرید
کرده ام و ما هم بران قبول کردیم پس این مرید شدن با یجاب و قبول بودند دست
بر دست نهادن ضرور نباید اگر کسی یکقدم در راه خدا نهد او از جمله طالبان

فتح

فایده
ارادت بنای سعادت محوی
بی کمان خدمت نتوان برد گوی

حتی باشند چنانچه آن میر دلمی یا در حضرت یوسف علیه السلام شمرده اند پس
چنین اگر کسی مرید شود گویا که یک قدم در راه خدا نهاده باشد چنانچه
در شمائل الاتقیا مذکور است که ارادت بدایت راه و اول منزل سالکان است
و جای دیگر گفته اند که ارادت دولت بزرگ و سعادتی سترگ است و از سر تو
لاهوتیه از صفات لاهوتیت چه صفت مریدی از صفات ذاتی حق
تعالی است بر روح بنده حضرت عزت برین صفت تجلی کند نور ارادت در
دل آنکس ظهور یابد و مرید گردد بیت اگر نور ارادت جلی منور شد
کند تجلی بر سر جانش نور مریدی و شیخ محمد قطب قدس الله سره العزیز فرموده اند که
و طریقت برای خود کفایت کند و صحبت خود قناعت ببرد بی مرشد [illegible]
باشد که فرموده اند من لیس له شیخ فشیخه الشیطان بیت
اگر پیر کاری [illegible] کند هلاکت را [illegible] بیت در ره بر
است رو که بمنزل رسیده و [illegible] بود خوف [illegible] در است
و نیز در مکتوبات حضرت شیخ شرف الدین یحیی منیری قدس الله سره العزیز مکتوبات

که بنای عالم بر این نهاده‌اند که بعثت پیغمبر باید و طفل را دایه و متعلم را معلم
و بیمار را طبیب و همچنین راه بی پیر نتوان رفت و سنت الهی هم بر این جاری است و
این کار بی رهبر دشوار است چنانچه خدای تعالی فرموده است یا ایها الذین
امنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة ای کسانی که ایمان آورده
اند تقوی کنید بسوی خدای تعالی و بجوئید بسوی او وسیله و در شمایل الاتقیا مذکور است
الوسیلة الی الله التقرب بالفقراء مراد از فقرا
مشایخ اند پس صحابه را پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بجناب جل و علا رحلت
فرمود صحابه بعد وفات پیغمبر زنده بودند و خلق را هدایه کردند و وسیله شدند و بعد از
صحابه تابعین صحبت میکردند و راه دین می نمودند و وسیله گشتند چون
تابعین هم رحلت کردند و بسوی آخرت پیوستند علما هم و پیر مشایخ متفق اللفظ و
المعنی گفتند که اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم
اهتدیتم و این در حق صحابه بود و الیوم هیچ صحابه نیست که تا ظاهر بودی یا
اقتدا کنیم پس بعد از تتبع بسیار خلیفه حضرت علی کرم الله وجهه خواجه

حسن بصری

حسن بصری بکمال پیری رسیده بودند را یافتند و همه رجوع بایشان کرده بیعت
آوردند و مرید شدند و تمام پیری و مریدی از آن روز پیدا شد که پیش از این بیعت
و صحبت بودند چون خواجه حسن بصری بکمال پیری رسیدند خلافت بر دو کس
دادند شیخ عبد الواحد بن زید و دوم حبیب عجمی و چهار پیر که مشهور اند مراد
از آن چهار خلیفه حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و آن خواجه حسن
بصری و کمیل بن زیاد و قاضی شریح و خواجه اویس قرنی و بعضی میگویند
که چهار پیر عبارت است از چهار صحابهٔ کرام یعنی حضرت ابو بکر صدیق و حضرت
عمر و حضرت عثمان و حضرت علی رضی الله عنهم و چهارده خانواده که الیوم
مشهور است بخواجه حسن بصری میرسد ولیکن خارج این خانواده قادریه و
دیگر وتیه هادی بسیار از اکابر روزگار انتشار شده است چنانچه که خانواده
قادریه و کبرویه و نورانیه و خضرویه و غیره ذلک که درین هر یکی وسیله
دیگر شده اند همچنین تا این زمان وسیله مریدان پیران گشتند زیرا که اگر وصول
خدا بغیر وسیله ممکن بودی هر آینه حکم نکردی خدای عز و جل بوسیله پس میان

شیخ محمد غوث قدس الله سره العزیز فرموده اند که محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم کامل مکمل
بوده اند و از جبرئیل علیه السلام افضل لیکن جبرئیل ظاهر شده هم چنین حضرت سلطان
سید عبد القادر گیلانی و حضرت بنده نواز با وجود که بیش از وجود مبارک
ایشان خرقه عادت بوده و مرید شده اند بس کار و بکر کسی ظاهر چون
شود که گفته اند الرفیق ثم الطریق **نظم** گر تو بی ره بر فرو — نظم
آئی براه • گر همه کوهی فرو افتی بچاه • کور هرگز کی تواند رفت
راست • بی عصا کش کور را زخلق خطاست • گر ترا در دست پیر آید پدید •
قفل در رو ترا کلید آید پدید • چون مورچه خواهد که از مشرق با ارض حرمت
آید و طواف کعبه کند هرگز نتواند چون پای کبوتر گیرد مقصود حاصل
کند **بیت** مور مسکین هوسی داشت که در کعبه رسد • دست در پای کبوتر — بیت
زد و ناگاه رسید **در بیان موافق راندن** در شمایل الاتقیا مسطور است — بیان موافق راندن
که معنی موافق این است فقطع العلائق بین الموالی
و این عقیده و در رساله معرفت المرید مذکور است که موافق راندن

از سنت

از سنت انبیا است علیهم السلام اول مهتر شیث علیه السلام را جبرئیل علیه السلام
موافق رانده و تلقین کرده که موافق از اسرار الهی کسی است بر تران اطلاع
نداد خواجه حسن بصری رحمة الله فرموده که امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه موافق
بر من رانده و تا موی از دستار و جبای سر من از آن پیشانی بستد صلاحیت
مذهب اشعریه که ایشان موی از قفا می ستانند قول خواجه جنید قدس سره
که بعضی مشایخ موافق از پس و ستدند فاما اجماع مشایخ است که موافق
از حد پیشانی است در تکمله مذکور است یحیی نجاح ادیب رحمة الله علیه که گفت
وقتی در خاطر آوردم که بشمرم که حضرت شیخ عبد القادر الجیلانی رضی الله عنه
در مجلس وعظ چند کس را قصر شعر میکنند ریسمانی با خود بردم چون حضرت
رضی الله عنه قصر شعر کردی من گره می دادم پنهان زیر جامه و من در آخر
مجلس نشسته بودم ناگاه شنیدم که حضرت شیخ رضی الله عنه میفرمایند
من میگشایم و تو می بندی **در بیان طاقیه** حضرت شیخ محمد غوث — بیان طاقیه
قدس سره در اوراد خود فرموده اند که هشت اهل طریقت سنت کنانیدن

و استغفار گویا سبقت و کلاه و ادل است مو کرده است در شرح عوارف
است که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم را در شب معراج فرمان شد در قبه
النور برو و راه بدان نمود بدرفت و در کنش بسته و بید در زد و آواز درون
آواز در آمد که کیستی گفت منم محمد گفتند برو اینجا منی و مائی نمی گنجد باز
گشت فرمان شد چه کردی قصه باز نمود فرمان شد در این راه منی
و مائی را چه نسبت هم چنین بگو که منم نیستم ... گم شد تا خود وی
روزگاری گذرانیدی پیشتر ... نیستی اطاعت
فرمان کرد و هم چنین جواب دلو گفتند درون آنچه مقصود مائی
چون درون در آمد ... بود با آواز نرمی و نغمه نرا خواست
الی الی رسول الله صلی الله علیه وسلم را وجد حاصل شد رقص کرد
تا آنکه ردای شریف از منکب منیف افتاد چون قرار گرفت اصحاب
جمع گفتند که این رداء مبارک چه کنیم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
گفت میان شما است هر یکی به تبرک پاره گرفت رسول الله علیه السلام

گفت

گفت این پاره بچه کار آید گفتند ما در قبر نشسته ایم هم بصورت این قبه
بدوریم بر سر نهیم طاقیه ساخته بر سر داشتند در اوراد فتاوی مسطور است که کلاه بر
دو قسمت یکی کلاه سیاه که از فرق بلند باشد آن را ناسره گویند و درویشان چرا نشان پوشیده
اند کلاه سفید یا از جامه یا از صوف که با فرق متصل باشد آن را لاطیه گویند حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وآله وسلم حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه کلاه لاطیه پوشیده اند
حضرت شاه برهان جی در کتاب عقیده خود فرموده اند که کلاه دادن و قصر یا حلق
کردن دلیل بر نیت که مرید در تصرف پیر آمد و تعرف نمود و چه باشد نقص کردن و
دیگر زیاده نمودن و این هر کار او با سر بران سبب اختیار انهار که سر رئیس همه اعضا است
وار قصر و حلق اشارت است که امروز سر را در راه خدا باخت چنانچه حضرت
اسماعیل علیه السلام در راه خدا سر خود فدا کرد و گفت که یا ابت افعل
ما تؤمر و بس و رسم که حلق میکنند مراد از دادن است و طالب را که قصر یا حلق
میکنند مطلوب همین است **در بیان خرقه** در شمایل الاتقیا مذکور است که شیخ الاسلام
نظام الحق والدین قدس سره فرمود چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم

بیان خرقه

از معراج باز گشت بر وی هیئت اینکه گفتند خلعتی در بر رسول الله صلی الله علیه و سلم
پوشانیدند و در خاطر رسول الله گذشت که اگر اصحاب مرا از این خلعت نصیبی باشد چه
خوب بود همین جبرئیل علیه السلام آمد و گفت یا محمد از این خلعت اصحاب ترا نیز نصیب باشد
ولیکن بدین شرط و آن شرط تعیین کرد چون حضرت رسول الله بدنیا آمد میان یاران
این حکایت را فرمود بخواهم از شما که باشد که آن شرط را بجا آرد تا من این خلعت بدو
دهم امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه خواست که یا رسول الله بمن ارزانی دار رسول الله
علیه السلام اگر بتو دهم چه کنی گفت سخاوت و صدق و زهد و تقوی کنم فرمود بنشین
امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه خواست او نیز از عدل و داد خبر آن گفت همین جواب شد امیر المؤمنین
عثمان رضی الله عنه خواست او نیز از شغول الیها و بذل و عطا گفت همین جواب شد امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه خواست حضرت رسول الله پرسید تو چه کنی گفت ستر بندگان خدای تعالی کنم
و عیب بندگان خدا بپوشم حضرت رسالت پناه علیه السلام گفت شرط اهلش تو بودی خرقه
با امیر المؤمنین علی ولد ابو بعده خرقه بحسن بصری رسید و از آنجا عن بعض مشایخ رسید
الی یومنا هذا باید خرقه که حضرت رسالت پناه علیه السلام با امیر المؤمنین علی رضی الله عنه

داد

داد اگر چه آن خرقه نماند لیکن برکات و آثار آن خرقه های مشایخ مانده است
اگر آن خرقه در وجود نماند همان کار کند که پیراهن یوسف علیه السلام بر پیر
یعقوب علیه السلام کرد یعنی یعقوب را بینا کرد کما قال الله تعالی فارتد
بصیرا همچنین هر که را خرقه پیر بینای باطن بخشید و در تفسیر حسینی مسطور است
آن پیراهن خلیل بود علیه السلام که جبرئیل در قعر چاه پوشانید چنانچه در معرفة المریدین
مذکور است که آن پیراهن ابراهیم خلیل علیه السلام را در روز منجنیق جبرئیل علیه السلام
از بهشت بیاورد و پوشانید و او در گردن یعقوب تعویذ کرد و او در گردن یوسف
علیه السلام تعویذ کرده بسته بود چون آن روز یوسف را برادران برهنه در چاه فرو
آوردند جبرئیل بیامد آن تعویذ را باز کرد و یوسف را پوشانید و حضرت شیخ شهاب
الدین سهروردی قدس سره که در کتاب خود که مسمی بعوارف المعارف است فرموده اند که
پوشیدن خرقه علامت سپردن و تسلیم کردن و داخل شدن خود در حکم شیخ است
و آن داخل شدن نیست مگر در حکم خدا و رسول او پس ثابت شد که بیعت کنانیدن
و مقراض راندن و طاقیه دادن و خرقه پوشانیدن سنت است و کسی که طالب

ارادت والتوبه کردن مرد واجب اما راه خدا رفتن وخود را از شناختن
وجود را فنا کردن و با خدا باقی شدن فرض عین است بر همه مسلمانان لازم
فرض است که در طلب حق همچو مردان در آیند و اقتدا به پیر کنند تا آن مشفق
پیر بطریقة العلیه بجای رسانند که بی پیر تمام عمر در ریاضت و عبادت مستغرق باشند
هرگز بدان جا نرسند بیت اگر بی پیر کاری پیش گیرد ۞ هلاکت را ز بهر خویش
گیرد ۞ و در جای دیگر گفته است مصراع یک نظر مرد به از صد چله
چنانچه در تکمله مذکور است که حضرت شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله عنه مر شیخ
ابو محمد صالح مغربی دکالی رحمة الله علیه را فرمود ای صالح فوزانیابی
تا بر سلم سوار نشوی که این توحید است گفتم یا سیدی مرد کی تا بدین
موصوف شوم فنظر الی نظرة جمیع جوانب اراده که در دل
من متمکن بود متفرق شد چنانچه ظلمت شب بضوء نهار و من تا این
زمان از برکت آن یک نظر حال خود را افزون می بینم پس مر را باید
که مرید گرفتن محض برای خدا تعالی باشد و مرید را نیز شاید که ارادت
آوردن

آوردن خالصا لوجه الله باشد یعنی غرض دنیوی در میان نباشد چنانچه
را از حضرت بنده نواز در خاتمه شریفه فرموده اند مرید است که با عموم
صلوة و اوراد و اذکار مشغول است و دومی است که آن قدر بر اوراد
ولیکن توجه تام با پیر دارد بالاتفاق گفته اند که این دومی بهتر از آن
نخستین است و هم از اینجاست که حضرت میان شیخ قطب الاسلام در بحر
الاسرار گفته اند که در روز قیامت مریدان را با اسمای پیران نسبت
خوانند کرد قوله تعالی یوم ندعوا کل اناس بامامهم
یعنی روزی که بخوانیم همه آدمیان را به پیشوا ایشان در ملفوظ حضرت
بنده نواز مسطور است هر که از آن پیر شد او همه شد و آنکه از آن پیر نشد
او هیچ نشد و اگر در آب رود و در هوا پرد و آنچه پیش نیست او
باشد بود اندازه این همه بوی از خدا در مشام آن نرفته باشد تا از
پیر نباشد بیت خاک او باش و پادشاهی کن ۞ آن او باش و
هر چه خواهی کن بیت هر که او جای گرفت از خاک پیر ۞ خواه

پاک و خواه کو نا پاک میر : پس مرید را بر هر پیری که عقیده درست
آید او ضرورنا چار است که فی الحال مرید همان پیر شود و اگر آن پیر
ازین جهان برود انچنان پیر میشود شود یا نه **بیت** هر کجا مرد خدا
بینی زجان : سر مه ساز از خاک پایش در زمان : و حضرت شیخ محمد
غوث رحمة الله خود فرموده اند که اگر کسی مرید شود و چو خواهد که بگردد
گردیدن نتواند اگر صد جا بیعت گیرد مرید نشود و بیعت همان پیر
ثابت است که اول مرید شده باشد رد و قبول او بعرض همان پیر است
اگر از پیر بگردد مرتد طریقت شود بحکم این آیت فمن
نکث فانما ینکث علی نفسه و در شریعت
در معبود کفر است و در طریقت در موجود کفر است و بیعت و تسلیم
طریقت است و در طریقت ورای یکی شیخ وجود نیافته است که
او را او دکند و دیگری را پیش آید اگر چه در سیر افعال نا مشروع بینند
تاویل کنند و نگردد و اگر در نظرش همه مشروع می نماید زهی کار و

زهی

قطعه

زهی سعادتی را آثار **قطعه** هزار معجزه که بیش منکری آری :
چو جاهل است بسحرش کنند منسوب : به نزد بی بصران خوب
نماید زشت : به پیش معتقدان زشت مینماید خوب : باید
که نخستین بخوبترین اعتقاد مرید شود و بعد از آن نگردد و اگر بگردد
از همه جا مردود شود که فرموده اند مقبول یکی مقبول همه و مر
دود یکی مردود همه مثلا همه پیران اعضای یکدیگر اگر کسی یک
عضو را راحت رساند مقبول همه اعضا باشد و اگر یک عضو را
رنج رساند مردود همه اعضا **بیت** چو عضوی بدرد آورد روزگار
دکر عضوها را نماند قرار

بیت

فصل ۲ دوم در بیان بیعت کردن مرید و بیعت کنانیدن پیر

فصل دوم بیان بیعت کردن مرید و بیعت کنانیدن پیر

چون شخصی خواهد که مرید شده بمراد رسد باید که نخستین مرید هم
را پیدا کند که واقف باشند بمشایخ بعقاید صوفیه موافق اند و
رسیدگان درگاه الهی هستند و وسیلهٔ اجازت ایشان بحضرت
نبوی رسیده پس باستصواب او حقیقت ایشان بخاطر آورده

جایکه اعتقاد خود درست افتد بوسیله مریدی یا طالبی یا محرمی شایسته
که همه اداب پیری دانسته باشد بشرف خدمت پیر مشرف شده عرض
ارادت نماید نه آنکه هر کسی را که مردمان مرید بسیار شوند و حقیقت
او واقف شده مرید شود چنانچه مولوی مولانا روم فرموده اند

بیت ای بسا ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نشاید
داد دست و اگر کسی بوسیله آید پیر را باید که حواله یکی از مریدان
خویش کند که همه اداب پیری دریافته باشد بکند تا وسیله او گردد و همه
اداب مریدی بیاموزاند بیت یک کمال مقصود در پیش اوستاد
چیزه نشسته نشد [illegible] دوستان پس اگر احوال او
بخاطر او رده قبول کند باید که استخاره فرماید و خود هم استخاره
کند و بعد استخاره خیر البشاره سه روزه حکم نماید آغاز از روز
سه شنبه تا پنجشنبه روزه داشته و تجدید غسل نموده
و جامه پاک پوشیده با وضو بوده صبح سخن دنیوی نگفته پیش
پیر آمده

پیر آمده خدمت بجا آورده ایستاده شود و پیر هم با وضو بود و جامه
خلافت یا غسل آن پوشیده مستقبل قبله بنشیند و او را مقابله
بنشاند یا بر عکس آن کند و بپرسد که در کدام خانواده و بکدام پیر اراده
میداری بعد از جواب او توجه به پیر ارادت مرید بکند و پیر ارادت
را در صورت پیر بیعت یا پیر خلافت ببیند و داند که پیر ارادت
او در صورت پیر بیعت یا پیر خلافت خود ظهور یافته است پس از
هر دو یکی را نصب العین خویشتن معاون خود تصور نماید و به تحقیق داند
که بحضور او نشسته پیر ضیا را او این کار بسر انجام می نمایم و این را بدو
میرسانم و مرید را نیز باید که پیر ارادت او در پیر بیعت خود ببیند
یا بعضی داند و اعتقاد کند که پیر ارادت بصورت پیر بیعت ظاهر
شده است تا بهره مند شود و شمه از فضایل و مناقب پیر ارادت
او پیش او بگوید تا او را مزید اعتقاد شود و اگر مرید نام پیر ارادت
در میان نیارد و بگوید که خود را مرید بکنید پس پیر را باید که سلسله

خویش یعنی بطرفی که خود مرید است او را ایمان طرف مرید
کنند اگر خلافت الشیخ داشته باشد بعده صلوة گویان دست
او را همچو مصافحه بگیرد و برابر زانوی خود نهند و در بگیرم تبه بسیار کسان
مرید شوند باید که مریدان هر خانواده جدا گشته با یکدیگر قبضه بقبضه
نهند و بالای همه شیخ قبضه خود نهند یا جامه باشد که یک طرف
شیخ بگیرد و طرف دیگر همه مریدان بگیرند و تسمیه یکباره و استغفار
سه بار و ایمان مجمل یعنی ایمان آوردم بهر چه محمد رسول الله صلی
الله علیه وسلم آورده اند و بیزار شدم از کفر و هر چه موجب کفر است
و توبه میکنم از گناه کبیره و صغیره که آن را میدانم یا نمیدانم و از
سر مسلمان میشوم که لا اله الا الله محمد رسول الله یکبار گویانند و باید
که پیر هم در آن وقت خود را در توبه شریک گرداند چنانکه شمس
عالم شمس تبریز فرموده اند نظم عاصی فرض اند تا از
عصیان کنند توبه همیشه چون مطیعان بنا جهان توبه کردن

زینجا عجب

از مقامات بهر دوم فرض آمد از کرامات و بر صفت ایمان
إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ تا آخر آیه یکبار بخوانند و معنی همه
فهم کنانند اگر مریدان اند اما يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ
سه مرتبه گویانند و در خواندن این الفاظ که همه پیر یکی از این
دو حالت خالی نباشد یکی آنست که خود را از خودی محو ساخته
فنا فی الله و بقا بالله شده موصوف بصفات الله تا باشد تا در
شان او يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ درست افتد
دوم آنست که خدا را در پیر خود ببیند و پیر را در خود یعنی چنانکه
خدا بظهور پیر ظاهر شده است و پیر بظهور خود الغرض اصلا خود
در میان نباشد بعده پیر بگوید بدست این فقیر در سلسله پیر خلافت
ما مرید فلان پیر ارادت شدی مرید گوید شدم این را دو سه
کرت گویانند بعده پیر گوید که ما را پیر دانسته قبول کردی مرید
گوید قبول کردم تا همه پیران ما را پیران خود دانسته قبول

کردی مرید گوید کردم و حضرت علی را پیر و استاد قبول
کردی مرید گوید کردم و حضرت رسول الله را پیر و پیغمبر و استاد
قبول کردی مرید گوید کردم بعده رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً
وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ
رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ
لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ
گو خواند بعده صلوة گویان از دست مرید دست خود بردارد و
مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ
گویان چند موی سر از جانب راست و چپ از مقراض ببرد اگر
باشد و در وقت بریدن موی این نیت کند که شرک و ریا
و نفاق و همه خصایل ذمیمه را می برم و مرید نیز این نیت کند
که سر خود را در راه خدا باختم و در بنا و همه خصائل ذمیمه را پس
پشت انداختم تکبیر نیز تکبیر گویان کلاه چهار ترکی از جامه ملبوس خود
بپوشاند

بپوشاند و اگر ملبوس نباشد بدست خود بپوشاند بعده بگوید که اگر
بصدق دل توبه کرده از همه گناهان پاک شده بحکم حدیث نبوی
التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ اگر احیاناً
گناهی واقع شود باید که زود توبه بکنی و پنج وقت نماز بگذاری
و روزه ماه مبارک رمضان بداری و اگر نصاب بوده باشد زکوة
بدهی و اگر زاد و راحله و صحت بدن و امن طریق یابی حج بکنی و دروغ
نگوئی و غیبت و افترا نکنی و در جاده شرع شریف مستقیم باشی و آنچه
خدا و رسول خدا امر کرده است بجا آری و از آنچه نهی کرده اجتناب
نمائی و باز مرید را بمقتضای حال و کسب او نصیحت بکند مثلاً مرید اگر
فقیر است بگوید که طریق درویشان و فقر است و شکر و خدمت و طاعت
و ایثار و قناعت و توحید و توکل و تسلیم و تحمل است که بدین صفتها
موصوف است بحقیقت درویش است اگر در قباست اما هرزه گردی
بی نمازی هوا پرستی هوس بازی که روزها الشب آید در بند شهوت و

و شب تار روز کند و در خواب غفلت مخور و هر چه و همان آید و بگوید هر
چه بر زبان آید زندیق است اگر چه در عبادت و اگر جای نیست بگوید که
در وقت نوکر شدن اصاحب بیشتر و اکنند که هر چه موافق شرع باشد خواهم
کرد مرید را نیز بگوید هر چه از تحت دین نباید باز طلب خدا ما را ببرس
بعده بروح پیران ارادت مرید و سلسله ایشان فاتحه بخوانند و
سلامتی نیز بآن فاتحه ضم کنند پس تبرک داده برای نماز رخصت
دهد و باید که مرید خدمت بجا آورده از جای بیعت بیرون آمده
دوگانه شکرانه مریدی بدین ترتیب گذارد در رکعت اول
بعد فاتحه سوره قل یا ... و در رکعت دوم بعد فاتحه سوره اخلاص بخواند
و حاجت خود از مجیب الدعوات بخواهد که وقت قبول حق است
همین طور بخواند بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله
اللهم صل علی سیدنا محمد و علی آل سیدنا
محمد و بارک و سلم الهی ما را با خیر و بکرم حق جود در حق

ما هر جه

ما هر چه بهتر دانی بده و محبت و معرفت تو کشایش ظاهری و باطنی
روزی گردان و بوقت مردن بوصال ذات خود که تجلی جمالی
باشد بمیران و مرتبه پیر ما در کونین بلند گردان و مادر و پدر ما را
و جمیع مسلمانان را بخش و از جمیع آفات دنیا و آخرت نگاه
دار آمین یا رب العالمین اللهم صل علی سیدنا
محمد و علی آل سیدنا محمد فی الاولین
و الآخرین و فی الملاء الاعلی الی یوم الدین
برحمتک یا ارحم الراحمین اگر کسی ازین خواندن و
کردن مذکور عاجز باشد پس پیر را باید که ایمان مجمل که بالا مسطور
است گویاند و گوید که بدست این فقیر در سلسله پیر خلافت مآب مرید
فلان پیر ارادت شدی مرید گوید شدم بعده پیر گوید که ما را پیر و استاد
قبول کردی مرید گوید کردم و بعضی مشایخ متاخرین بمجرد ایجاب
و قبول پس کرده مرید کرده اند چنانکه مرید بیاید و بگوید که برای

مرید شدن شما آمده ام ایشان بگویند که قبول کردیم این رسم
درست است والله اعلم **فصل سیوم در بیان بیعت کنانیدن**
زنان سنت بیعت کنانیدن زنان همچون سنت مردان است مگر قبضه
بگیرد و موی نبرد و بیعت کنانیدن زنان بر سه نوع است یکی آنکه بیعت
بسخن کنانیدن یعنی بایجاب و قبول چنانچه در تفسیر حسینی آمده است
که عایشه رضی الله عنها گفته فرمود که بیعت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
با زنان بسخن بود و دست آنحضرت بدست هیچ زنی نشده
دوم آنکه جامه بدست ایشان داده بیعت کنانیدن سیوم آنکه
در میان خود و مریده کاسه پر آب بدارد و مریده انگشت شهادت
در وی نهد و بعده پیر انگشت خود طرف دیگر و اگر عورت دو سه
یا زیاده باشند همه یکبار که انگشتهای خود در آب نهند که با انگشت
شیخ متصل نباشد بعد فراغ آن مریده را حکم کند که آن آب
بنوشد یا آن آب را تبرک داشته حضار مجلس را بنوشانند و اگر

عورتی

عورتی جوانی نامحرم باشد یا پیر زنی که خود را در پرده میدارد
میان خود و میان العورت پرده نهند و جامه سفید ملبوس خود یا
دست بر جامه سفید مس کرده مقدار دامنی میت طول آن دو گز
شرعی و عرض آن یک شبر باشد اگر ازین زیاده باشد هم روا است بر
سر او بدست عورتی دیگر بپوشانند و بر عورت را تلقین وحدة
الوجود [illegible] بکنند اگر طالب خفا باشد حکم بر گوشه نشین کنند و نیز بر چهار
عبادات باشد با آن امر کنند و نیز پنج نصیحت کنند اول اعتقاد بر شیخ
دوم پنج وقت نماز سیوم رضای شوهر زنده باشد یا مرده چهارم
میان عورات نشسته شکایت شوهر نکنند چنانکه میان ایشان آمده است
پنجم بجای آن شکایت استغفار بسیار گویند **فصل چهارم در**
بیان آداب مرید الادب حفظ الخدمت بحضور
القلب بین یدی الله تعالی و در شمایل الاتقیا مذکور است که الا
دب فی العمل علامة قبول العمل قول شیخ علی دقاق است

که العبد یصل بطاعته الی الجنة وبادبه
یصل الی الله وصوفیان گفته‌اند همه تصوف ادبست و هر حال
ادبیست و هر مقام ادبی پس هر که ادب را نگهدارد و لازم گیرد بجائی
رسید که انجا رسیده‌اند و هر که از ادب محروم شد او از مقصود دور است
اگرچه گمان قرب دارد و مردود است اگرچه گمان قبول دارد یعنی هم
از نجیب که او گمان قرب و قبول دارد مردود است و بعید بیت
باادب باش تا بزرگ شوی ؛ که بزرگی نتیجهٔ ادبست ؛ پس مرید را
باید که بعد از بیعت سه روز کلاه بر سر دارد و اولی آنست که آن روزها
روزه بدارد و باوضو بوده یاد حق بسیار کند و اگر حاجت بشری
پیش آید کلاه از سر کشیده بعد فراغ وضو ساخته بپوشد و در روز سیوم
بهنیت پیر ارادت و سلسلهٔ ایشان چیزی فاتحه خوانده کلاه فرود
آرد پس شجره و کلاه را علاحده بتعظیم تمام در صندوق یا در حقه
داشته در محلی که حرمت طلب دارد و گاه‌گاهی هر دو را معطر ساخته با رواح

پیر ارادت

پیر ارادت و سلسلهٔ ایشان فاتحه خوانده باشد خصوصاً شب جمعه
و اگر مسافر شود آنرا تعویذ ساخته برابر خود ببرد و حضرت بنده
نواز در خاتمهٔ شریفه فرموده‌اند که مریدان خود را این وصیت کنند
که چیزی جامهٔ شیخ با خود در گور باشد خصوصاً طاقیه و مرید در شبها
هر روز یکبار شجرهٔ خود خوانده فاتحه با خلاص بنام پیران سلسلهٔ خویش بخوانند
و فاتحهٔ سلامتی پیر بیعت هم بخوانند و اگر هر روز میسر نشود شب جمعه‌ها فراموش
نکنند و مرید را باید که سمت خانهٔ پیر را حرمت دارد و پای آن سو فراز
نکنند و آب دهن نیندازد و همچنین مصلا و دستار و طاقیه هر چه از دست
بی وضو نگیرد و در محلی با حرمت دارد و گاه‌گاهی بر روی و بر چشم
و بر سینه بمالد و شفیع حال خود سازد چنانچه حضرت بنده نواز در
خاتمهٔ شریفه فرموده‌اند که جامهٔ ملبوس پیر در اوقات متبرکه چنانچه
احیا د آن پیش خود داشته شفیع حال خود سازد و چون خواهد بسوی
پیر برود باید که اول وضو ساخته و از گناهان توبه استغفار نموده توجه

نماید و وقتی که بر آستانه پیر رسد بعلم و عمل خود و حسب و نسب خود و مال
و اهل خود نظر نداشته عتبه بوسی نموده داخل شود چنانکه گفته
اند بیت بنوز عشق شدی ترک نسب کن جامی که درین راه
فلان ابن فلان چیزی نیست بیت تا ترا قدر خویشتن باشد
پیش چشمت چه قدر من باشد بیت بر خاک پاک در که پیرم
جبین خویش سودم ز بهر سود دو تشان بر جبین فتاد هر کس
که دید گفت نشان سعادتست نازم ازین نشان که چه خاطر
نشین فتاد فرد از آن زمان که برین آستان نهاده رو
سر فراز مسند خورشید تکیه گاه منست هرگاه که در خانقاه پا نهند و
دل را بیدار کنند و صلوة گویند و چون نظر بر پیر افتند رسول خدمت
ادا نمایند و وقتی که نزدیک پیر بیایند باید که مقابله روی او آمده لوازم
خادمی بجا آورده ایستاده شود در حضور پیر کسی را بدست و زبان
سلام نکنند و اگر چیزی آورده باشد پیش پیر بنهند و دست نه دهد

بهتر

بهتر آنست که هر چه بیارد نقد بیارد و اگر چه یک جیتل باشد چنانکه
حضرت بنده نواز در خاتمه شریفه فرموده اند که النقد خیر الاشیا
است هر چه خواهی آوردن جز نقد اگر بدان احتیاج است آن نقد
برای دفع آن حاجت کافیست اما اگر بنقد حاجت باشد شیء
بجای آن کفایت نکند و نیز درویشان گفته هر که خالی آید خالی
رود البته هر چه تواند بقدر امکان پیش پیر بیارد بیت دست
تهی گر بر شیخی روی شیخ بیابی و نیابی نظر اگر حکم نشستن یابد
خدمت بجا آورده بنشیند یا نظر بر پیر دارد یا بر سینه خود البته از آستا
و جیابی ضرورت نکرد و باینده و رونده التفات نکند و بدین
کسی بر نخیزد مگر آنکه پیر برخیزد و اگر پیر برخیزد خود نشسته نماند بسبب
کاهلی با آینده نزدیک او رخنیان نیست که برای او باید خاست و باید
که پیش پیر در غنودن نشود و اگر خوابش رنجاند از مجلس پیر برود و پیش
پیر نشسته در روی و تلاتی نکند و بتسبیح و نقل مشغولی نشود و چشمها نفخ

خود نبوت شد بلکه بحضور پیر به پیر مشغول شود و بعضی باکسی سخن نگوید
و سخن با پیر هم نکند مگر در جوابی یا سوالی که ضرور باشد و اشارت
نکنند بحضور پیر بدیگری از دست و چشم و نگوید سخنی که خلاف گفته
پیر باشد و بر پیر در ظاهر و باطن خود اعتراض نکند و بحضور او در
گوش کسی سخن نگوید و بازی نکند بدست و جامه و غیره آن و نام
کسی که بزرگی بگیرد یعنی صاحب نا امیده نگوید و به اوصاف ستوده
صفت نکند مگر کسی را پیر بلفظ صاحب نامی برند و به بزرگی ذکر او
میکنند و لعاب دهن و آب بینی نیندازد و بر تشتگاه خاص پیر او
متصل ننشیند بیت تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بگزاف
مگر اسباب بزرگی همه اماده کنی بیت دلا تا بزرگی نیاری بدست
بجای بزرگان نباید نشست و برگ نخورد مگر پیر دهد و فرماید
سخن با آواز بلند نکند و اگر کند حبط شود و محو گردد اعمال قوله
لا ترفعوا اصواتكم فوق صوت النبي ولا تجهروا
بالقول

بالقول كجهر بعضكم لبعض ان تحبط اعمالكم
وانتم لا تشعرون و نیز سخن آهسته بگوید و کسی را با آواز
بلند نطلبد و خنده قهقهه نکند و غیبت کسی نگوید و از کسی شکایت نکند
و هیچ از عیوب خود پیش پیر عرض ندارد و برای دفع آن بدل
استمداد کند و اگر طعام پیش پیر خورد خود را اگر داورده با ادب تمام بخورد
و وقتیکه رخصت یابد پس پا برود تا که در مقابله پیر است و اگر خادمی و ملا
زمی باشد دو سه قدم پس پا برود و باید که پیر را در امور بشری همچو خود داند
حضرت امام محمد غزالی در احیاء العلوم آورده اند كما قال الله
تعالى قل انما انا بشر مثلكم يوحى الي و در امور الهی
همچون پیغمبران كما قال عليه الصلوة والسلام الشيخ
في قومه كالنبي في امته و هرچه پیر فرماید برای که کردن
آن لابدیست چنانکه حکایت خضر و موسی علی نبینا علیهم السلام
شنیده باشی و از اینجاست که مولوی معنوی ملای روم فرموده اند

مثنوی از خودی بگذر که تا یابی خدا ، فانی حق شو که تا یابی
بقا ، هرگاه که موسی علیه السلام با وجود نور نبوت حقیقت اموز
خضر علیه السلام در نیافت مرید که بمصاحبه نابیناست چگونه
اسرار پیر دریابد پس ثابت شد که اطاعت پیر در همه امور ضروریست
اگرچه امر محال نماید مثلاً اگر پیر فرماید شتر را دست و پا بند و بر سر
کن و بالای بام بیار باید که بی تکلف مرید اقدام کند که باعث رضامندی
پیر و موجب مرحمت و سرافرازی مرید است چنانچه در بحر الاسرار مسطور است
که شیخ عبد الله حقیقت را قدس سره دو مرید بودند یکی را احمد که نام بود
و دیگر را که محمد مه و احمد که را فضیلتهای علم ظاهری بسیار بود
و محمد مه علم ظاهری نداشت و شیخ بر محمد مه مهربانی و تلطف بسیار داشت
مردمان از روی اعتراض گفتند که ای شیخ احمد که مرد فاضل است باید
که لطف و مرحمت بر و زیاده باید داشت نه بر عکس حضرت شیخ فرمودند
امتحان باید کرد تا شما را خواهیم نمود روزی شیخ بالای بام نشسته بود محمد مه
در نشیب

حکایت مرید کامل از وراثت پیر [illegible] نقل است [illegible]

در پیش خود نشانده و احمد که ایستاده بود شیخ گفت ای احمد که
برو شتری که فرود استاده است پای او ببند و بر سر کن و
بالا بیار احمد که گفت ای مخدوم شتر بر سر کرده بالا آوردن
ممکن نیست چگونه بیاورم شیخ فرمود محمد مه تو برو و بیار محمد
گفتن شیخ محمد مه دوید و رسن در پای او انداخت شیخ فرمود
بس کن مطلوب همین بود دانستم که اطاعت امر من که میکند پس
شایان مرحمت گردد اگر پیر کاری و خدمتی فرماید هیچ کار دیگر مشغول
نشود و بقدر وی آرام باشد که خدمت پیر بانجام رساند
چنانچه حضرت شاه قبولا پیره حضرت بنده نواز قدس سره فرموده
اند که حضرت ایشان خود را کاری که میفرمودند خود بیقرار بودی
آرام نمیبودم تا که از خدمت پیر فارغ نشوم و بسر انجام نمیرسانیدم و
اگر پیر کار خود فرماید بداند که رحمتی عظیم است که در باب مرید میباید
برد و اگر پیر مرحمتی کند داند که فضل من الله است و اگر سختی نهند

فایده [illegible]
[illegible]
فی نفحات

چنانچه حضرت شیخ محمد قطب در بحر الاسرار آورده اند که حضرت صاحب
راز گیسو دراز قدس سره گفتند که من پیش حضرت پیر دستگیر نشسته
آرزو میکردم که خوب باشد که پیر دستگیر در حق من بفرمایند که
این را از مجلس باستخفاف بیرون کنند و کشاکش کنند سیلی بر قفا
بزنند من هر بار که سیلی خورم باز کردم سر بر زمین نهم و ذوق
گیرم چون بیرون بزور کنند پس بر در مقیم بمانم اصلاً و قطعاً
طعام نخورم و آب ننوشم افتاده باشم تا آنکه بمیرم پس کسی
که عاشق و گرفتار پیر خود باشد داند که چه لذتست **بیت**
معشوق اگر تیغ زند درد نباشد * عاشق که اگر سر ننهد مرد
نباشد * و اتباع دستار و گفتار و رفتار پیر اهم کارست و البته
باید که هر کار بزرگ و خورد نام پیر بسیار بر زبان برد خصوصاً در وقت
مردن اگر بیاد پیر بیعت یا بیاد پیر ارادت میرد رهی کار خواهد
حضرت شیخ محمد قطب در بحر الاسرار فرموده اند که شیخ ما قدس سره

نزدیک مردان نام خدا و رسول صلی الله علیه وسلم نام عثمان هارونی
قدس سره و شیخ نصیر الدین بسیار گرفتند و باید که در هر وقتی که باشد
و هر حالی که دارد و هر جایکه باشد تصور پیر از دل خالی نباشد
و در وقت تصور پیر بهترین صورتی و اشکالی که او را دیده باشد
تصور کند و تخیل آن بر بندد و دایم خود را در حراست پیر داند و گمان
نبرد که از خود کاری می شود بلکه بتوفیق الله و باعانت پیر داند
مصرع توفیق عزیزست بهر کس ندهند * هر کرا اینحالت ملازمی
است بعد از چند گاهی در هر چند بیند پیر را آنجا یابد و توجه
بصورت پیر کاری مرتبست اندک نداند و در نماز تصور پیر را راستا
و چپا باشد یا او را امام تصور کند و در غیر نماز خود را در محضر پیر
حاضر داند یا او را درون دل یا بجای جان خود تصور کند
بلکه جان جان و این تمثیل قدسی گویند یا خود را عین پیر تصور
کند این تصور را اینک یکتان دانند صوفیان چنین گویند که مرید

پیر پرست باید یعنی پیر مظهر انوار لاهوتی است و روی تجلی رب است
تعالی پرستیدن او نیست عین پرستیدن حقیقت حق است
تعالی و تقدس پس مرید بداند که پیر هرچه میکند باذن من
الله میکند این عمل اول اعتقاد مرید صادق است و امر و
نهی او را امر و نهی خدای تعالی داند و مصالح مرید را بدست پیر داند و
اندر هرچه از دست و زبان پیر ظاهر گردد افزا قبول کند و در عمل آرد
كما قال الله تعالى من يطع الرسول فقد
اطاع الله وقال عليه السلام الشيخ في قو
مه كالنبي في امته والبته بداند که هیچ قدمی از قدم
پیر خود بیشتر نیست و هیچ یکی از و بالاتر نی اینجا اگر کسی سوال کند که
پیر پیر خود را چگونه دانم جواب آنست که پیر خود و پیر پیر خود و پیران
سلسله خود و پیغمبر علیه السلام را یکی داند و یکی بیند چنانچه در خاتمه
شریفه مذکورست که ما پیر و مصطفی و خدا را یکی دیده ایم و یکی دانسته

نظم

ایم نظم گفتم که بهتری تو یا پیر گفتا که دوئی ز راه بر گیر
چون نیک بدیدم این نکو بود من واو و پیر پیر او بود
دیگر آنکه آنچه از پیر رسد از دیگران نرسد چنانچه پدر پسر را پرورد
نه دیگران آنچه از پدر رسد از دیگران نه بدانکه دوستی پیر آن باشد
که هیچ چیز از پیر دوستر نباشد اگرچه زن و فرزند و هرچه هست
و باید که هر کرا پیر دوست میدارد مرید هم دوست دارد که آن
علامت دوستی پیرست و اگر مرید او را دشمن دارد آن علامت
دشمنی پیرست و هم اهل بیت و خویشان و خادمان پیر را
حرمت دارد و هیچ آزار نرساند خصوصا خلیفه و جانشین
پیر كما قال عليه السلام من اطاع خليفتي
فقد اطاعني ومن عصى خليفتي فقد
عصاني و نیز باید که در منکوحات و سریات پیر
طمع نکاح نکند چنانچه حق سبحانه تعالی در حق زنان النبی علیه السلام فرمود

آیه فرستاده کما قوله تعالی ولا تنکحوا ازواجه
من بعده ابدا وقال علیه السلام الشیخ
فی قومه کالنبی فی امته حاصل الامر پیر را
بهیچ نوعی آزار نرساند و رنجیده نکند چنانکه حضرت بنده
نواز قدس سره در خاتمه فرموده اند که هر کس پیر از هر کس
جدا باشد شنیده و در مذهب امام مالک اگر کسی سب
باری تعالی کند پس توبه کند توبه او قبول است اما اگر کسی سب
نبی کند توبه او قبول نیست البته او را بکشد و در هر که
معلوم شود که پیر را بنوعی اهانت میکند بصریحی یا کنایتی
از وی چنان تبری کند که مرد زاهد از وجود شیطان
و غلوی از شنیدن نام یزید و مرید را باید که هر چند کسی
هر جا معصوم نیست و خوف عاقبت بر همه باقیست
یا بر خلاف این گمان نبرد که او مقبول موصول است و این را
یقین

یقین داند و این اعتقاد در یک فرد نیست بلکه اکثر مومنان را
همچنین داند ظنوا بالمومنین خیرا و این عقیده در شرع
فاوح است اگر نه توجه درست نیاید و نیز باید که در امور شرعی پیر
اتباع آن نورزد مثلا پیر را زنان بسیار اند و نزدیکی با ایشان
بسیار دارد و مرید این اتباع را هوس نبرد و مگر در خود اینمعنی یا آن
قوة احساس کند که ذخیره میکند اینجا نیز همین حکم دارد در باب پیر
این یقین باید کرد که هر چه او میکند منتها باذن الله میکند و اگر پیر سخن
گوید تحقیق آن از مشفقه باید کرد تحقیق آن هم از پیر کنند قوله تعالی
فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون بر مبتدی فریضه باشد هر
حادثه واقعه که او را پیش آید پیش پیر بگوید باید اگر پیر از تعبیری و تغییر
فرماید یا نه و ذلک مفوض برایه و تر اگر زاهد ناچار باشد و هر واقعه
و خوابی که بیند اگر انبیا و اولیا را بیند مقابل آن فضل نباشد که پیر
را بیند و اگر پیر را با نبی را در خواب یا در واقعه محالست که مره

چیزها از صحبت با آنها نکنند بخیال خود نسبت ما کنند و بدانند که حکایت
حالت منست که مرا بدین صورت میکنند و می نمایند یا خود
بدانند که در جهان حادثه پیدا میشود که حالت خلق خدا بدین
نوع آید اگر با ابدال و اوتاد و یا خضر علیه السلام و ارواح خلاصه
و غیره آن مقابل شود او از همه روی گردانیده رو به پیر آرد
زیرا که مرید پیر را چنین عقیده دارد که جمله پیران در راه اند و پیر
خود واصل و راه پیر را قریب تر و سودمند تر بیند و یقین داند
که در همه عالم مثل پیر ما نیست و نباشد و اگر پیر جمیل باشد و
مرید را عشق بر جمال او افتد زهی سعادت آن مرید و زهی
رهی نزدیک تر بحق و هم در خاتمه شریفه مسطور است که محمد حسینی
ابتلا با پیر خود داشته که اگر با تو بگویم استماع آن و تحمل تو نباشد
و اعتقاد چنین مستحکم باید که از دیدن خارق و غیره از آن مستغنی
باشد و هر کاری را به پیر گذارد و سپارد و حیرت از اهم بدل

ز پیر

از پیر طلبد و مرید را باید که در دین و غم خود هم معتقدان و مریدان
پیر باشند و صحبت جز با ایشان نکنند اگرچه مرد عامی و
کسبی باشند و نیز صاحب راز حضرت بنده نواز فرموده
اند سخن پیر تو راست میگویم اگر مرا پرسی بدبخت کیست گویم
آنکه از فرمان پیر جدا شد و صحبت پیر را ترک او کرد خود را بهوای
خود برا و خود داد هلا بهوش بهر حالتی که هستی و تا آنجا
رسیده اگر صحبت پیر میسر است نگذاری اینجا دقیقه ایست که
بر نظری از احساس نمیتواند کرد من هفده سال در صحبت پیر خود
بودم با خود کمالها داشتم چون او از سر من رفت متحقق شد
که بسیار کار بایستی کردن که آن احتیاج بحضور او داشت اما
چون باز هم بدو پیوستم و متوجه شدم چنانکه حق پرستان است
و متوجه شدن او از من غایب شد و تربیت ساعةً فساعةً
از من دریغ نداشت پس معلوم شد مثل آن بزرگان که همه مراتب

در تصرف ایشان بوده حال الطیبان اینست کسی که بمرتبه نرسیده
باشد او پیر را چگونه گذارد و بعلمی و بهوای نفس مشغول شود و البته
از پیر علمی که دران سلوک بیشت طلب نکنند و اگر پیر حکایتی گوید
و آن بر خلاف افتد مرا نباید که اعتقاد دیگر کنی که این شعبده گری
الهایست تو اینجا نرسی و البته در نظر پیر خود را بصورتی آراسته
نماید تا که پیر بداند که او صالح است و طالب چون پیر مرد کامل است
در او این گمان برد که او را از خداوند سبحانه تعالی این نصیبه است
هر آینه آن بدو رسد و اگر گمانی ناشایسته برد خوف آن باشد که او
را آن رسد چنانکه گفته اند ظَنُّ الْمُؤمِنِینَ الْمُؤمِنُ لَا یُخْطِی و
مرید را نباید که پیر دیگر را ملاقات و طالب او شود تا آنکه پیر بر صدر حیات
باشد چنانکه شاه کمال از خلفاء صاحب راز حضرت بنده نواز قدس
سره بگجرات تشریف برده بودند حضرت شاه عالم براهی میرفتند
ناگاه نظر بر شاه کمال افتاد و پس پا شده گریختند کسی پرسید
سبب

سبب گریختن حضرت چه بود فرمودند پیر ما بر صدر حیات نیست ما را نشاید که
دیگران را به بینیم و اگر احیانا ناچنین اتفاق افتد که ملاقات پیر
پیری دیگر شود و چیزی از و یابد همچنین عقیده کند که این داده
پیر ماست که بدین ره مقید بود اما بهتر آنست که مرید پیر پیر را ملاقات
نکند اگر پیر خود بخود فرماید آن سخنی دیگر است و اگر اتفاق افتد که
برای ملاقات بزرگی یا برای زیارت گور بزرگی با پیر پیر رود
استمداد وی همین طور کند لِلّٰهِ عَلَیْکُمْ که پیر مرا اشارتی
فرمایند و او را برین آرید که بر من نظر شفقت کند و مرید را نشاید
که تمنی منزلت و درجه کند چنانچه در شمایم مذکور است شیخ عبا دیکی
از مریدان حضرت شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله عنه است وقتی
گفته بود که من بعد از وفات آنحضرت وارث حال او شوم پس
آنحضرت دست او گرفت و فرمود ای عبادا آنچه تو بدان میل میکنی
و آرزوی آن میداری از تو دور انداختم و لشکر هجر انزا گفتم

تا پیر نیاز و و هر دو دست را بر هم نزد و جمیع احوال او سلب کرد
و مریدی متبدی را نشاید لباس پیران کردن صدق اینست که ظاهر
و باطن برابر باشد و مرید را نشاید که بار خویش بر پیر اندازد چنانچه
پیر را گوید که خود را چیزی بدهد یا برای خود رقعه بنویسید
یا برای خود کسی را بگوید زیرا که حضرت بنده نواز در خاتمه شریفه
فرموده اند از پیر چیزی التماس نکند مگر خواندنی و گذاردنی و مانند
آن بلکه در آن کوشد که تعلقی از پیش پیر بردارد مثل جامه پیر
شسته بیارد و در خانه او یک دو سبوی آب بدهد و برای طعام
او یک پشته هیزم آورد بزرگی را پرسیدند که راه بحق چند است
گفت بعدد هر ذره ذرات موجودات راهی است بحق اما
هیچ راه نزدیکتر و پر فایده تر از راحت رسانیدن بدلها نیست
سبحان الله کسی که خدمت پیر کند و راحت بدل او رساند
از همه کارها بهتر باشد چنانچه در ملفوظ حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه

مسطور است اگر تو جاه در مثنوی که خدمت کنی بکن که آن بهتر است
و برترا از همه کارها در دنیا و آخرت **بیت** چون چنین کردی سر
دنیا نکوست پس برای دین تو دنیا دار دوست و را و زاد
حضرت شیخ محمد غوث بدگوست چون مرید خواهد که مرد معنوی
شود باید که در خدمت پیر سالها آبکشی و هیزم کشی کند تا از معنی
بهره یابد و حضرت بنده نواز در خاتمه شریفه فرموده اند اگر
توفیقی یابد که پیر را خدمتی تواند کرد بدنی و قدمی و بذل مالی و
منالی منت بر جان خود نهد و شکر بجا آرد که مرا بدین توفیق
بداد **منت** منت منه که خدمت سلطان همیکنی منت
شناس از و که بخدمت بداشت او و در بحر الاسرار آمده است که شیخ
ابو العباس قدس سره فرموده اند هر مریدیکه یک خدمت پیر قیام
نماید و برا بهتر است از صد رکعت نماز نفل مرید را باید که البته روزی
و شبی خالی نباشد که برای پیر من الله مددی طلبید و دعا کند

دوراندی عمر او و مریدیه قریب کبرائی او خواهد بود چندانکه میرساند چه
نماید و چه کشاید اما اظهار اخلاص و هوا خواهی و دونه معلوم
میشود چنانکه شنیده باشی که بر پیغمبر صلوٰة الله علیه و سلام درود
فرستادن چه اجر و ثواب است کما قال النبی صلی الله علیه و آله
وسلم اولی الناس بی یوم القیامة اکثرهم علی صلوٰة رواه
الترمذی و نیز مرید را باید که مال و منال خود و هر چه باشد از پیر مخفی
ندارد و اگر نه دایره مریدی بیرون آید چنانکه در ملفوظ حضرت
غوث الاعظم رضی الله عنه مذکور است که بمرید خود فرموده اند و تلک
تدعی ارادتی و تخبأ مالک عنی کذبت فی دعواک
یعنی دعوی مریدی میکنی و پنهان میداری مال خود را از من دروغ گو
هستی در دعوی خود یعنی مرید نه مرید بداند که چنانکه پیر را در دین
احتیاج بمریدیست فکذالک در دنیا و اگر مرید را وسعتی هست در
ضیق و پیر را نه آن وسعت از پیر بداند و آن ضیق عیب پیر را
بپوشد

خویش کم رفته است و اختیار او و داشته اگر چه بیند که گاه گاهی از ضیق
معیشت شکایتی میباشد آن شکایت هم بمصلحتی حمل کند
و مرید از پیر امور عجیب نیز رسد و اگر به پیر رسد پر خطر باشد و در بحر
الاسرار شیخ محمد قطب فرموده اند که اگر شیخ مرید را جای بغیر سند
و از آنجا کسی شیخ را چیزی ارسال نماید و این نیز چیزی بدهد
انرا نگاه دارد بلکه همه را پیش شیخ آرد و بگوید که این چیز برای
شما فرستاده است و این را بمن داده است اگر پیر از جهان
رفته است بروح او چیزی دادن و چیزی خواندن آن هم کار است
و اگر گرد قبر پیر چند گرتی بگردد شاید و حضرت بنده نواز در
خاتمه شریفه فرموده اند مرید را باید که پایین قبر البته مهری یا چیزی
بدارد که رضائی آن مقبور بر این است و مرید را ابدان مریدی
هست بعده به پیر زادگان رساند و مجاوران را هر چه میسر شود
بطریق خیرات بدهد و البته گل یا سبزه بر تربت نهند که ارواح

ما از بوی خویش نصیبی تمام است بعده بمقابله روی پیر آمده
فاتحه و آیت الکرسی و اذا زلزلت الارض و الهاکم التکاثر هر
یکان بار و اخلاص هفت بار و معوذتین و کلمه توحید و صلوة یکبار
بخواند و پیش قبر پیر بسیار بنشیند زیاده از سوره یاسین خواندن
نمی شاید و باید که دو چشم بر تربت بدارد یا چشمها بسته هم در
خیال صورة پیر باشد زیرا که اموات از آمدن زایر و توجه آن
خبردار باشند چنانکه نقل است از سلطان المشایخ سلطان نظام
الحق والدین قدس سره بزیارة مرقده متبرکه حضرت خواجه قطب الحق
والدین قدس سره رفته بود و در حین طواف بخاطر شریف حضرت
ایشان رسیده که آیا ازین توجه روحانیه حضرت خواجه قدس الله سره
اشعار داشته باشد یا نه هنوز این خطره خطور نکرده بود که از مرقد
حضرت ایشان بعبارت فصیح صدای برآمد **نظم** مرا زنده
بپندار چون خویشتن ۞ من آیم بجان گر تو آئی بتن ۞ مدان

کس

خالی از همت خود مرا ۞ ببینم ترا گر نه بینی مرا ۞ و همچنین جایی که
نشسته بود پیر را حرمت دارد و روح او را در آن مقام
شاهد داند و همچنین عقیده کند که پیر را طی زمان و طی مکان
همراه آن ساعة واحد پیر در مدفن است و هم در مجلس و هم در
مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ است

فصل پنجم در بیان بیعت کنانیدن مردان و زنان

که آمدن ایشان برای بیعت دشوار است اگر کسی در بار زن که آمدن
او برای بیعت متعذر است باشد که شیخ شجره و کلاه یا دامنی
از جامه ملبوس خود با مس کرده بسوی او بفرستند و مرید هم
قبول کند روا است چنانچه حضرت شیخ شرف الدین یحیی منیری
در مکتوبی بمرید خود نوشته اند که ای فرزند بحکم حسن ظن که در
حق این فقیر است پیوند باین فقیر داری و التماس طاقیه نمودی
این فقیر آن فرزند را قبول کرد طاقیه پیران خود فرستاده

باید که چند درویشی از اهل تصوف جمع کند و دعوتی بسازی
و بحضور ایشان اول توبه نصوح کرده پس تجدید ایمان آورده
آنگاه مردانه پیش آمده چون مریدان صادق طاقیه بر سر نهی
و تصور کنی که درین کار از سر برخاستم و دنیا را پس پشت
انداختم و روی باخرت آوردم بعده دوگانه شکرانه بگذاری
بهتر آنست که کسی که شجره و کلاه یا دامنی میدهد او را باید که شجره و
کلاه یا دامنی را بجای بلند بدارد و بهمه ادا آنچ پیشتر که بالا نوشته
گذشته است چنانکه غسل و روزه و تعوذ و تسمیه و استغفار و کلمه
طیب و صفت ایمان وَاِنَّ الَّذِیْنَ یُبَایِعُوْنَكَ تا آخر آیت
و غیره آن هرچه از آن مرید احمکن باشد بیاموزاند و گویاند و عهد
کناند که مرید فلان پیر شدی او گوید شدم بعده او را بگوید که
بتعظیم تمام بر سر خود بگیرد و بپوشد و شکرانه مریدی بگذارد

فصل ششم در بیان آنکسانیکه بیعت کردن اوشان درست یا نه

بدانکه

بدانکه در اوراد حضرت شیخ محمد غوث مذکور است که اگر غلامی
بی رضای صاحب و زنی بی اجازت شوهر مرید شود جایز است
اما بهتر آنست که برضای ایشان مرید شود و نیز در لطائف اشرفی
فرموده که ارادت پسر پدر را اولی و احسن است زیرا که اگر پدر
تربیت طریقت کند اجتماع حقین و التیام نسبتین بهم کرده شود
اگر پدر بر پسر ارادت آرد این هم جایز است و نیز در اوراد مذکور است
که حیات پیر و بلاغت مرید شرط است اگر نابالغ مرید شود یا کسی
از اولیاء او را بجای مرید کناند بعد از بلاغت مختار است و اگر
مست و دیوانه و دیو زده بیعت کرد درست نیست باز عود کند
و بعضی مشایخ بیعت مست درست داشته اند و هم چنین دیوانه و
مست نیز شاه اشرف جهانگیر در لطائف اشرفی فرموده اند
که اطفال را که پدران ایشان مرید مشایخ کنانند جایز است بر قیاس
صحت اسلام کودکان چنانکه اسلام حضرت علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه

وطایفه و کل چه تعیین بن نکاح کرده اند که با اولیا تعلق دارد پس اگر
پدر ایشان نکاح کرده باشد بعد از بلاغت اختیار نباشد و اگر غیر
پدر نکاح کرده باشد چنانچه عم و برادر اختیار هست و همچنین اگر
پدر مرید شیخی کرده باشد بعد از بلاغت اختیار نباشد که بگردد و اگر
غیر پدر کرده باشد یا خود شده باشد پس او مختار است و در بحر الا
سرار مذکور است اگر شخصی را شیخی گفته باشد که ترا و اولاد و احفاد
ترا به بیعت قبول کردم اگر بروی مانند خلوت و صواب لیکن او
شان را لازم و فرض است که پیر ارشاد را بگیرند و حکم و پیر را حکم
پیر بیعت دانند و فرمان برداری او بجان کنند تا از این راه
نصیبه یابند و اگر کسی به پیر عقیده بیعت داشته باشد آن پیر وفات
یافت و بیعت میسر نشد مرید نشود پس این شخص را باید که هر جا که جا
نشین و یا خلیفه او باشد او را بعینه همان پیر دانسته مرید شود
و شخصی را که خلافت نیست اگر کسی مرید او شود فی الحقیقه مرید نشده
است

است زیرا که در شمایل اتقیا مذکور است که اگر سالک را بسبب ریاضت
و مجاهده و یا از جذبه رحمانی کشف و کرامات و عبور مقامات حاصل
شود تا از شیخ مجاز اجازت و خلافت نیافته باشد مرید گیرد و
دست به بندگان خدا دهد مضل باشد و نیز شخصی شیخی را خلافت
یک خانواده باشد و خلافت خانواده های دیگر نباشد اگر کسی مرید
در آن خانواده شود که آن شخص را خلافت آن خانواده نیست او
هم در حقیقت مرید نشده است اگر کسی گوید مریدان پیر شوم از این
گفتن مرید نشود اگر بر پیری رفته بگوید که مرا مرید کنید آن پیر
گفت مرید هستی مرید شد و اگر گفت خواهم کرد مرید نشود و اگر
کسی در خواب مرید کسی شد مرید نشود و اگر کسی گوید که ما عقیده
به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم داریم با نام یکی از معتقدان گیرد و گوید
که بیعت کردن چه حاجت است چون شیعه اعتقاد بحضرت
علی کرم الله وجهه دارند و میگویند که ما مرید حضرت هستیم ما را امر کرده

شدن بجای دیگر حاجت نیست پس این در سنت محض

غلط است و مرید نشوند و برین مثالی هست چنانچه حضرت پیغمبر

صلی الله علیه واله وسلم مانند پادشاه رفته باشند اگر مردم آنجا

نایب رجوع کنند و با طاعت او در آیند فی الحقیقه رجوع بپادشاه

کرده باشند و با طاعت او در آمده زیرا که گفته اند للنایب

حکم المنوب واگر مردم آنجا بگویند که ما را بادشاه بس است

رجوع بنایب نکنیم و با طاعت او نیایم فی الحقیقت رجوع

بپادشاه نکرده باشند و با طاعت او در نیامده ایشان را

باغیان توان گفت و باید کشت فصل هفتم در بیان

تجدید بیعت بدانکه در شمایل الاتقیا مذکور است که تجدید بیعت

که مریدان با مشایخ میکنند سندی تمام است چون صحابه بعد

از بیعت رضوان روان شدند شخص ابن الاکوع نام آمد و گفت

یا رسول الله مرا در باطن خطره بوده آن دفع شد تجدید بیعت

خواهم

خواهم کرد رسول علیه السلام او را تجدید بیعت کنانیدن برین

قضیه اگر مرید را خطره صغیره یا کبیره در وجود آید التماس او شیخ

تجدید بیعت بکناند که تا از سر تایب شود که توبه کردن فرض

عین است که اَلتَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ کَمَنْ لَا ذَنْبَ

لَهُ حدیث است یعنی است و همچنین اگر در دل مرید پیر را خطره پیدا شود

او را باید که تجدید بیعت کند پس باید در ایام ولیالی فاضله خصوص

در روز عرفه اضحی و در روز استفتاح یعنی پانزدهم ماه رجب المرجب

همه مریدان آمده چهار گان یکگان نفر بلکه اضعاف از آن تجدید

بیعت بکنند بدین طریق که مریدان همان روز روزه داشته

تجدید غسل نموده با وضو باشند و هیچ سخن دنیاوی نگفته پیش پیر

حاضر شوند اگر پیش از زوال باشد اولی است پیر را که با وضو بود

جامه خلافت یا مثل آن پوشیده مستقبل قبله بنشیند یا

بر عکس این کند و مریدان هر خانواده را جدا ساخته اولی

کسی که سابق بیعت او را با مردم خانواده او و مقابل خود نشانند
و شمه از فضایل و مناقب پیر او در پیش ایشان بگوید که
و بعد از آن بروح ایشان فاتحه بخوانند و صلوة گویان یکطرف
ردای خود را بدست ایشان بدهد و طرف دیگر خود بگیرد و
هرچه در فصل دوم نوشته شده است همه گویانند و معنی فهم
کنانند اگر از مریدان یکی نداند بعده بگوید بدست این فقیر
در سلسله پیر خلافت مآب مرید فلان پیر شدید مریدان گویند
شدیم بعده اَللّٰهُمَّ اَحْيِنِيْ مُحِبًّا لَكَ وَاَمِتْنِيْ
مُحِبًّا لَكَ وَاحْشُرْنِيْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ تَحْتَ تُرَابِ
اَقْدَامِ كِلَابِ اَحِبَّائِكَ اَللّٰهُمَّ اَحْيِنِيْ بِكَ
وَاَمِتْنِيْ عَنْ غَيْرِكَ رَبَّنَا اٰتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً
وَفِي الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ
رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوْبَنَا بَعْدَ اِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ

لنا من

لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً اِنَّكَ اَنْتَ الْوَهَّابُ
گویانند و صلواة گویان ردای خود از دست مریدان بردارد
بعده دوگانه شکرانه بدان ترتیب که در فصل چهارم گذشته
بفرماید تا اوشان بعده ادای شکرانه حاجات خویش از
واهب العطایا بخواهند و اگر حاضر نباشد بخرقه یا تسبیح یا بهر
چه تبرک پیر باشد تجدید بیعت بکنند طریق او اینست
تبرک پیر را بدست خود بگیرند اگر پیر اهنی باشد و امن آن
چنانچه پیر در حیات بود با پیر میخوانند نه همچنان بخوانند
و دانند که پیر میخواناند و ما میخوانیم و اگر تبرک هم حاضر
نباشد پیر را در تصور و در تخیل خود حاضر دانسته عملی
عمل کنند بلکه همین طریق برای هر خلیفه را تجدید بیعت
با پیر کنند فصل هشتم در بیان دعاء و نماز استخاره و لعبه و دیگر صحبت
بنفرماید بدانکه در اذکار امام نووی مذکورست که در بخاری

دعا و نماز استخاره

استخاره اول

روایت است از جابر ابن عبد الله رضی الله عنهما که گفت تعلیم
میکردند ما را پیغمبر خدای صلی الله علیه واله وسلم استخاره
در همه کارها چنانکه سورتی از قرآن تعلیم میکردند و میفرمودند
هرگاه که قصد کاری میکند یکی از شما پس بگذارد دو رکعت نماز
از غیر فریضه خواه نفل باشد خواه تحیت المسجد باشد یا غیر آن
و بخواند در رکعت اول بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون و در
رکعت دوم بعد از فاتحه قل هو الله احد و بعد از سلام این دعا را
استخاره بخواند اللّهمّ انّی استخیرک بعلمک واستقدرک
واسئلک من فضلک العظیم بانک تقدر ولا اقدر
وتعلم ولا اعلم وانت علّام الغیوب اللّهمّ ان کنت تعلم
انّ هذا الامر خیر لی فی دینی ومعاشی وعاقبت
امری یا بگوید عاجل امری واجله فاقدره لی ویسّره
لی ثمّ بارک لی فیه وان کنت تعلم انّ هذا الامر
شرّ لی فی دینی ومعاشی وعاقبت امری یا بگوید

عاجل

عاجل امری واجله فاصرفه عنّی واصرفنی عنه واقدر لی
الخیر حیث کان ثمّ ارضنی به الحمد لله ربّ العالمین
وصلّی الله علی رسوله محمّد سیّد المرسلین وخاتم النّبیّین وسلّم
تسلیما کثیرا کثیرا چون بجای هذا الامر برسد نام الحاجت بگیرد چنانچه
نکاح و سفر و تجارت و مرید شدن و غیره آن و چون برسد بجای
معاشی و عاقبت امری واجله عالمان گفته اند مستحب است استخاره
بنماز و دعاء مذکور است اگر نماز ممکن نشود بر آن کس استخاره کند بدعا
و مستحب است در ابتدای دعاء مذکور حمد و صلوة گفتن و نیز در آخر آن و
روایت است از حضرت ابی بکر صدیق رضی الله عنه چون پیغمبر صلی الله علیه
واله وسلم میخواستند کاری میکنند میگفتند اللّهمّ خر لی واختر لی
و نیز روایت است از انس بن مالک رضی الله عنه گفت مرا پیغمبر صلی
الله علیه واله وسلم یا انس چون قصد کاری کنی پس هفت بار استخاره
بکن یعنی بگو اللّهمّ استخیرک فی فلان پس نظر کن
بسوی دل تو که چه چیز در آن میآید پس خیر تو در آنست دیگر اگر

استخاره مجرب

کسی خواهد که استخاره کند یک دوگانه کرده بروح حضرت غوث الاعظم
بخشد در هر رکعت بعد فاتحه سه بار اخلاص بخواند بعده دوگانه دیگر
به نیت استخاره کند چون در نماز فاتحه بخواند اِیَّاکَ نَعْبُدُ
وَاِیَّاکَ نَسْتَعِیْنُ همین هر کلمه را تکرار کند و نگاه کند
که روی خود کدام جانب است اگر بطرف راست است بیشک دران
اجازت است و بشارت ماقت و اگر طرف چپ باشد دران
اجازت نیست و اگر برابر باشد خیر و شر مساوی بود ولی
بعد از تمام فاتحه قُلْ یَا اَیُّهَا الْکَافِرُوْنَ و در دوم اخلاص
بخواند بعد از فراغ نماز ده بار استغفار و یازده بار صلوة گوید و
اگر محبت الله خواهی حضرت بندگی مخدوم فرموده اند بخواند
بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِاسْمِكَ
اللهِ الْاَعْظَمِ وَاَعُوْذُ بِاسْمِكَ الْحَیِّ الْقَیُّوْمِ
الْاَعْظَمِ مرا از عشق خود نصیبی کن و از برنائی فسق در عصمت
دار مستم کن و از برنائی باز آر مرا عاشق دیدار خود کن مست

تجلیات

تجلیات خود کن دیوانه جمال خود کن مدهوش حقایق خود کن عرف
معارف خود کن حیران اسرار خود دان مرا از من بستان مرا
بمن مگذار مرا بمن مگذار مرا از بلاها من نگهدار بِكَ مِنْكَ
اِلَیْكَ یَا رَبُّ بِكَ مِنْكَ اِلَیْكَ یَا رَبُّ حٰمٓ عٓسٓقٓ
الٓمٓ براهیا اشراهیا کٓهٰیٰعٓصٓ یا محی العظام الا
هو رو یا مصرف الازمان والدهور طٰهٰ و یٰسٓ
وطٰسٓ اوام قٓ صٓ نٓ فسبحان الذی بیده
ملکوت کل شیء والیه ترجعون ایضاً
هر که هزار بار سوره یٰسٓ بخواند محبت الله او را حاصل شود ایضاً
قَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ مَنْ اَرَادَ اَنْ یَنَالَ مَحَبَّتَ
اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَعَلَیْهِ بِقِرَاءَتِ الْاِخْلَاصِ مِنَ
الْکَشَّافِ یعنی پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله و سلم هر که خواهد تا بیابد
محبت خدا را بر و باد بخواندن سوره اخلاص و نیز در حدیث است

خردلة محبة خیر من عبادة سبعین سنة

یعنی یک سپید دانه محبت حق بهترست از هفتاد ساله عبادت

ونقلست جذبة من جذبات الرحمن توازی

عمل الثقلین یعنی کشش از کششهای محبت حق برابرست

با عمل جمله آدمیان و پریان و جذبه عین قبول ست و طاعتی دیگر

برای محبت الله نماز استحباب وقت اشراق دو رکعت نماز بگذارد

و در رکعت اول بعد از فاتحه سورة الواقعة و در دوم سبح اسم

ربک بعد از سلام صلوة گوید و این دعا بخواند اللهم اجعل

حبک احب الاشیاء خدای تعالی او را اسیر محبت

خویش گرداند ایضاً برای دریافت محبت الله بعد تهجد در حدیث

ست هر که بعد از عصر عم یتساءلون پنجبار بخواند خدای

تعالی او را محبت خویش روزی کند ایضاً برای دریافت محبت الله

بعد تهجد دو رکعت نماز بگذارد در رکعت اول بعد از فاتحه سورة

الفتح

الفتح و در دوم انا انزلناه بعد از سلام ده بار یا فتاح

بگوید بعده در سجده این دعا بخواند اللهم انی اسئلك

ان تفتح قلبی حضرت شیخ نظام الدین محمد بدوانی فرموده اند

که هر که بعد از سبعات عشر هفت بار بگوید اللهم احینی

محبا لك وامتنی محبا لك واحشرنی یوم

القیامة تحت تراب اقدام کلاب احبائك

ایزد تعالی او را دولت محبت خود مخصوص گرداند و بندگی مخدوم

سید محمد گیسودراز قدس الله سره العزیز هر که را ذکر میفرمودند بعد از

هر فریضه این دعا میفرمودند بعد از هر فریضه که یکبار بخواند دیگر

در ملفوظ حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه مذکورست اللهم

احینی بك وامتنی عن غیرك هر که بخواند او را

محبت الله روزی گردد و هر که را حق تعالی عشق روزی کند و او از زوال

آن میترسید یا ضار در شبها و ایام بیض صد کان بار بگوید

مستقیم ماند ان شاء الله تعالی و اگر کسی از زوال توبه بترسد باید که سه
دوگانه اول این بعد مغرب گذارد و در هر رکعت بعد فاتحه سه بار سورهٔ
اخلاص بخواند و برین نماز مواظبت کند امید است از توبه استقامت
یابد **فصل هشتم در بیان اداب ذکر دادن پیر و طلب نمودن**
مرید بدانکه اگر مرید طالب طلب ارشاد نماید یا پیر او را خود فرماید
پس باید که روز مبارک پنجشنبه باشد پیر او را بگوید اول زیارت
پیر دستگیر ما بکن گل بر قبر مبارک بنه و چیزی خورده ما بین
قبر داشته سوره فاتحه یکبار و ایة الکرسی سه بار و الهیکم التکاثر
هفت بار و قل هو الله احد ده بار بحضور دل بخوان و دیگر انچه
از قرآن یاد داری تلاوت کن بعده برخیز و سه بار یا هفت بار
با تکبیرات بلند طواف تربت شریفه بکن انگاه سر بر زمین
نهاده التماس نمائی که بنده را فلان میخواهد که تلقین ذکری
میکند توقع از انحضرت انست که مرا استقامتی باشد و بحضور دار
بزیارت

بزیارت آید و اگر قبر متبرکه جائی که تلقین شود نباشد باید که خطی
بکشد و آن خط را نام مقبور نهاده زیارت مذکور بجا آورد بعد زیارت
در خانه خود آمده تجدید غسل نموده و هیچ سخن دنیوی نگفته
همچنان متوجه خانقاه پیر شود اما در حالهٔ غسل بگوید خداوند
آن ظاهر خود را باب میشوم و پاک میکنم تو باطن این بیچاره را
باب کرم بشوی و پاک بکن بلکه هر غسل و وضو این بگوید
وقتی که پیش پیر مرشد در اید خدمت بجا اورده استاده شود
پیر او را پیش خود نشانده هر ذکری که لائق او باشد تلقین
کند مرید را باید که شب اولین را غنیمت شمارد و ذکر بسیار
گوید بلکه تمام شب بیدار بوده همین کار بکند بعده یکوقت معین
ساخته ذکر بکند که معین کردن وقت تاثیر تمام دارد و باید که
در اول ذکر حمد صلوة گوید و بنیت سرور عالم صلی الله علیه و اله وسلم
و شاه مردان علی رضی الله عنه و پیر ارادت و پیر بیعت و پیر ارشاد

فاتحه خواند واگر یکی از این زنده باشد فاتحه صلاح حق بخواند و بعد
ذکر نیز حمد و صلوة بگوید اکثر اوقات بذکر مشغول باشد و کودک نا
بالغ را ذکر و مراقبه نباید فرمود **فصل دهم در بیان طالب شدن**
مرید بعد از وفات پیر خود طلب خدا در دل القا شود باید که پیش یکی
از خلفاء پیر خود برود و اگر نیابد خانواده خود طلب ارشاد نماید
مرید را باید که او را بگوید که بعد استخاره زیارت پیر تو خود بر آن ترتیب
که گفته شده است بکن و عرض نمائی که توقع از آن پیر دستگیر آنست که
آن دستگیر را در این مرشد بینم و بتحقیق بدانم که آن پیر بصورت مرشد
ظهور فرموده مرا دستگیری میکند و نیز ملتمس بنده آنست بذکر ما مور شوم
بر آن استقامتی بخشند تا برخوردار شوم بعد زیارت تجدید غسل کند
پیش مرشد آمده مرشد را عین پیر خود دیده و دانسته خدمت بجا
آورده و هر چه مرشد فرماید داند که پیر خود بصورت مرشد ظاهر شده
میفرماید اطاعت مرشد عین اطاعت پیر داند تا بمقصود ظفر یابد
واگر قبر پیر

واگر قبر پیر حاضر نباشد خطی بکشد و آن خط را نام قبر
پیر نهاده ترتیبی که بالا گذشته است بجا آورد **فصل یازدهم**
در بیان تلقین ذکر بدانکه تلقین ذکر که مقصد اصلی طالب حق
است و عمل دل چنانکه امام محمد غزالی در منهاج العابدین فرموده
اند پاک داشتن تن و عبادت تن یک جزو عباد است
و پاک داشتن دل و عبادت دل نود و نه جزو عباد است مرشد
را باید که طالب را فرماید که قبل از ذکر کلمه تمجید یعنی سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا
حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم
بار بخواند و درود ده بار بعده هر دو دست بر هر دو زانو
نهد و انگشتان را نقش الله تصور کند و مرشدی که از و
تلقین شده است پیش خود نشسته تصور کند و روح پیغمبر علیه السلام
را در باطن خود حاضر داند بعده چشم هر دو بسته کرده از

پستان چپ لا اله شروع کند تا بر کتف راست الزام رساند باز چشم
گردانیده چپ الا الله گویان ضرب ها همچنین در یکدم سه بار
یا پنج بار تا بیست یکبار رساند که فایده عظیم است از جمل روش
خوانده شد طریق پاس انفاس چون دم بیرون آید الا الله و
تصور کند و چون دم درون رود الا الله تصور کند این ذکر
را آورده و برد نامند یا وقت بر آمد نفس الله و وقت
فرو رفتن هم الله تصور کند فایده بسیار است این را
اگر وضو باشد بهتر بهمه حال مواظبت نماید طریق دوم نقش
الله اسم ذات بدانکه بر دل صنوبری نقش الله
برنگ زر یا نقره تصور کند چون قرار یافت بدیده باطن بسوی
آن نقش ناظر باشد فایده عظیم است از جمل مکشوف خواهد
شد ان شاء الله تعالی طریق حبس نفس در گوشه چشم بنشیند و
دوم حبس کند و وقت حبس کردن تلفظ اسم ذات
را تصور

... حبس نماند

لوح دل اسم ذات بر این تصور نماید



زارد
ن کم
سازد
هزار رساند
الله تعالی
...یت
...راه
...به نیت
...زم و
...نقول
...بیرفر

راتصور کرده همانزا ازدل جنبان بگوید که طاقت حبس نماند
بعده دم را باسم هو آهسته آهسته بیرون گذارد
و بعد دی که باسم مذکور در دم اول گفته بود از آن کم
نکند و بمقدار حبس دم روز اول بروزها از آن کم نسازد
و در یکدم یازده بار یا بیست و پنج بار یا پنجاه بار یا سه هزار رسانند
فواید بسیار است بعد از عمل واضح خواهد شد انشاء الله تعالی
ادا آب ذکر دو حلقی که در خانواده بنده نواز آمده است
اگر پیران ذکر فرماید یا مرید طالب طلب کند باید که به نیت
بی بی فاطمه سام کهچری و روغن و حبوبات و هیزم و
نمک بر سر داشته بیارد و طعام پخته بنام مبارک
ایشان فاتحه خوانده ذکر بگیرد از حضرت بنده نواز منقول
است که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم حضرت سرور
مشایخ را کرم الله وجهه ذکر نفی و اثبات فرموده اند



ذکر است هر شب ذکر را کم از پانصد بار بگوید طریق آن درین
رساله نوشته نشد که از مرشد معلوم خواهد شد **طریق**
شغل بعد از هر نماز بگوید خداوندا من از هستی خود توبه
میکنم بر هستی من هستی پیر مرشد را که هستی تست
ظاهر و آشکارا گردان تا هر که مرا بیند ترا دیده باشد
مرا به بیند یا اینچنین بزبان دل بگوید خداوندا این فعل
من که فعل تست همچو فعل خود گردان و این اسم من
که اسم تست همچو اسم خود گردان و این صفت من
که صفت تست همچو صفت خود گردان سه بار یا پنج بار یا
هفت بار با عروج و نزول بگوید ببرکت این عمل سالک
را نظر از هستی خود برخیزد همگی نظر بر حق شد یا اینچنین
گوید خدایا ما را از پیش ما بردار و خود را بر خود پیش
دیده خود قایم و دایم دار آمین یا رب العالمین **فصل**
دوازدهم

دوازدهم در بیان خلافت حقیقی و مجازی و شرایط
آن و بیان جواز خلافت و آداب خلیفه بدانکه معنی خلیفه
یکی را بجای خود نصب کرده نشست چنانچه در عالم میکردند
فاما خلافت حقیقی بپیغمبر آدم علیه السلام مخصوص بود کما
قَالَ اللهُ تَعَالَی اِنِّی جَاعِلٌ فِی الاَرْضِ
خَلِیْفَةً بعده بپیغمبر داود علیه السلام رسید کما قَالَ
عَزَّ وَجَلَّ یَا دَاوُدُ اِنَّا جَعَلْنٰکَ خَلِیْفَةً فِی
الاَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ بعده
بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم رسید بعده بامیر
المومنین ابی بکر صدیق رضی الله عنه رسید کما قَالَ عَلَیْهِ
السَّلَامُ یَا اَبَا بَکْرٍ اَنَا خَلِیْفَةٌ وَاَنْتَ خَلِیْفَتِی
مِنْ بَعْدِی بعده بصحابه دیگر رسید کما قَالَ
عَلَیْهِ السَّلَامُ اَلْخِلَافَةُ مِنْ بَعْدِی

ثَلٰثُونَ سَنَةً فَقَدْ تَمَّتْ بِعَلِيٍّ بعده آن
خلافت بر دو نوع شد یکی خلافت ظاهر که بسلاطین و
ولایت و قضات رسید دوم خلافت باطن بتابعین و
تبع تابعین و مشایخ بر حق چنانچه خواجه حسن بصری وغیره
ایشان رسید و از ایشان عن بعض مشایخ رسید الی الان
چنانچه در فصل اول مذکور شده در تمهید عین القضات آمده است
که اطاعت کردن و عصیان ورزیدن خلفاء حضرت رسالت
پناه علی متابعت نمودن و بیفرمانی کردن با ایشان است
صلی الله علیه وسلم کما قال علیه السلام مَنْ أَطَاعَ
خَلِيفَتِي فَقَدْ أَطَاعَنِي وَمَنْ عَصَى خَلِيفَتِي فَقَدْ
فصل دوازدهم
عَصَانِي **بیان شرایط خلافت دادن** شرط اول
آنکه شیخ بکسی خلافت دهد باید او خود مجاز خلیفه بر حق باشد
تا خلافت داده او شرعا و طریقتا جایز رسد بود شرط دیگر
آنست

آنست که چون شیخ خلافت دهد او مرید خود یا مرید کسی باشد شرط
دیگر آنست شیخ خواهد که کسی را خلعت خلافت بپوشاند باید که
نیت خلافت کرده بپوشاند شرط دیگر آنست دیوانه و مجذوب
را خلافت ندهد شرط دیگر آنست شیخ هرجا گوید که فلان را
خلیفه میکنیم یا اشارت تا چنانچه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در
شان ابوبکر صدیق رضی الله عنه کرده اند **بیان جواز خلافت**
اگر شخصی از شرایط نماز و احکام آن میداند و بر شریعت
مستقیم و بزیور عقل آراسته و بعقیده مشایخ صوفیه معتقد
جایز است که پیر او را بعد استخاره خلافت دهد او را اوراد و اذکار
و اشغال مطابق موافق حوصله او فرماید و در بحر الاسرار آورده اند
که اگر شیخ مریدی را که نارسیده است حکم فرماید هرجا یا اشارة
که دست فراز کن و دعوت کن مخلوق الی الخالق باید که
مرید در حال دست فراز کند و دعوت کند مخلوق را الی

الخالق و تقصیر نکند و نیز در مکتوبات حضرت شیخ نجیب سهروردی قدس سره
فرموده اند هر کرا افتاب فرو شود با چراغ سازد چکنند اما اولی و
انسب آنست که پیر مرید را چنان احسان کند که علم و حکمت یافته و
از دایره کثرت بمرکز وحدت شتافته در کار کهنه و سرآمده شده و
از جمله مریدی که نشئه بمرتبه پیری رسیده باشد و خلق او را معتقد
پس او را بعد استخاره بشرف خلعت خلافت مشرف کرداند و ادعیه مجربه
که در ان اسرار است و اذکار مراقبات نازک که پیش هر یکی از
اجنبیان نتوان گفت فرماید و بر اسرار نازک اطلاع دهد **در**
بیان جواز خلافت زنان و نیز اگر عورتی باوصاف مذکوره
متصف باشد او را خلافت دادن جایز است چنانچه در تفسیر
حسینی در آیه یا ایها النبی اذا جاءک المؤمنات
یبایعنک آورده است که امیمه خواهر حضرت خدیجه کبری را
پیغمبر علیه السلام فرموده تا بیعت زنان را فرا گیرد و اگر یکی خارج
مریدان

هرکه خلافت بخلیفه

مریدان خود طلب خلافت نماید در حالتی که پیر او وفات یافته باشد
یا از سبب دوری که ملاقات پیر نا ممکن است خلافت دادن جایز
است و هر کرا شیخ خلافت دهد و جانشین خود سازد باید که عصا
و کاسه و تسبیح و سجاده خود بدو تسلیم نماید و خادم را وصیت کند که
تا بعد از وفات خود در روز سیوم بحضور مشایخ آمده بگوید که شیخ
ما این را خلافت داده است و بجای خود بپوشانند و در بحر الاسرار
مذکور است که اگر شیخ در وقت ممات خود خلافت بکسی دهد شاید
چنانچه حضرت ابوبکر صدیق در شان حضرت عمر کرده اند رضی الله عنهما
و حضرت شیخ محمد غوث قدس سره در اوراد فرموده اند که هر کرا شیخ
در مدت حیات خود خلافت نداده باشد شاید که مشایخ روز سیوم
جبه و دستار آن شیخ او را بپوشانند جایز و اگر نرسیده باشد و
دست به بندگان خدا دهد و مرید کند مضل باشد و هر فتوحی که بدین
اسم ستاند حرام شمرده است و نیز شیخ کسی را که خلافت دهد

باید که اول خلافت نامه با نشان خود نوشته بدهد بدین طریق که جناب
فقر النعمت وخلافت فلان خانواده یا خانواده ماعن بعن
از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم رسیده است تو دادم
تا تو دست بیعت قرار کنند وخلق را بسوی خالق دعوت
نماید وخود از دایره کثرت بمرکز وحدت شتافته باوراد و
اذکار ومراقبات مشغول بوده بر شریعت قویم وصراط مستقیم
ثابت قدم وراسخ دم باشد وشیخ خرقه تبرک بهر کسی دادن
درست است چنانچه حضرت شیخ نظام الدین خرقه تبرک بهر
یک از خاص وعام دادندی مثل مطربان ونویسندگان
وغیره ایشان هم چنین دست بیعت هر کسی را کنانیدی

بیان آداب خلیفه خلیفه را باید که دو چیز نگاهدارد یکی
آنکه هر وردی وتلقینی که از پیر یافته باشد مداومت کند
دوم با خلق خدا عیب پوشی ونرمی کند ونیز خلیفه را باید که
رعایت

رعایت صلحانه بپیر کند ونیز خلیفه را باید وقتی که جا گیر باشد
یا شود اگر این کار پیری ومریدی برابر بیندارد ونیز خلیفه
را باید که بخانه وزرا وامرا نرود مگر بجبر یا برای کار بندگان
خدا وبجایی که خلاف شرع باشد نیز نرود واز کسی سوال نکند
ومتوکل باشد قال الله تعالی ومن یتوکل علی
الله فهو حسبه ونیز باید که اگر خود لایق باشد
ورسیده مراقبه خود فرماید وگرنه مراقبه پیران خود مثلا اگر
کسی بطرف حضرت سلطان سید عبد القادر رضی الله عنه مرید
شد باید که توجه ومراقبه ایشان فرماید بلکه در هر سلسله کذا لک
وبسیار ملاحظه کند که میل طالب بکدام پیر است از سلسله
خویش توجه بهمان پیر فرماید ونیز باید که رتبه خود دیده مرید
را کار فرماید وخود را برابر شیخان کمل نداند ونیز باید که مرید
را کار دشوار نفرماید که از دست او نشود واگر بفرماید پس او

اورا خود که کار کرده باشد و باید که از کناهان مریدان در گذرد
و بهر طوریکه ترقی مرید باشد دران بکوشند اگر ترقی او پیش خود
باشد زهی سعادت آن مرید است واگر پیش دیگری نمو باید
که جا برو طلب خدا کن زیرا که معنی همه جا یکی است و نیز باید که
مریدان والد خود را تشویش نرساند و بدرشتی نگوید که شما
مریدان والد من اند چنانچه صاحب راز حضرت بنده نواز وقت
سوار شدن ازین جهان فانی بمقام جاودانی وصیت
به نبیره خود کرد که بابا ید الله مریدان مرا بدانی که ایشان
مریدان جد من اند تعظیم ایشان نگاهداری رعایت اینها
کنی و نیز خلیفه را باید که اگر شیعه یا یهودی یا مخالف
اهل سنت و جماعت یا کسی که مرتکب کناه کبیره علانیه
باشد بجهت مریدی بیاید از اعتقاد فاسد و کناه فا
حش توبه نکرده است مرید نکند چنانچه در مجلس حضرت سلطان

سید عبد القادر

سید عبد القادر رضی الله عنه خالی نبودی از یهود و نصارا
که اسلام می آوردند واز قطاع طریق که توبه میکردند واز
روافض که از اعتقاد باطل باز می آمدند و نیز خلیفه را باید
که در حضور پیر یا در خانه که پیر باشد مرید نکند و بر سجاده نه
نشیند خصوصا نهالچه مگر پیر بیاید همچون سایر مریدان پیر
بیاید و نیز خلیفه را باید که بعد از وفات پیر چون بر زیارت
او در آید اصحاب خود را جدا استاده کند چون خود را از زیارت
پیر فارغ شود بعده اصحاب هم بنوبت در آیند و بشرف
زیارت مشرف شوند و نیز باید که بحضور پیر عمده چنین نکند
که فخر خود بر پیر ظاهر شود قولا و فعلا نقل است که صاحب راز
حضرت بنده نواز فرموده اند که مرا قدرت بود در حضور پیر خود
که تصنیف کنم مثلا تصانیف امام محمد غزالی قدس سره اما بسبب
پیر دستگیر نکردم مبادا در خاطر عاطر ایشان آید که خود را کلان

کوشش تمام کند اما وقتی که بحضور پیر

میداند پس کار ما چه شود و نیز خلیفه را باید که عرس حضرت سرور
انبیا صلی الله علیه و اله وسلم و سرور اولیا شاه مردان علی
کرم الله وجهه و پیران ارادت و پیر بیعت و پیر خلافت بکنند و اگر
سلسله خویش بحضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه میرسد با یکی
دیگر عرس ایشان نیز بکنند و بقدر امکان عرس همه پیران خود
سلسله خویش نیز بکنند و اگر خلافت خانواده های دیگر یافته
باشد باید که عرس آن بزرگ خانواده که خود اعتقاد بر آن داشته
باشد بکنند و بعد فاتحه هر بزرگ التماس کنند چنین کنند پیر مرا
اشارتی فرماید و مرا پیش او به نیکی یاد کند و او را این
آید که بر من نظر شفقت کند و نیز بعد زیارت قبر بزرگ
هم اگر عرض کنند و التماس نماید و نیز خلیفه را باید که مجلسها
میکند و مراد از مجلس مجلسی است که در آن جمع شدن مردمان
بسبب روح بزرگی باشد یا صوفیان باشند خواه سماع و تواجد
کنند

کنند یا نه و بدانند که روح آنکسی که مجلس او میکنند در مجلس حاضر
شود چنانچه حضرت شاه اشرف جهانگیر در لطایف اشرفی
فرموده اند که بسا است که ارواح اکابر در مجمع حاضر میشوند
خصوصا روز عرس خود البته حاضر شوند و کسی که عرس آن بزرگوار
حاضر شود روح ایشان تا عرس دیگر ممد و معاون آنکسی باشد
و بسیار دیده ام که روح مطهر حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و اله وسلم در مجمع اکابر روز عرس حاضر شده است استمداد گرفته
ام و نیز باید که بساط و تعظیم یکسان بکنند و طعام و ظروف
آن یکسان و یک جنس باشد و استقبال اهل دنیا نروند و اگر ممکن
باشد گلها در میان ایشان قسمت کنند و اگر شب باشد چراغها
روشن بکنند و در مجلس کسی را مانع و مزاحم نشود چنانچه شیخ
محمد قطب در بحر الاسرار فرموده اند که اگر کافر یا فاسق در مجلس
بی ادب باشد مانع نشود شاید که ببرکت مجلس از کار خود

باز آید مگر زنان را چون خواهد که سماع شنود افضل است که
طی کند و اگر طاقت طی نباشد روزه بدارد و تا تمام شدن
سماع چیزی نخورد و گرنه پرشکم نباشد و غسل و جامه پاک بپوشد
و خوشبوئی مالد اگر مقدار مجلس باشد با یکدیگر قسمت بکنند و
نیز تجدید وضو کرده استغفار بکنند و مردمان دیگر هم نکنند
بعده در مجلس بیاید و اگر حاجت سخن باشد پیش از سماع گفته
نشود مگر سخنی که به مجلس تعلق دارد و با آهسته بگوید بعده گوینده
کان الفو ماید از سماع شروع بکنند پس شروع کردن قوالان
بجای تکبیر باشد که السماع کالصلوة گفته اند و
برای سماع اختیار شب بهتر باشد و باید که سماع در صفه بشنوند
و اگر صحبت چیزی بالا بر آورند و اطراف او را چیزی بگیرند
و صوفیان مستقبل شمال بنشینند و قوالان را مقابل خود
بنشانند یا بر عکس این کنند در شرح آداب المریدین صاحب

عوارف
راز حضرت

راز حضرت نبیاه نواز فرموده اند چون خواهد که سماع آغاز
بقرآن کند و ختم بقرآن کنند زیرا که اعتبار ابتدا دارد یا
انتها و وسط متعلق باهم بر طریق است اول و وسط نسبت به
مبتدا دارد و آخر و وسط نسبت بمنتها دارد چون اول و آخر
سماع بقرآن باشد همه گوئی قرآن بوده باشد و هست میان
صوفیان این روش که اول سماع مقری پنج آیتی بخواند و
آخر سماع هم و اگر مقری نباشد در ابتدای سماع فاتحه خوانند
و قوالان با وضو باشند یا به تیمم و بچیزی ناآلوده نباشند و هم
مردمان مجلس سیر و پیاز نخورده باشند و زنان و فتیان منکر
را در مجلس بار ندهند بلکه ایشان را از دریچه و غرفه هم نظر کردن
ندهند و اگر یکی بلباس قبا بکشتا باشد و قطره از وی محبت
چشیده میخواهد که در مجلس اداب باشد سماع بجا آورده حاضر
شود البته ملکی و امیری حاضر نباشد و اگر اتفاق چنین افتد

ایشان نیز باید که آداب سماع بجا آورده ملکی بزرگی بر در
گذشته آنگاه درون آمده در ذیل صوفیان بنشینند نه در
صدر مجلس اما صوفیان بحضور این قوم رقص نکنند و این هر
ستام وقتی بعمل آورند که مجلس سماع علاحده نموده باشند
و صاحب مجلس را باید که درین زمانه رسم است که صوفیان را
چیز بداده در سماع می آرند این کار نکند و صوفی را باید که
بسیار وقت حال نکنند و دوباره برنخیزد و در وقت سماع
سر نجنبانند و اگر صوفی را مصیبتی دنیاوی برسد در آن
زمان سماع نشنود مگر مصیبتی که از فراق پیر و مرشد باشد
بلکه اولی است که بشنود و در مجلس سماع با عزت و وقار
نشسته باشد و صوفیان باید که دل را بمراقبه یا بذکر خفیه
در آرند و اگر مجلس سماع علاحده باشد باید که همه حال مجلس سر
همین حال باشند و نظر بر قوالان بود یا منحصر بدل خود اگر

ملیح میان

ملیح میان مطربان نباشند و اگر اتفاق چنین افتد در
پس ایشان بنشانند و بسوی او نه بینند و اگر کسی در
مجلس سماع بهزلی و نه تبسمی ایستاده باشد از مجلس بیرون
کنند و در سماع اگر صوفی را حالتی پیدا شود و برخیزد همه
را باید برخاست و اگر یکی برنمی خیزد او را باید گفت که برخیز
و اگر نه از مجلس بیرون شود و اگر کسی معذور است بیرون حلقه
بنشیند و چند مردمان نزد او ایستاده شده پشت طرف
بکنند و در سماع اگر تشنگی غلبه کند نشاید که جرعه آب
بنوشد و اگر مجلس نباشد محض سرود باشد پس آب نو
شیدن و دیگر چیزها که حرام فی و سخن کردن که غیر مشروع
فی روست والبته در سماع اهتمام چنان باشد که صوفی
بنغتد اگر افتد او را دو کس با احترام تمام برگیرند و بجای او
بنشانند و بعد از سماع ساعتی مشغول باشند و نشاید

که همان زمان چیزی نخورند و بیاشامند و بدانند که اگر
کسی طالب است و مرید خود است و محب است از سماع شنیدن
چاره نیست و نباشد حضرت محمد قطب در بحر الاسرار فرموده
اند فرموده اند که اگر کسی را زحمتی شده باشد و درد
میسوزد و علاجش معلوم نشود باید که سرود بشنود و ابتدا
که به شود بفضل سرود و نیز خلیفه را باید که اگر کسی مرید کند
و با خلافت عطا فرماید و شجره ها بدهد از ان طرف بکند که بدهد
که خود با ان طرف مجاز و خلافت یافته باشد چنانکه این فقیر
را بهمه خانواده ها علیه الرحمه خلافات و از اجازات هست
و بران بشرط عمل جارست در بو بذات و عطیات شجره ها
تفصیل شجرهاء سلسله اینست چشتیه ۱۴ عدد قادریه ۹ عدد
شطاریه ۵ عدد بخاریه ۲ عدد سهروردیه ۲ عدد رفاعیه ۶ عدد کبرویه ۱۶ عدد
کازرونیه ۱ عدد

خضیه
کازرونیه ۱ عدد مداریه ۳ عدد نقشبندیه ۱ عدد اویسیه ۳ عدد ابی سعیدالیه ۲ عدد
دقاقیه ۳ عدد حمویه ۲ عدد طاوسیه ۲ عدد تبریزیه ۱ عدد بلخیه ۱ عدد خفیفیه ۱ عدد
موکلیه ۱ عدد حلاجیه ۱ عدد حریریه ۱ عدد عطاریه ۱ عدد جلالیه ۱ عدد صوفیه الحیدریه ۱ عدد
یافعیه ۱ عدد شرنجیه ۱ عدد حسنیه ۹ عدد صدیقیه ۲ عدد فاروقیه ۵ عدد عثمانیه ۱ عدد
عباسیه ۱ عدد خضریه ۸ عدد الیاسیه ۱ عدد دردائیه ۲ عدد بنوریه ۵ عدد

بسم الله الرحمن الرحیم

الهی بحرمت حضرت رسالت پناه احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله
علیه و اله و سلم الهی بحرمت خرقه خلافت حضرت امیر المومنین
شاه مردان علی کرم الله وجهه الهی بحرمت خرقه خلافت
حضرت امام حسین شهید دشت کربلا رضی الله عنه الهی بحرمت
خرقه خلافت حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه الهی بحرمت
خرقه خلافت حضرت امام محمد باقر رضی الله عنه الهی بحرمت
خرقه خلافت حضرت امام جعفر الصادق رضی الله عنه

الهی بحرمت خرقه خلافت حضرت امام موسی کاسم رضی الله عنه
الهی بحرمت خرقه خلافت حضرت امام موسی رضا رضی الله عنه
الهی بحرمت خرقه خلافت حضرت خواجه معروف کرخی قدس سره
الهی بحرمت خرقه خلافت حضرت خواجه ابو الحسن سری سقطی قدس سره
الهی بحرمت خرقه خلافت حضرت سید الطایفه خواجه جنید بغدادی
قدس سره الهی بحرمت خرقه خلافت حضرت خواجه ابوبکر شیخ محمد
شبلی قدس سره الهی بحرمت خرقه خلافت حضرت خواجه احمد عبد
العزیز یمنی قدس سره الهی بحرمت خرقه خلافت حضرت خواجه ابو یوسف
شیخ محمد طرطوسی قدس سره الهی بحرمت خرقه خلافت حضرت خواجه
ابو الحسن علی القریشی الهکاری قدس سره الهی بحرمت خرقه
خلافت حضرت قطب الاقطاب عمدة الاسلام سلطان ابو
سعید مبارک مخزومی قدس سره الهی بحرمت خرقه خلافت حضرت
قطب الاقطاب غوث الاسلام میران محی الدین سلطان

سیدنا

سیدنا عبد القادر الحسنی الحسینی قدس سره الهی بحرمت خرقه
خلافت حضرت قطب الانام رئیس الاسلام مقبول سبحانی
سید تاج الدین ابی بکر عبد الرزاق قدس سره الهی بحرمت خرقه
خلافت حضرت شیخ عبد الله حسینی قدس سره الهی بحرمت خرقه خلافت
حضرت شیخ ابراهیم حسینی قدس سره الهی بحرمت خرقه خلافت
حضرت جعفر احمد حسینی قدس سره الهی بحرمت خرقه خلافت حضرت
شیخ علی حسینی قدس سره الهی بحرمت خرقه خلافت حضرت
شیخ محمد قادری قدس سره الهی بحرمت خرقه خلافت حضرت شیخ
عبد العفا الغفار صدیقی قدس سره الهی بحرمت خرقه خلافت حضرت
شیخ محمود قادری قدس سره الهی بحرمت خرقه خلافت
حضرت عبد الرؤف قادری قدس سره الهی بحرمت خرقه خلافت
حضرت شیخ عبد الوهاب قادری قدس سره الهی بحرمت
خرقه خلافت حضرت شیخ فاضل قادری قدس سره

الهی بحرمت خرقهٔ خلافت حضرت ابوالفتح هدایة الله سرمست
قدس سره الهی بحرمت خرقهٔ خلافت حضرت شیخ ظهور حاجی
حضور حاجی حمید الدین قدس سره الهی بحرمت خرقهٔ خلافت
حضرت شیخ المشایخ المعروف خواجه محمد غوث قدس سره
الهی بحرمت خرقهٔ خلافت حضرت شاه وجیه الدین المخاطب
بخطاب سبحانی خاتم المحققین حیدر علی الثانی قدس سره
الهی بحرمت خرقهٔ خلافت حضرت شاه صبغة الله قدس سره
الهی بحرمت خرقهٔ خلافت حضرت شیخ المشایخ عبد الصمد القادری
قدس سره الهی بحرمت خرقهٔ خلافت سید السادات مقبول الصمد
المسمی بنبی المجید حضرت سید محمد المعروف بشاه حضرت
الحسینی القادری ابن شاه ابوالحسن الحسینی افاض الله
برکاته علی العالمین ایں خسروی حضرت شاه مرتضی
علوی القادری مصنفاً اند تمت الکتاب بعون

[illegible]

الملک

الملک الوهاب کاتب الحروف فقیر حقیر تراب الاقدام الفقراء والمساکین
سید قمر الدین المعروف بمسمی سید عزیز شاه حسینی القادری
الحسینی من ذریه جناب حضرت پیر دستگیر غوث الاعظم شیخ محی الدین
سلطان سیدنا عبد القادر جیلانی رضی الله عنه بتاریخ ۴ ماه
شهر محرم الحرام [illegible] هجری در بلده فرخنده بنیاد اورنگ آباد
نسخه مراد المریدین باتمام رسید اللهم ارزقنا
ببرکاتهم حسن العاقبة وخیر
الخاتمة

عربی بود در فارسی نوشته شد

بسم الله الرحمن الرحیم نقل از کتاب تاج العاشقین ملفوظ حضرت
قدوة الواصلین سید شاه تاج الدین حموی قدس سره تصنیف
حضرت سید شاه سلیمان بغدادی قدس سره چون والد بزرگوار معز
اعنی حضرت سید شاه تاج الدین حموی به اراده حج و زیارات از شهر
حماه که موطن و مولد بود حسب الامر جد امجد خود کوچ نموده پس از فراغ
زیارت حرمین شریفین زادهما الله شرفاً و تعظیماً باقتضای قضا و قدر
وارد حضور بر کناره دریای شیرین که معروف باسم گنگاست رسیدند آنجا — بنواحی دکن
چه میبینند که قریب چهل کس مالکم و زیاد مردمان از قوم دزدان چیزی از
از غارت آورده — سرانجام پارچه زر نقد و غیره تقسیم حصه‌های خود میکنند چون چشم ایشان بر حضرت معز
رسید یکبار همه‌ها استاده گشته از روی جبر آواز دادند که تو کیستی و کجا
می آئی و میروی دانسته راه بیت الطواف دیگر برد حضرت معز بر گفته
ایشان هیچ خیال نکرده خود را بمیان ایشان رسانیدند دزدان دیدن
که مرد معزز بصورت عاشقان الهی و مستان از جوش و سیه در عالم حیرت و

سکوت

سکوت و تعجب غرق گشتند و حق تعالی گفتند خبر رسیدن این چنین مرد بزرگوار در این
نواح علیحده خور است البته وقت مشکل مدد و معاون میشود و با عجاز و اکرام
نزد خود نشانده چیزی پارچه و نقدی روبروی حضرت معز تعظیماً آورده نهادند
حضرت معز هیچ التفات نفرمودند و یک روز و یک شب بالکل ساکت ماندند
روز دوم همه‌ها دزدان با اراده غارت گری کمر بسته روبروی حضرت معز
استاده استعانت خواستند آن وقت حضرت معز از لسان المبارک این
کلمه سه بار فرمودند حی علی الصلوة و حی علی الفلاح صلوا علی
النبی صلی الله علیه وسلم چون این آواز در گوش دزدان رسید
یکبار سلاح و غیره از میان وا کرده فریاد و غیاث برآورده بر قدم
حضرت معز سر نهاده زار زار گریستند بعد کامل یکساعت حضرت معز انگشت شهادت
بدهن‌ها نهاده بر لب همه کسان مالیدند همه‌ها توبه از حضرت معز دست گرفتند
روز سوم حضرت معز از آنجا روانه گشتند وده مردم همراه حضرت معز

جهت خدمت اراده کرده بودند اتفاقاً در آنجا ماندند بلکه بهمانجای یک
قریه بنام تاج نابور آباد گشته وقتیکه حضرت معظم به تهیه منازل وارد
سرزمین شده درون غار کوهی که مسمی چمن تکیه بفاصله سه زمینی
کروه [redacted] بلده جسته بنیاد واقع است خود را مستور
ساخته مستغرق بیاد الهی بودند وقتیکه ابو المظفر محمد محی الدین اورنگ
زیب عالمگیر بادشاه غازی درین نواح رسیده طرح بنیاد بلده مجسته بنیاد
انداختند روزی بتقریب شکار قضا را گذر آنمقام ساخته چون از
حال معزز باخبر شدند از حصول ملازمت سعادت اندوز گشته بکمال
اخلاص و استدعا اندرون بلده آورده اند چنانچه حضرت ممدوح چندین
بقید حیات زنده بودند که فیوض ازیشان و بلاد ها تا برتا الان حضرت
گردیده و اکثر نواح همان کوهها و غار گشته اند بوی سکونت منقطع
شده اندرون بلده رسیده در مغل پوره متصل محل بادشاهی
که مشهور بنو گنبد است از نصف مردمان حفاظان حضرت معز

بابا

پرسان شدم که یکبار میرزا تیمور بخاری از قدوم بوسی فراغ یافته به
اراده خانه خود متوجه شارع شد برسیدم که درین مقام کسی
و کدام کسی بزرگ در سکونت اگر از دریچه شما امری رسد فقیر نیز
از حصول فواید سعادت بهره ور گردد سبحان الله و بحمده آن مرد
بزرگوار طرف صورت فقیر خوب بتصور دیده قریب آمده مصافحه
کرده جواب داد که آن تشریف بیارند حضرت معظم بیرون تشریف
که انتظار تشریف آوری آن شاه اند لهذا لبیک آن مرد بزرگوار
وقتیکه بخدمت عالم عالمیان رسیده بعد ملازمت سی سال از جمال
جهان آرای مشرف شدم یکبار چشم از دیدن باز ماند و حالم
متغیر شده و دیگر گون گشته یکپاس بیهوش بودم چون بهوش خود
رسیدم حضرت معظم بزبان مبارک فرمودند بابا سلیمان آمدی و از جام

چه خبر آوردی و حضرت سید علی القادری سجاده نشین مسند
جامع که جا تشریف میشوند چه امر فرمودند زود بروی ایستاده
التماس نمودم که بسبب سال گذشته از بلده جامع خبر ندارم الوقت
فرمودند که تا حال انتظار تو بود الحمد لله علی ذلک از بار
امانت تو حیران بودم و بعد چندین ایام و سنه ماه تاریخ یازدهم
ماه ربیع الثانی از عرش شریف جد بزرگوار خود نبیره جناب حضرت
غوث الثقلین سید محی الدین شیخ عبد القادر جیلانی قدس سره
یوم الخمیس بعد نماز عصر تتمه حصه فقیر بود بسر افراز فرمودند
و پنج ماه زنده مانده از دار الفنا بدار البقا رحلت نمودند
قبه مزارش متبرک را شاه اورنگ زیب در عوض شهرها بسر داده
در محله مغلپوره درون دروازه‌ها کل نبار ملک عنبر متصل

را کرد

اما کیفیت
بارستان که از تو کهنه گاه استهار دارد ام شده اند تاریخ رحلت حضرت مبدای
اینه سید تاج الدین عاشق الله سنه الف و مائة و عشر هجری

۱۱۱۰ هجری

یا فتاح

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله کریم الخلایق والصلوة والسلام علی رسوله النبی المختار محمد صلی
الله علیه وعلی آله واصحابه الطاهرات اجمعین اما بعد محمد یاسین میگوید
احقر الناس من اولاد جناب حضرت غوث الثقلین سید محی الدین
سلطان عبد القادر جیلانی رضی الله عنه و از مریدان حضرت سید محمد
اسحاق حسینی چشتی قدس سره و حضرت سید فخر الدین قادری رحمة الله علیه عبده
الفقیر تراب الاقدام الفقرا والمساکین سید قمر الدین المشهور سید
عزیز الله شاه حسینی القادری چشتی عفی الله عنه اللهم
ارزقنا برکاتهم حسن العاقبة وختم
منها بمنه

انتخاب نموده این ضعیف العباد اکثر مطالب کتبهای بزرگان مشرف گشته
یعنی مرآة المریدین تصنیف شاه حضرت حسینی و مقصود المولع حضرت
هاشم علوی و عمدة المطالب و رساله قادریه تصنیف حاجی بزرگوار حضرت سید
شاه سلیمان بغدادی و در رساله شطاریه قادریه حضرت بهاء الدین
بن ابراهیم الانصاری وغیره ذلک اخذ نموده نام این رساله
جامع المقصود نهاده که به درویشان طالب را حق بثمره فوائد این
کتاب بهره ور گرداد **فصل اول در بیان** چهار پیر و چهارده خانواده **فصل
دوم در بیان** ولادت و رحلت و سن شریف و نسب طرفین و شمار فرزندان
حضرت قطب الاقطاب سلطان الاولیا سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه و
فصل سوم در بیان غوث بیعت مردان و زنان و کودکان فصل چهارم
در بیان چهار پیر و چهارده خانواده بروایت دیگر **فصل پنجم در بیان**
سلوک **فصل ششم در بیان** شروط ذکر و غیر شروطی **فصل هفتم در بیان**
کلمات مراقبه و وجه تسمیه او و انواری که در حالت ذکر و مراقبه پیدا شود

فصل هشتم در بیان اذکار متفرقات عربی و فارسی و هندی که
دران توحید مطلق و بعضی سلوک جوکیان میگویند فصل اول
در بیان چهار پیر و چهارده خانواده بروایتی اول پیر مهتر آدم علیه
السلام دوم پیر مهتر نوح علیه السلام سوم پیر مهتر ابراهیم علیه السلام
چهارم پیر جناب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله و سلم و بعضی
متفق بر اینست که چهار پیر ایشان اند اول عبد الرحیم شرقی دوم پیر
عبد الکریم غربی سوم پیر عبد الرشید شمالی چهارم پیر عبد الجلیل جنوبی
که در هر چهار رکن ثابت و مستقیم اند و هرچه در عالم میگردد و آنچه از نیک
و بد کردار پیدا می آید در وقت غروب آفتاب از هر جنس پیش ایشان
تفحص میشود از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم و حضرت امیر
المومنین علی المرتضی تلقین شدند حضرت علی چهار کس را تلقین
کردند اول اینکه دو فرزند خود را یعنی حضرت امیر المومنین امام حسن
رضی الله عنه و حضرت امیر المومنین امام حسین رضی الله عنه و دو دیگر

یعنی حضرت

یعنی حضرت خواجه کمیل بن زیاد رضی الله عنه و حضرت خواجه حسن بصری
قدس سره و از حضرت امیر المومنین امام حسن رضی الله عنه سلسله
ظاهر نشد خانواده یعنی خیل خانه ست و حضرت امیر المومنین امام
حسین رضی الله عنه فرزندان خود را تلقین کردند و بکمالیت رسانیدند
و خلافت و اجازت مطلق دادند و از حضرت خواجه کمیل بن زیاد قدس سره
سلسله ظاهر نشد اما در زمانه خود چند کس را مرید ساخته بودند
اما خرقه و خلافت و اجازت بکسی عنایت نفرمودند و از حضرت خواجه
حسن بصری قدس سره چهارده خانواده ظاهر شدند و خود دو کس را
تلقین کردند و خلافت دادند یکی خواجه حبیب عجمی و دوم خواجه
عبد الواحد بن زید قدس سرهما و از حضرت خواجه حبیب عجمی قدس سره
نه خانواده شدند و از حضرت خواجه عبد الواحد بن زید قدس سره
پنج خانواده شدند و اسامی چهارده خانواده بدین تفصیل
ذیل است از حضرت خواجه حبیب عجمی نه خانواده ظاهر شدند اول حبیبان

دوم طیفوریان سوم کرخیان چهارم سقطیان پنجم جنیدیان
ششم کازرونیان هفتم طوسیان هشتم فردوسیان نهم
سهروردیان و از حضرت خواجه عبد الواحد بن زید پنج خانواده
ظاهر شدند اول زیدیان دوم عیاضیان سوم ادهمیان چهارم
هبیریان پنجم چشتیان خانواده کرده نظامیه جمله چهارده
خانواده میشوند دیگر جمیع خانواده فروعست که ازین چهارده خا
نواده استخراج شدند بسبب طول عبارت مفصل همه ذکر نکرده شد
و از آن جمله احوال دوازده خانواده که مشهور و معمول اند جمیع
در این مختصر مندرج میسازند علی هذه القیاس جمیع جمیع سلسله
مذکور چهارده میشوند و چهارده چهار میرسند و چهار یک یک میشوند
و آن یک میشوند قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ
وَ سَلَّمَ أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ إِلَى آخِرِ الْحَدِيثِ
و احوال دوازده زینت اول سلسله قادریه خانواده طوسیه کرده

رفاعیه سلسله خانواده حسینیه
سهروردیه

قادریه مبدا این سلسله از حضرت غوث الثقلین سلطان
محی الدین سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه دوم سلسله رفاعیه ظهور
این سلسله از حضرت سلطان العارفین سید احمد الکبیر معشوق الله الرفاعی
قدس سره سیوم سلسله نقشبندیه ظهور این سلسله از حضرت خواجه
بهاء الدین محمد شاه نقشبند قدس سره ایشان به حضرت سلمان فارسی
میرسند ایشان از حضرت امیر المؤمنین ابا بکر الصدیق رضی الله عنه خرقه
یافته اند چهارم سلسله شطاریه مرجع این سلسله از حضرت خواجه
عبد الله شطار قدس سره پنجم سلسله بخاریه منشاء این سلسله از
حضرت سید جلال الحق و الدین معروف مخدوم جهانیان بخاری قدس سره
ششم سلسله خلوتیه منشاء این سلسله از حضرت شیخ نجم الدین
الکبری قدس سره هفتم سلسله مداریه طبقاطیه نیز گویند ظهور
این سلسله از حضرت شیخ بدیع الدین شاه مدار سادات حسینیه
اند قدس سره هشتم سلسله عیدروسیه منشاء این سلسله از

حضرت سید عبد الله عیدروس قدس سره نهم سلسله شاذلیه
مرجع این سلسله از حضرت الشریف شیخ ابو الحسن علی شا
ذلی المغربی قدس سره دهم سلسله همدانیه مبدا این
سلسله از حضرت سید امیر علی الهمدانی قدس سره یازدهم
سلسله مغربیه منشاء این سلسله در هند از حضرت شیخ
احمد کهتو مغربی گجراتی قدس سره دوازدهم سلسله شهبازیه
قلندریه مرجع این سلسله از حضرت شاه لعل شهباز قلندر
قدس سره

فصل دوم در بیان

ولادت و رحلت و نسب شریف و
نسب طرفین و شمار فرزندان حضرت قطب الاقطاب سلطان الاولیا
سید عبد القادر الجیلانی رضی الله وکان ولادته
سنة سبعین واربع مایة وعمره تسعین وتوفی لیلة السبت
بعد العشاء کانت احدی عشر من شهر ربیع الآخر وقیل لیلة
السابع من عشر شهر المذکور سنة ۵۶۱ احدی وستین وخمس مایة
ودفن

ودفن فی البغداد فی المدارس باب الازج وکان نسبه
سید عبد القادر بن ابو صالح موسی جنگی دوست بن سید
عبد الله بن سید موسی الجون بن سید عبد الله جیلی بن سید
یحیی زاهد بن سید محمد بن المورث بن سید داود الامیر بن
سید موسی بن سید عبد الله المحض بن حضرت امام الحسن المثنی
بن حضرت امام الحسن المجتبی بن حضرت اسد الله الغالب شاه
مرتضی علی ابن طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد المناف
بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر
بن مالک بن النضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن
بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن اد
بن ادد بن الیسع بن الهمیسع بن نبت بن سلامان
بن حمل بن قیدار بن النبی اسمعیل ذبیح الله علیه السلام
بن النبی ابراهیم خلیل الله علیه السلام بن آذر بن تارخ

بن ناخور بن ساروغ بن ارغوی بن فالغ بن غابر بن
ارفخشد بن سام بن النبی نوح علیه السلام بن الملک
بن متوشلخ بن اخنوخ بن برد بن مهلائیل بن قینان
بن انوش بن النبی شیث علیه السلام بن ابو البشر
حضرت ادم صفی الله علیه السلام والادم من التراب والتراب من
الارض والارض من الزبد والزبد من الموج والموج من الماء
والماء من الدر والدر من القدرت والقدرت من الاراده والا
رادت من علم الله لی والله اعلم والله اعلم با
الصواب و حسنیه از طرف حضرت والده
ماجده میشوند ام الخیر حضرت فاطمه بنت ابی عبد
الله الصومعی بن سید محمد بن سید علی بن سید
حسن بن سید جعفر بن سید کامل بن سید عباس
بن سید محمد بن سید امام جعفر الصادق رضی الله عنه

بن سید

بن سید امام محمد الباقر رضی الله عنه بن حضرت امام
زین العابدین رضی الله عنه بن حضرت امام حسین
السبط شهید کربلا رضی الله عنه بن حضرت امیر المومنین
شاه المرتضی علی ابن ابو طالب رضی الله عنه
و فرزندان حضرت معز دوازده بودند اول حضرت
سید تاج الملة والدین ابی بکر محمد عبد الرزاق قدس سره
دوم حضرت سید شمس الدین محمد قدس سره سیوم حضرت
سید قاسم الدین محمد چهارم حضرت طیب الدین
محمد پنجم حضرت سید شهاب الدین محمد قدس سره
ششم حضرت سید عبد الوهاب محمد قدس سره هفتم حضرت سید عبد الکریم
محمد قدس سره هشتم حضرت سید عبد الرحیم محمد قدس سره نهم حضرت سید موسی محمد
قدس سره دهم حضرت سید عبد الرشید محمد که در هفت سالگی وفات یافتند

یازدهم حضرت سید ابراهیم محمد که در چهار سالگی وفات یافته‌اند دوازدهم حضرت
سید عبد الجبار قدس سرهم **فصل سوم در بیان ثبوت** بیعت حضرت شاه هاشم
علوی روزی بمسجد زهره بور نشسته بودند یکی از علما ظواهر از بیعت منکر
آمده سوال کرد که این مردمان مرید میشوند نه در فقه نه در احادیث و نه
در تفسیر آمده است این بیعت از کجا میکنند فرمودند از گوش جان بشنوید
که در فقه تمام مسایل دین کجا نوشته‌اند چنانچه تزکیه و تصفیه و
تخلیه و دیگر یافتن خطرات شیطانی و نفسانی و تنبیه کردن
نفس را و یافتن حق که شناختن خود است و دیگر بسیار اعمال
که در کتب سلوک از احادیث و تفسیر یافته‌اند و نوشته این
جواهر در فقه کجا ذکر کرده‌اند تو معتقد آن هستی که تمام دین در فقه
هست لاکن در فقه جز پاکی تن و عبادت ظاهری نیست آنچه شما گویند که در
که نبی علیه السلام چند بار بیعت کرده‌اند و گفت این بیعت در باب

در احادیث و تفسیر نیست
احادیث نیست علما را

بود

بود زنان و کودکان را حضرت بنت اشان نیز اجر ابیعت کرده‌اند
خواهر خدیجه و عمر رضی الله عنهما را که شما را بیعت بکنانید پوشیده نیست
که رسول صلی الله علیه و سلم خود بیعت کرده‌اند و رخصت داده‌اند که
شما بیعت نیز بکنید این بیعت برای خدا تعالی و توبه کردن از
معاصی و برای راست استوار ماندن است چنانچه خدا تعالی اندر فرستاد
در حدیبیه لَقَدْ رَضِيَ اللّٰهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ اِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ
در تفسیر حسینی وارد است که روز فتح مکه چون حضرت صلی الله علیه و سلم از
بیعت رجال فارغ شدند زنان گرویده نیز بطلب بیعت میل کردند این
آیت آمد يَا اَيُّهَا النَّبِيُّ اِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى
اَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللّٰهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ اَوْ
لَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ اَيْدِيهِنَّ وَلَا يَعْصِينَكَ
فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ
چون حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم دست بر دست صحابه نهاده

نام آن درخت سمره است بیان آن
بیعت نامیده شده به بیعت الرضوان

و ارجلهن

بیعت کرد خدای تعالی این آیت فرستاد انّ الّذین یبایعونک انّما یبایعون اللّه ید اللّه فوق ایدیهم فمن نکث فانّما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه اللّه فسیؤتیه اجرا عظیما یعنی بدرستیکه آنکسانیکه بیعت کنند تو ای محمد بیعت نکنند مگر با خدای عزّ و جلّ دست خدای بالای هر دست ایشان است پس هر که بشکند عقد بیعت را پس نشکند مگر بر نفس خود یعنی ضرر بنفس او رسد و هر که وفا کند بدانچه عهد کرده بر خدا است پس بدهد او را اجر بزرگ یعنی بهشت و دیدار خود و در تعبیر دارد که یعنی اند ید اللّه فوق ایدیهم یعنی نبی علیه السلام دست گرفته بیعت کرد همون دست پیر در کار است

در فصل چهارم و بحر و السالک مسافر بالمه حضرت مخدوم جهانیان جلال حسین البخاری جهانیان کشت فرموده اند که چهار پیر و چهارده خانواده که گفته اند یک روایت چهار پیر ایشان اند اول عبد الرحیم شرقی دوم عبد الکریم

دیگر بیان چهار پیر و چهارده خانواده

غربی

غربی سیوم عبد الرشید شمالی چهارم عبد الجلیل جنوبی چهار پیر ایشان اند که در رکن ثابت و مستقیم اند هر چه در عالم میگذرد و آنچه نیک و بد کردار بیدا می آید و وقت غروب آفتاب از هر جنس پیش ایشان تفحص و هر چیز یکه ایشان منظور میدارند قبول است و هر چیز یکه ایشان منظور نمیدارند بر روی کردار اینها باز زنند که آن کار کرده اند پس معلوم کم صاف ایشان اند بنابران مدار کار پیر بر سر ایشان است و بعضی متفق بر این تقریر اند که از آن اینچهار خلیفه بروایت دیگر اند اول ابو البشر خلیفه الرحمن مهتر آدم صلوات اللّه علیه دوم مهتر نوح نبی اللّه علیه السلام و سیوم مهتر ابرهیم خلیل اللّه علیه السلام چهارم حضرت ختم المرسلین محمد الرسول اللّه صلی اللّه علیه و سلم چونکه در وقت نوح علیه السلام خلایق بر قهر طوفان معدوم شده بودند که اسلام و دین و مسلمانی کم و نایاب شده بود و در ان طوفان همه خلایق تلف و نابود گشته مگر بقدرت الهی باز مخلوقات الهی بقدرت حق خلق بنی آدم را منتشار از ایشان

واقع شده و اسلام دین مسلمانی نایاب گشته بود بطفیل ایشان واقع
و پیدا شد بر آن معلوم که دوم پیر نهایی است بعد از وفات ایشان بمدتی
در پی مهتر ابراهیم خلیل الله علیه السلام ظهور یافت و بیشتر اظهار گشته
باز دین اسلام رواج یافته و رسوم کفر و شرک معدوم شده هیچ نبی
و دینی یافته نشد مگر کسیکه پنهان بوده باشد تا آنکه هیچ کس بی در پی
پیغمبر مرسل بوده اند پس معلوم شد که سیوم نهایی است چرا که دین داری
و اسلام مغلوب و نایاب شده باز بسبب ایشان زمانه دین داری زندگانی
یافته کفر و شرک معدوم گشته پس یقین که سیوم نهایی است چون مهتر
ابراهیم خلیل الله علیه السلام رحلت یافت دین اسلام مغلوب
گشته باز غلبه کفر و شرک شد باز بار آورده الهی حضرت ختم المرسلین
للرحمة للعالمین وما ارسلناک الا رحمة للعالمین احمد
مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم ظهور یافته دین و اسلام ظاهر
شد و تجلی حقایق روشن گشت و چراغ و روشنائی مبرهن شد

و نیز

و آنچه از رسم و عادتهای کفر و شرک ظاهر شده بود تمامی زایل و معدوم
گشته پس یقین که چهارم پیر نهایی است صلی الله علیه و آله و سلم
و بروایت دیگر اکثر متفق بر این اند که اول پیر امیر المومنین ابی بکر
صدیق رضی الله عنه و دوم پیر امیر المومنین عمر ابن خطاب رضی الله عنه
سیوم پیر امیر المومنین عثمان ابن عفان رضی الله عنه چهارم پیر امیر
المومنین اسد الله غالب علی ابن ابو طالب رضی الله عنه بر این وجه
دانشمندان و مرشدان و اکثر طالبان حق و جویندگان مطلق بر این
بر این قایل اند اول پیر ارادت که عن بعض سلسله خاص حاصل آید و
دوم پیر صحبت که از صحبت وی ما سوا الله مکدر اند سیوم پیر ارشاد
است که از وی تلقین ذکر و مانند آن حاصل آید چهارم پیر خرقه که
خلافت و کلاه و جبه حاصل آید اکثر جماعت طالبان حق بر این وجه
متفق اند که چهار پیر که میگویند یعنی چهار اند و در بیان چهارده خانواده
که حضرت محمد الرسول الله صلی الله علیه و سلم را حضرت جبرئیل امین علیه السلام بامر

رب الجلیل تلقین فرمودند حضرت رسول علیه السلام به امیر المومنین
علی المرتضی اجازت و خلافت دادند امیر المومنین را شش خلیفه
بروایتی هفت خلیفه بودند یکی امام حسن دوم امام حسین سوم خواجه حسن بصری
چهارم خواجه کمیل زیاد پنجم قاضی مقتدر ششم خواجه اویس قرنی هفتم
سلمان فارسی که بایشان نقشبندیه می‌پیوندد حسن بصری را دو خلیفه بودند یکی خواجه
حبیب عجمی دوم خواجه عبد الواحد زید و از حبیب عجمی نه خانواده ظاهر شده اند
یکی طیفوریان دوم حبیبیان سوم سقطیان چهارم کرخیان پنجم کازرونیان ششم
طوسیان هفتم سهروردیان هشتم فردوسیان نهم جنیدیان و از خواجه عبد الواحد
زید پنج خانواده شدند یکی زیدیان دوم عیاضیان سوم ادهمیان چهارم
هبیریان پنجم چشتیان این چهارده خانواده تا الی یومنا هذا جاریست زیدیان پنج
تن بودند ابنا عبد الله بن عوف و هر پنج حافظان بودند و علم کمال داشتند
مرید خواجه عبد الواحد زید خلافت دادند و همیشه در بیابان بودند و ریاضت
میکردند و صائم الدهر بودند افطار ایشان بود از میوه بیشه و گیاه و غیره

شدند بپنج را

بیابانی

بیابانی از جهت نفس خود میکردند و جامه از تن دور نکردندی و از عار
ازار نبدیدند همیشه بخدا تعالی مشغول بودند و بمعموره نمی آمدند اگر
کسی فتوحی پیش ایشان می برد قبول نکردندی اما گرفته بفقرا می
دادندی و برگهای درخت می پوشیدند و بیرنگ سلیم القلب بودند
اگر ایشان را گرفته می آوردی و غلام ملک ساختی دم نزدی بلکه
خدمت او بواجبی اختیار میکردند اگر بفروختی کرده خود را فروختندی
هیچ کراهیت در دل نبودی تا الی یومنا هذا هر که مرید خانواده زیدیانست
او نیز روش و سند همین باید بود و زیدیان یکایک هر کس را مرید خود نمیکردند
مگر کسی را که در علم کمال میدیدند و در صلاح و ریاضت و مجاهدت و ترک
دنیا و ترک صحبت اهل دنیا و روزه همیشه و سکوت و بیابانی اختیار
میکردند آنگاه مرید میکردند و عیاضیان می پیوندند بحضرت خواجه فضیل
عیاض رحمه الله روش سند ایشان اینست که همیشه شب بیدار و مجرد
باشند و خانه و زن نمیکنند دایم در سفر باشند و جامه نو نمی پوشند

قبول

۱۰

جامهٔ افتاده را کاری کرده می پوشند و خرقه را وصل کردند و بر
کسی سوال نمیکنند و فتوحی که بغیر طلب برسد آنهم نخورند و اگر بهمه درین فاقه
شب نماز شب را و نماز زنده دارند همیشه پای برهنه باشند و بعد از
سه چهار روز افطار روزه با مهمان میکردند و با خلق الفت نمیدارند
اگر کسی صحبت ایشان اختیار کند اول او را مجرد کنند و آنچه ملک او باشد
بفقرا و مساکین بدهانند و او را الفقر و فاقه اختیار کنانند زن و فرزند که
باشند بخدا بسپارند روی بحق آرند و از ماسوی الله دل او را میشویند
آنگاه او را مرید کنند روش و سند عیاضیان اینست از برکت صلاح
ایشان مرید هم همین روش گیرد و اهل الله گردد تا الی یومنا ادهمیان می
پیوندند بحضرت سلطان ابراهیم ادهم روش و سند ادهمیان اینست خرقه
خود را چهار مس کنند آنگاه مرید کهنه را پوشند بعده مرید خود را ادهمیان
گویانند نسبت آبا و اجداد خود را محو کرده اند و مجرد باشند و همیشه در سفر
و ذکر جلی گویند و مرید ادهمیان طمع بر کسی نکنند و هر چه بغیر طلب فتوحی حق تعالی

بر ایشان

بر ایشان برساند قبول کنند و بفقرا و مساکین میدهند و طفیل مساکین و
دو سه لقمه خود هم میخورند و با غنیا اختلاط نمیکنند و هر که مرید ادهمیان شدن
میخواهد اول او را پاک کنند و نفس او مطیع کنانند بعده مرید کنند روش و
سند ادهمیان الی یومنا همین جاریست هبیریان می پیوندند بحضرت
خواجه هبیر بصری رحمة الله روش ایشان اینست در میان شهر یا قریه مسکن
نسازند همیشه در بیابان مجرد باشند لیلاً و نهاراً با وضو همیشه باشند نماز بحضور دل
بگذارند ذکر دنیا و اهل دنیا نکنند و ایشان فتوح کسی قبول نمیکنند بعد از سه
چهار روز افطار روزه کنند دل ایشان مزکی و مصفی باشد و عنوان دل
ایشان دایم بینا باشد و هر که مرید هبیریان شدی همین روش و سند میگرفتند
تا الی یومنا همین نوع جاریست چشتیان می پیوندند بحضرت خواجه علو ممشاد دینوری
رحمة الله علیه خواجه علو دینوری وقت مرید کردن پرسیدند نام تو چیست گفت
خواجه ابو اسحاق فرمودند در چشت بروید شما خواجه چشت هستید اسلام در
چشت از آن شماست و بعده خلافت داده خرقه پوشانیدند فرمودند
که در چشت بروید شما و مریدان شما خواجگان چشت اند خواجگان پنج اند

اول خواجه ابو اسحاق دوم خواجه احمد سیوم خواجه محمد چهارم خواجه
ناصر الدین پنجم خواجه قطب الدین و این پنج تن در چشت پیدا شده‌اند ایشان
را خواجگان چشت میگفتند کسی که با ایشان پیوندد تا روز قیامت او را
نیز نسبت ارادت و خلافت چشتی گویند روش و سند ایشان این نوع
است که در شهر و قریه خانه نکنند همیشه در ریاضت و مجاهدت باشند و
فقرا را دوست دارند و فرزندان و خویشان را دوست دارند و فقرا را
بالای اغنیا بنشانند و تعظیم از اغنیا بسیار دارند و دست فقرا را خود
بشویانند بعده طعام بدست خود فراز کنند و هر یک خواجگان چشت
اهل علم و ورع بودند و نظر این پنج کس اکسیر بود و بهر که نظر رحمت میبردند
او را بخدا ایشان میرسانیدند می باید که هر چشتی باشد او از دنیا مرده دل
شود و چشتیان واصل نعمت باشند کسی که صحبت پاک ایشان اختیار
کند و مرید ایشان شود اول تزکیه دل و تصفیه باطن کنند بعده مرید خود را
کنند و برکت نظر پاک مریدان ایشان اهل کرامت و حجاب از پیش دیده مرید
ایشان بر دارند و مطلوب او را باو رسانند و روش و سند چشتیان

تا الی یو

تا الی یومنا همین نوع جاریست چشتیان می پیوندند حضرت حبیب عجمی رحمة الله علیه
ایشان اخوت عبد الرحمن عوف دو برادر بودند و هر دو متقی و عالم و اصلح
الناس بودند مرید خواجه حبیب عجمی شدند ایشان خلوت و عزلت گزیدند
و خود را چنان گویانند نسبت آبا و اجداد خود محو کردند و مشغول بحق شدند
با خلق آمیزش نکنند مجرد و منفرد باشند بعده حبیب عجمی این هر دو را خلافت
داده فرمودند که بروید در کوه حرّه نام در آن کوه غاریست مشغول شوید و
با خلق صحبت مکنید ایشان دوازده سال در آن کوه مشغول شدند روش و
سند ایشان اینست که ایشان در مجلس حاضر میشوند و افطار ایشان بعد
از هفت روز یک خرما یا دو و یا سه از این زیادت نمیکردند فتح کارش میشد
و فتوح قبول نمیکردند بعد از هفت روز گیاه یا میوه بیابانی خوردند و همیشه
در ذکر جلی مشغول میبودند و ستر عورت می پوشیدند بجامه کهنه و افتاده و
اگر جامه نو میرسیدی بفقرا میدادند و اتوان و وحشیان جنگلی خود آمده
میگفتند که ای دوستان خدا تعالی انه برای الله تو تا دیج کرده بخورید
روش و سند ایشان تا الی یومنا همین نوع جاریست طیفوریان می پیوندند

بخواجه سلطان بایزید بسطامی قدس الله سره العزیز و اورا طیفور نام
است خلیفه خواجه حبیب عجمی بود که صد و پنجاه و دو سال عمر ایشان
بود و حضرت خواجه حسن بصری رحمة الله علیه را دیده بود و امام
جعفر صادق علیه السلام را بسیار خدمت کرده بودند و از خواجه حبیب
عجمی تربیت یافته بودند و چهار تن شیخ طیفور شدند و خود را طیفوریان
گویانند و خرقه بایزید بسطامی پوشانیده اند و پیوستند بحضرت
خواجه بایزید بسطامی قدس سره چهار جنس خرقه بودند یکی مثل شکر
پاره برنگ مختلف آن شیخ مسعود حواله کردند دوم خرقه هزار
میخی همچون خشت بشیخ محمود دادند و خرقه سیوم خشت مربع
بشیخ ابراهیم دادند چهارم خرقه طاقی ژنده از صوف بود و جامه
کهنه افتاده را پاک کرده متصل میکردند بشیخ احمد دادند
در دکش سند ایشان تا الی یوما هذا جاریست و دیگر خیان می پیوندند
بحضرت خواجه معروف کرخی قدس سره خلیفه شیخ داود طائی
بودند که از حبیب عجمی شدند زیرا که کرخی مختلف است در میان شهر

بعد از

بعد از و بعضی مریدان شیخ خواجه معروف کرخی از طلب آباو
اجداد خود محو کردند همیشه مشغول با خدای بودند چون خلافت
یافتند ترک خانها کردند و خلوت و عزلت و صوم دوام اختیار
کردند شب و روز در ذکر و تلاوت بودند و از ترس باری تعالی زار زار
میگریستند خود را از همه کمتر و کهتر میدانستند و همیشه در شب بیداری
و ریاضت و مجاهدت بسیار میکردند و چشم دلهاء ایشان بینا
بود از عرش تا تحت الثری نظر می افتند هر که را مرید کردن میخواهند
اول از دل او حب دنیا دور کنند بعده مرید را بمطلوب رسانند روش
سند ایشان تا الی یوما هذا جاریست سقطیان می پیوندند بحضرت
خواجه سری سقطی قدس سره خلیفه خواجه معروف کرخی بودند سقطیان جمیع
تن بودند مرید سری سقطی شدند خود را نسبت به پیر خود کردانیدند با آبا
و اجداد خود را محو کردانیدند زنده پوشی اختیار کردن و صایم الدهر
و قایم اللیل شدند و فتوح قبول نکردند بعد از سه چهار روز یکی از ایشان فتح

از خلوت فی غرفات بیرون می آمدند وقت شام دو ده بخانه گدایی
کرده روزه افطار میکردند روش سند ایشان تا الی یوما جاری
جاریست جنیدیان می بوند بحضرت خواجه جنید بغدادی قدس سره
دو خلیفه بودند یکی شیخ دقاق دوم شیخ نجیبی منصوری هر دو
بزرگوار بودند در علم و تقوی آراسته شاگرد امام اعظم ابو حنیفه
کوفی رحمة الله علیه بودند و بسیار پیر و معمر بودند و شیخ فانی گشته
بودند بعد از نهفت روز افطار میکردند چند سال ریاضت و مجاهدات
کشیده خود را جنیدیان گویانند نسبت آبا و اجداد خود محو کردند
بعده حضرت خواجه جنید بغدادی ارادت و خلافت داده خرقه
پوشانیدند زیرا که روش سند ایشان اینست که بعد از چهار روز
افطار کردند بکرم الله الدیانی فرشته بصورت آدمی شده کاسه شیر
بریان آوردی و میگفتی که در باب شما فرمان رب العزت
چنانست که ای دردکشان بنده دوستی من روزه افطار ازین کاسه

شیر بکنید ایشان التماس کردند یا الهی الله بالکل و لا نشرب الا بامام که میگویند
که صفت ملک بودند فرمان شد که قرار گیرید که شما را صفت خود روزی کنم
بدین صفت افطار میکردند زیرا که دست ایشان و ناودان قضا بود هر چه گفتندی
بدرگاه ذو الجلال قبول شدی و هر که صحبت پاک ایشان چند روز ماندی ولی
الله میگشتی و ایشان بعد از خلافت دوازده سال زنده ماندند تا مدت
حیات ایشان دود در خانه ایشان نیامدی و نه کس دیدی و نیز در خانه ایشان
طعامی بخت از غیب آمدی خوردندی و آواز بر آمدی که شما مشغول باشید
از جهت طعام و آب تعلق مکنید روش سند ایشان تا الی یوما همین نوع جا
ریست کازرونیان می بوند بحضرت جنید بغدادی قدس سره بدو واسطه
مبدای کازرونیان از سلطان ابو اسحاق بود که بادشاهی کرده بود و مرید
خواجه عبد الله خواجه عبد الله گفت ای ابو اسحاق ترا هم دین و هم دنیا
دادیم تو چراغ خود بدست بغیر رو طبل مزن که تا روز قیامت ترا
از حضرت خانداز خود رستم یعنی هر یک صاحب طبل و خداوند علم باشند و

و اسماء اعظم و دعاء ربانت القدرت و ده نام باری تعالی و ده حروف تهجی اند
و هر که بنیاه کار رو بیان کرفتی او را بخدا می رسانیدند و روش و سند ایشان
تا الی لوکا همین نوع جاریست طوسیان می پیوندند بحضرت خواجه جنید بغدادی
قدس سره بواسطه فردوسیان و طوسیان در یک خرقه پیوندند اما روش شیخ طوسیان
اینست که سماع میکنند و مزمار میشنوند و رقص میکنند و ایشان را هر چه برسد
از خیر و شر از نعمت و شکر دانند و الحال بخورند ما صنع الله فهو خیر گویند
و در بخشش مومن و کافر و فقیر و غنی برابر علی التسویه قسمت کنند روش و سند
ایشان اینست فردوسیان می پیوندند بحضرت خواجه جنید بغدادی قدس سره
ابتداء فردوسیان از شهر فردوس است بدین طریق که شیخ نجم الدین
کبری فردوسی و شیخ علاء الدین طوسی ایشان هر دو برادر خویش
برادری و مجاهدت و ریاضت کامل بود افطار ایشان بعد از هفت
روز یکبار با میوه یا با آب و یکبار میکردند و با نان جوی نمک سه
لقمه یا چهار لقمه میخوردند از برکت نظر ایشان کل اکثر نعمت بود هر که او ست

سرفته

گرفتند بخدای تعالی می رسانیدند هر دو بزرگوار بودند بخدمت شیخ ضیاء
الدین آمدند و گفتند که ای شیخ معظم عمر ما به شصت سال رسیده است
اما کار بر نیامده است اکثر مجاهدت میکردیم روی مقصود ندیدیم چه
کنیم و چه حیله سازیم شیخ ضیاء الدین را لطف آمد فرموده که ما نیز
در همین مبتلا ایم حیله اینست که جای مرید شوید تا از برکت وی مطلوب
شما حاصل رسید ایشان هر دو بزرگوار گفتند هر کجا بنوعی که مخدوم می فرمایند
همان جا مرید شویم شیخ ضیاء الدین گفتند تا غایت من هم مرید کسی
نیستم و نه شده ام شیخ وجیه الدین ابو حفص ابن عمر عمویه که شیخ
بزرگوار ناظر فته اند از شرق تا بغرب سیر میکنند و از عرش تا تحت الثری
تصرف دارند بیایید تا ما و شما مرید شیخ وجیه الدین ابو حفص شویم
ایشان هر سه بزرگوار بشیخ وجیه الدین رفتند و بشرف پابوس
مشرف گشته مرید شدند بکمال دانش شیخ ضیاء الدین و شیخ علاء
الدین و شیخ نجم الدین کبری این هر سه را خلافت داده اند و فرموده اند

که در شهرهای خود بروید و بندگان خدای تعالی را دعوت کنید و دست
نجم الدین گرفته تسلیم شیخ ضیاء الدین کردند و فرمودند که این همراه
خود ببرید نام شما ازین تازه و روشن خواهد شد بعد کی شیخ ضیاء
الدین بعد از ارادت بعضی ماه شیخ نجم الدین را خلافت خود دادند و
فرمودند که شما یکی از اکابر مشایخ فردوسی سید از آن رو نام فردوسیان
پدید آمدند و روشن و سند ایشان تا الی یومنا هذا همچنان جاریست سهروردیان
بحضرت خواجه جنید بغدادی قدس سره بسیوم واسطه خواجه ضیاء الدین
ابو النجیب سهروردی و به دو واسطه شیخ ممشاد علو دینوری
خلیفه خواجه جنید بغدادی اند روشن و سند ایشان این بود که شیخ
ضیاء الدین ابو النجیب سهروردی پیش از ارادت دوازده سال
نفس خود را خواب نداده روی از قبله نگردانیدی و همیشه رو
بسوی قبله جنید نشستی و علم کمال بود از عرش تا تحت الثری یا نظرش
آمدی مرید شیخ وجیه الدین ابو حفص شد تا در العقد فضای ربانی

بعد

بود که هرچه از زبان بیرون آمدی همان نوع شدی هر که بسبب ورد
یان پیوستگی کند او را همان روشن و سند باشد و در رساله
شطاریه قادریه حضرت بهاء الدین بن ابراهیم الانصاری
فرموده اند در کیفیت سلوک بدان اسعدک الله الی صراط المستقیم
که راه حق و صفای باطن هرگز دست ندهد تا آنکه تزکیه و تصفیه و تجلیه
نکند پس حصول شریعت تزکیه نفس است و آن کم خوردن و کم خفتن و کم گفتن
و کم با خلق بودن و استقامت بر توبه ماندن و انجا حاصل شود مگر
بمحاسبه کردارهای خویش یعنی از اول روز کردارهای خویش قولا
و فعلا و حرکتا و سکونا پیش دل عرض کند هرچه موافق شرع باشد
از آن شکر گوید و هرچه مخالف آن باشد از آن توبه کند و در ازا
لت صفات ذمیمه مشغول باشد و اصل ذمیمه حسد و غیبت و بغض
و کبر و بخل و مانند آن هر روز صفتی از اوصاف ذمیمه دور کند تا
نفس مزکی شود و اوصاف مذمومه را با اوصاف محموده بدل

کنند چنانچه علم و حلم و حیا و سخاوت و تواضع و رضا و تسلیم
وغیره و شب بیدار و کم آزاری و اندک خواری و مانند ایشان
پس درینجا فنا حاصل شود و فنا عبارتست از ازاله اوصاف
بشری چنانچه در خبر است لَنْ یَلِجُ مَلَکُوتَ السَّمٰوَاتِ
مَا لَمْ یُوْلَدْ مَرَّتَیْنِ و ولادت اولین معلوم است و
ولادت ثانی فنای اوصاف بشریت فافهم
باز در تصفیه دل مشغول شود که حصول طریقت در تصفیه دلست
و تصفیه دل جز بمصقله حاصل نشود چنانچه در خبر است لِکُلِّ
شَیْءٍ مُصْقَلَةٌ وَمُصْقَلَةُ الْقَلْبِ ذِکْرُ لَا
اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ یعنی دل هر که صاف نشود از کدورت ناسوتی
تا معونت پاس انفاس بذکر نفی و اثبات و خفی نکند و پاس
انفاس آنست که زمان و مکان نفس را دریابد یعنی برآمدن
نفس و فرو رفتن نفس مرید صادق ذاکر باشد خواه بذکر جلی خواه
بذکر خفی

بذکر خفی بقوت شدیده درون دل ضرب کنند تا آنگاه که
روزن دل گشاده گردد و دل دو سوراخ دارد یکی فرود
دوم بالا آنکه بالا است آن در همه حیوانات ظاهری و مرئی
است و از آن فرود غیر مرئی است چون سالک بذکر جلی
در خلا بلند با مد چهار الفی کلمه آنرا تردید لا اله با ظلمت
و الا الله با قوت شدید در دل صنوبری بطریق حداد ضرب
کنند در بالا گشاده گردد اما در فرود بذکر خفی گشاده گردد
بعد از مشقت تام و ریاضت تمام و خفی آنست که نفس
را فرو دنیند تا حد تنگی نفس رسد و در وهم ذاکر باشد
بعده در فرود و از می شود انوار احدیته بروی نماید و
نمودی از نور وحدت فرود آید کاین و باین درین
محل گردد هر که در بیست و چهار ساعت که در شب و روز اند
مشغول باشد و همه ساعات را دریابد و همه را در طاعت

گذرانیده باشد آنگاه سالک صادق را خدای تعالی
یافته باشد وبمقصود رسد واین ساعت را بهترین
ساعات بداند که در خبرست تفکر ساعة
خیر من عبادة سبعین سنة
ودر خبر دیگر آمده است که الدنیا ساعة فاجعلها
طاعة ازین تفکر وازین طاعت تفکر باطن
در پاس انفاس وذکر خفی مرادست العزیز بدانکه تجلی
نفس سخت تر از آتش است که حبس نفس شحم گوگرد
دلست میگدازد وخناسی که بر سویدای دل نشسته
است او با لشکر میگریزد وصفت بشریت محو میشود و
محمودی از انوار تجلیات حضرت قدس در باطن طالب
فرود می آید وازینجا جذبه ذات حاصل آید ونفس صفت
دل گیرد ودل صفت روح گیرد وروح صفت سر گیرد و

وسر صفت خفی وخفی صفت نور ونور صفت نور اعلی نور
النور وسر صفت حق گیرد اتصفوا باوصاف الله اینجا دست
دهد وتجلی روح روی نماید منزلتی رفیع ومقامی شریف است
ودرین مقام خلافت درست میدهد چنانچه بزرگی فرماید الصوفی
اذا انسلخ من قشر البشریة وانطمست
نفسه وصفة قلبه وعلت روحه فامره
بیده ای امر الله بیده ذلک الصوفی یفعل
کیف یشاء باذنه دست دهد وهرچه کند وگوید وبیند
بامر او باشد واین را اتصاف گویند نه اتحاد که مذهب اتحاد و
باطلست کالحدید المحمی چون آهن در آتش افتد صفت آتش گیرد
بلکه مسمی باسم او شود وهرچه از آتش صادر شود از وی نیز حاصل
آید وهو الاحراق اما عین آتش نباشد گاه باشد که از لاهوت
بملکوت آیند واز ملکوت بملک روی کنند وگاه بود که باطن

او در عالم ملکوت بود و ظاهر او بملک و این مقام حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم که کن مع الحق ومع الخلق ای
بالظاهر مع الخلق وبالباطن مع الحق
بحیث لا یشغلک الخلق عن الحق والحق
عن الخلق این مقام اقربیت وولایت و
مشیخت جز وهم رتبه تصور ندارد که الشیخ هو الکاین
والباین و مقام مشیخت بالاتر از مقام ولایت که الولا
یة هو الفناء فی الله والبقاء بالله
والظهور من الله وصفاته والمشیخة
هو التصرف فی عالم الملک والملکوت
باذن الله وامره و بر شیطان و بر نفس خود بالتجاو
مدد بر ظفر یابد و در جمیع امور بر و مرشد را حاضر تصور کنند
و روحانیت شیخ یک لمحه از خود غایب ندانند چون رابطه دل
با مرشد

با مرشد
بکمال رسد آنچه در و باشد همه اثر پیدا آید هر چند صحبت کار
محکم تر مرتبه او بلند تر و هر چند با محبوب ملاقات دیر تر اشتیاق
غالب تر و لذت بیشتر باید که طالب استوار قدم باشد و خطرات
را نگاه دارد و خطرات چهار اند رحمانی و ملکی و شیطانی
و نفسانی علامت رحمانی آنست که محبت و شوق و اشتیاق در
طلب حق در دل باشد و علامت خطرهٔ ملکی تحریص بر عبادت
و بر حسنات و علامت خطرهٔ شیطانی قصد بر معاصی و مناهی
و خلاف رضای حق در دل باشد و علامت خطرهٔ نفسانی حرص
بر شهوات و لذات و حظوظ عاجله در دل باشد سه خطرات
دور کنند و خطرهٔ رحمانی را قرار دهند بعده در عبادت و ذکر و فکر
حضوری و خشوعی می باید و در ذکر و فکر مشغول باشد و هر ذکر بجای
که باشد فتح باب کند طلب دیگر باید دانست که دل چه شکل
دارد که معرفت او اساس افعال صوفیه است بدانکه شکل دل

شکل صنوبریست که متعلق بجانب چپ است و روح حیوانیست و
دهن او بعلو تعلق دارد و روح انسانی که آن را حکما نفس ناطقه
گویند و روح الروح و روح الاعظم و فیض الحق صوفیه گویند
وَالْمَوْتُ عِبَارَةٌ عَنْ قَطْعِ تَعَلُّقِهِ مِنْ هٰذَا
الْبَدَنِ فَهُوَ فَيْضُ الْحَقِّ سُبْحَانَهُ وَأَمْرٌ مِنْ
أُمُورِهِ وَشَأْنٌ مِنْ شُؤُونِهِ وَهُوَ غَيْرُ
مَخْلُوقٍ اما چون طالب صادق ورد کلمه اثبات در دل
ضرب کنند از حرارت آن ضرب آنچه بلغم و خلط در دل نشسته و
در پس دل بسته است در گداز آید و سوخته شود هم ازین گفته اند
که چون ذاکر از ذکر فارغ شود حبس نفس کرده مراقبه کند و نفس را آهسته
آهسته بگذارد و در حالت ذکر آب نخورد تا بسیار رقت و گداخته
شود و در درون دل هفت پهلو و هفت پرده اند دارد دو جانب
راست او لشکر رحمانی و جانب چپ او لشکر شیطانی است و هر پهلو

سوی

گوهری دارد گوهر اول ذکر دوم عشق سیوم محبت چهارم سیر
پنجم روح ششم معرفت هفتم قوت و دل را بدین سبب گنج خوانند
و خناس موکل آن گنج و دل دو سوراخ دارد و هر دو سوراخ دل
خناس فرو گرفته بمثل عنکبوت نشسته و پرده ها فرو هشته و قرارگاه
خود ساخته و صورت خناس مثل اژدهاست و خرطوم زهردار دارد
و آن خرطوم خاری پر زهر دارد هرگاه که مومن طعام از بامزه میخورد
آن خناس قوت یابد و خرطوم زهر آلوده را بر گرد دل میگرداند
و آن زهر در دل اثر کند پس خطرات محبت فانی و جمله اشغال
ذمیمه پیش دل عرض کند و سیاه دلی از آن پیدا می آید پس
چون سالک با نفس انفاس بذکر جلی و خفی مشغول شود خناس ضعیف
گردد و این گوهرها بوصف خود باز آیند و از کید او خلاص یابند
اول وصف گوهر دل ذکر ظاهر گردد و آن الست را از کل وجود
موجود منفرد کرداند چنانچه اَنَا خلکم اِذَا ذَکَرْتَنِي و

فایده
صفات ذمیمه
ریا و حسد و
حقد و بغض و
کبر و بخل

وَدَعَوْتَنِي حاصل شود رباعی باشد ای ذاکر مدام از
تفرقه دور شان تا نشوی بذکر ظاهر مغرور نفس و دل
و روح را نکردند یکی واحد نشود ذاکر و ذکر و مذکور بعد از آن
وصف گوهر عشق ظاهر گردد و آن آنست که همیشه شوق و اشتیاق
و درد و حیرانی باشد و خواست خود با خواست مولا لازم
کرد باز وصف گوهر محبت ظاهر گردد که راضی باشد بهمه
حال رضای او جوید باز گوهر سر پیدا آید که از ذات
مواهب بنده را آگاهی دهد بعد از آن وصف گوهر روح پیدا
شود که بساعتی از ساعتها که بالا کعبه شد از طاعت حق لی
خالی نباشد باز وصف گوهر معرفت پیدا آید که هرچه بیند از او
بیند و هرچه شنود از او شنود و هرچه گوید حق گوید بعد از آن
گوهر فقر ظاهر گردد که او مستغنی باشد از همه غیر حق و از حق
هم چیزی نخواهد و این مقام رضا و تسلیم است و ارادت خود
را در رضا

را در رضا و تسلیم حق محو دانند پس در اینجا إِذَا تَمَّ الْفَقْرُ
فَهُوَ اللّٰهُ جلوه دهد یعنی چون صفت فقر رود بصفت غنا
در آید وَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ است
شود و از این سر بِي يَسْمَعُ وَبِي يُبْصِرُ وَبِي يَنْطِقُ
وَبِي يَبْطِشُ وَبِي يَمْشِي ظاهر گردد و چون ذاکر در این
منزل رسد از جز خود بخود فارغ گردد و دیگر صورت دل نیز
کالۂ گوشت نیست بلکه دل گوهر است و اصل گوهر نور است و آن
نور خدای عز و جل است کما قال الله تعالی اَللّٰهُ
نُورُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ ای منورهما
وَهَادِي اهلهما و در خبر است اَنَا مِنْ نُورِ اهلهما
اللّٰهِ وَالْمُؤْمِنُونَ مِنْ نُورِي و مراد از این
نور روشنی است ای عزیز الله تعالی بارادت و مشیت خود خواست
تا واحد بنسبت خود آشکارا کند اول نور محمدی با فروزانی

این نور شتاد هزار ساله راه بود چنانکه حق تعالی میفرماید لا
یَسَعُنِی اَرْضِی وَلَا سَمَائِی وَلٰکِنْ یَسَعُنِی
قَلْبُ عَبْدِیَ الْمُؤْمِنِ بِاَذِنِهِ لک سال در
قبضهٔ قدرت خویش پرورش داد و کلمهٔ محبت می‌شنوانید
یَا عَبْدِی اَنْتَ عِشْقِی وَمَحْبُوبِی
وَاَنَا عِشْقُکَ وَمُحِبُّکَ در این لک سال هر ساعتی
لک بار منظور نظر کرامت و کشف انوار تجلی میفرمود باز
نه لک سال دیگر از قبضهٔ قدرت خویش جدا گردانید این
نور التماس کرد الهی سید و مولای بنده را طاقت فراق
تو نیست چندین هزار سال بعشق و محبت خویش پرورش
دادی جدا نتوانم شد فرمان شد که ای بنده ترا با خواست
خود کاری نیست ما ترا از بهر اظهار وحدانیت خود
آفریده ایم بعد از آن آن نور زار زار در فراق و جدائی
از دیده

از دیده روان شد و دریائی گشت که او را بحر الحیوان و عین
الحیوة خوانند پس جمله موجودات از آن نور پیدا شدند باز
حضرت عزت آن نور را چند هزار سال در عالم غیب پنهان
داشت تا خاک آدم علیه السلام را جمع کرد و خمیر گردانید چهل
در ضربت بعد از آن ترکیب قالب مجوف آفرید و طاق سینه
بسته آن گنج دل را دران طاق نهاد و جمله اسماء موجودات
را معلوم گردانید و تشریف خلافت ارزانی فرمود جبرئیل را فرمان
شد که در میان بهشت تختی بنشین درخت گندم بنهند و آدم
صفی را بر تخت نشاند باز فرمود که جمله فرشتگان سجده کنند
همه سجده کردند مگر ابلیس حق تعالی تازیانه قهر زد از وی آتشی پیدا
شد او خناس شد آدم علیه السلام متعجب ماند که این را توفیق
نداد البته مخالف ما خواهد بود آدم علیه السلام مدهوش گشت
بعد از آن که گنج در قالب نهاد جبرئیل را فرمان شد که در مشام

آدم بنفخ برآن تا قدرت ما ببینند چون نفس دم در دماغ رسید
حق تعالی اندام را دو قسم گردانید اول که در سر جای گرفت
آنرا عقل خوانند و قسم دوم که در جسم فرو رفت آنرا نفس خوانند
حضرت عزت در آدم شش چیز دیگر مرکب گردانید گرسنگی
و غاذیه و جاذبه و هاضمه و ماسکه و دافعه چون وصف نفس
در جسم کارفرما شد گرسنگی اثر کرد و آدم علیه السلام سر آورد
و دید درختی ها زیبا و خوشه دار خوشه او بگرفت و بخورد و جمله
قالب مبارک گوشت و خون شد و از غذا که مایه گندم با غشی
مرکب شد و جسم را قوة حاصل گشت و جنبید پس اعضاء دیگر بحکمت
الهی درون جسم بواسطه مایه گندم موجود شدند اول خون پیدا
شد و از خون اعضاء دیگر پیدا شدند چنانکه گرده و جگر و سپرز
و شش و آلات دیگر که درون جسم اند و یقین باید دانست
صلاح تن مضغه که مقر روح حیوانی است صلاح همه جسد است و فساد

روح

فساد
او همه جسد است کما قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم ان فی
جسد ابن آدم لمضغة اذا صلحت صلح سایر الجسد واذا
فسدت فسد سایر الجسد الا وهی القلب پس هر که طواف دل کند
و حقیقت آن جوید کعبه بطواف او آید و در حکایت بزرگان مشهور است
که من خرج عن سر الباطن ابتلی بسفر الظاهر اکنون باید دانست
که الطرق الی الله بعدد انفاس الخلایق گفته اند اما سه طریق از آن طرق
اقرب الله اول طریق اخیار است و آن بکثرت صوم و صلوة و تلاوت قرآن
و حج و جهاد است روندگان این طریق در زمان طویل اند که بمقصود رسند
۲ دوم اصحاب مجاهدات و ریاضات و در تبدیل اخلاق ذمیمه و تزکیه
نفس و تصفیه دل و تجلیه روح کنند هذا طریق الابرار فالواصلون
بهذا الطریق اکثر منها و ۳ سوم اصحاب شطار اند که از ریاضت بگریزند
و از صحبت خلق بپرهیزند کار ایشان جز شوق و اشتیاق و شکر و ذکر و فکر نباشد
فالواصلون بهذا الطریق فی البدایات اکثر من غیرهم فی

النهايات و به تزكيه نفس و تصفيه دل و تجليه روح مشغول باشند
و كشف كرامات بجوى نخرند و غير از استقامت موتوا قبل
ان تموتوا النقد وقت ايشان نباشد و اين طريق از آن دو طريق
اقرب الطرق الى الله و اصول اين طريق شطاريه ده
جزست اول توبه وهو الخروج عن كل مطلوب
ماسويه حقيقي كما بالموت دوم الزهد وهو
الخروج عن الدنيا ومحبتها ومتاعها و
شهواتها قليلها وكثيرها كما هو بالموت
۳ سيوم التوكل وهو الخروج عن الاسباب
۴ كما هو بالموت چهارم القناعة وهو الخروج
عن الشهوات النفسانية كما هو بالموت
۵ پنجم العزلة وهو الخروج عن مخالطة الخلق
بالانزواء والانقطاع كما هو بالموت

ششم

۶ ششم التوجه الى الله والاعراض عما سواه كما هو بالموت
فلا يبقى مطلوبه ولا محبوبه ولا مقصوده الا الله ۷ هفتم
الصبر وهو الخروج عن حظوظ النفس بالمجاهدت كما هو بالموت
بغير المجاهدت ۸ هشتم الرضاء وهو الخروج عن رضاء نفسه
بالدخول في رضاء الله تبارك وتعالى وبالتسليم للاحكام
الازلية والتفويض الى التدبيرات الابدية بلا اعتراض
كما هو بالموت نهم الذكر وهو الخروج عن ذكر ما سوى
الله تعالى كما هو بالموت دهم المراقبة وهو الخروج عن
الحول والقوة كما هو بالموت شروط ذكر چشتيه و شطاريه آنست
كه چون خواهد كه شروع ذكر كنند اول براى ذكر محل علاحده كنند كه آواز
كسى نشنود و ظاهر و باطن طهارت كامل بجا آرد و از غسل و وضو و جامه پاک
و محل پاک دوم عطريات سوختن در حالهٔ ذكر كه ملائكه و ارواح ازان بان
دارند سيوم مربع يا بر سرين در حالهٔ ذكر نشينند چهارم روى بقبله

شروط اذكار چشتيه و شطاريه

ارو بنجم برود وست بر زانها دارد و انکشت سبابه جون جالت نفی
برداردکه اشارت بر فنا است و در اثبات فرود آرد که اشارت بر
هستی و ثبوت است ششم بهیت خالص مطلوب را در خاطر و هم کند
هفتم حاضر داند هشتم ذکر را با حرمت و هیبت و تعظیم بکوید نهم توجه
تمام کند با خدای تعالی و از غیر حق بکلی اعراض نماید تا انکه او را خلق دیوانه کویند
بعد از آن بذکر کلمه توحید جلی و خفی مشغول شود و در نفی ما سوی الله را نفی
کند بلکه خود را نیز نفی کند خود را نفی کرد از زمان نفی ما سوی الله حاصل
گردد و در کلمه اثبات اثبات حق کند و حق را حاضر و ناظر داند و هر
وقت و هر ساعت از مشغولی ذکر خالی نماند و از ذکر گفتن نیاساید
تا ذکر و ذاکر هر دو مذکور کردند بجز مذکور دیگر چیزی نماید و در ابتدای
ذکر نه بار کلمه لا اله الا الله کوید دهم محمد رسول الله بکوید بار چون
ذکر غلبه کند ها بمیان نفی و اثبات کوید و انواع اذکار در فصل دیگر بیان
کرده شود و اسما در ذکر سه نوع اند اسم جلال و اسم جمال و اسم

مشترک چون صفت رعونت و درشتی و خودبینی در خود
بکرد با اسم جلال مشغول شود تا نفس مطیع و منقاد او شود
مثلا قهار یا جبار یا متکبر و اکر در خود تواضع و انکساری و خاکساری بیند با اسمای جمال مشغول شود یا ملک یا قدوس یا سمیع
یا علیم باز با اسمای مشترک چون یا سلام یا مومن یا مهیمن
مشغول شود همبرین منوال از ذکری بذکری مشغول کردد تا دل مصفا
شود و ذکر در دل قرار کیرد و مقام ذکر نو دو نه تلوین است و صدم
مقام تمکین است که از اسم ذات است و نود و نه اسمای صفات اند
تا در ذکر اسمای صفات است در عالم تلوین است چون بذکر اسم ذات
رسید از تاثیر لفظ الله الله الله وجود فانی و سوخته
کردد و مضمحل شود و اینجا النقاء فی الفناء حاصل آید و این عبارت
از محو شدن وجود فانی و چون از خود فانی شود ببدو بقا یابد پس
مرید صادق را بی ذکر هر کز در دل کشاده نکردد و چون دل منور شود

اثر ذکر اسم سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
عماضیه
اثر ذکر اسم حسبی الله و نعم الوکیل و نعم المولی و نعم النصیر
او همیه
اثر ذکر اسم انت انت الله الواحد الاحد الفرد الصمد
هبره
اثر ذکر اسم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
جشیه
اثر ذکر اسم هو الله
رحیه
اثر ذکر اسم لا اله الا الله

حقیقت اشیا برو کشف شود و بعالم ارواح ملاقات شود و ذکر حقیقی
و شهود حق درین منزل فتح شود مراقبه نیز بود و نه اند در هر اسمی که
زبان بذکر آن باشد معنی آن اسم در دل گذرانند چنانچه کیفیت
مراقبه درین فصل برمزی و اشارتی از ذکر و فکر گفته خواهد شد و بسط
آن در فصل دیگر خواهد آمد تا طالب را شوق و اشتیاق غالب آید و تکرار
کلام تاکید نماید و گوی از میدان رباید الحمد لله علی ذلک و به المستعان

در بیان شروط ذکر و غیر شروطی که بالا گذشته بدانکه شروط ذکر
آنست که چون طالب بخواهد که ذکر کند خواه تنها و خواه بجماعت اول ده
کرة این درود بگوید اللّٰهم صلّ علی محمّد بعدد ما ذکره الذاکرون
و غفل عن ذکره الغافلون و لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم و ده کرت استغفر الله من کل ذنب و اتوب الیه
و کلمه تمجید بر ین طریق گوید ۳۳ کرة سبحان الله و ۳۳ کرة و الحمد
لله و ۳۳ کرة لا اله الا الله و ۳۳ کرة و الله اکبر بگوید بعده

یک کرت

یک کرة و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بگوید بار
یا الله و یا حی و یا قیوم برحمتک استغیث سه هزار کرت
بگوید و این آیت بار بخوانند فاذکرونی اذکرکم و اشکروا لی
و لا تکفرون سه کرة و الهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن
الرحیم سه کرة و اذا سالک عبادی عنی فانی قریب
اجیب دعوة الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی و لیؤمنوا بی
لعلهم یرشدون سه کرة الم الله لا اله الا هو الحی
القیوم سه کرة شهد الله انه لا اله الا هو ده کرت و ما
محمد الا رسول ده کرت هل من خالق غیر الله سه کرت
انما الهکم اله واحد سه کرت هو الله الواحد القهار
ده کرت ربی الله سه کرت الا انه بکل شیء محیط
الا ان الله هو ربی و ربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم
سه کرة و هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله و

هو الحکیم العلیم سه کرة هو الحی لا اله الا هو فادعوه
مخلصین له الدین الحمد لله رب العالمین ده کرت
ایاک نعبد و ایاک نستعین ده کرة بعده تا آخر سوره
بخواند بعد از آن ذکر شروع کند برین نوع فاعلم انه لا اله
الا الله بعده که ذکر تمام کرده باشد آخر این دعا بخواند اول
فاتحه و اخلاص و درود بارواح مشایخ و جمیع گذشتگان
کافه اسلام از خاص و عام خصوصاً بحضرت سلطان الاولیا
مخدوم سید عبد القادر حسنی الحسینی جیلانی رضی الله عنه و ارضاه
تا بحضرت سلطان الانبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و جمیع
اهل بیت و جمیع مشایخ شجره خویش بخواند بعد از آن بارواح
انبیا و صحابه کرام ختم کند باز سلامتی خویش و حاضران جماعت
و سلامتی بادشاه مسلمانان و کشایش کارها و منصوری اعدا انگیزد
اینست بسم الله الرحمن الرحیم الهی بجلال قدسک و

بجمال انسک و بنظرک الی اولیائک و بقربک الی
اصفیائک و بشوقک الی مشتاقیک و بمحبتک الی
طالبیک ان تنور قلوبنا بنور معرفتک و تجعلنا من
اهل حضورک حتی تیسر لنا سباحة بحار الانوار و تهیئ
لنا اخراج درر الاسرار اللهم شرفنا بمشاهدة جمالک
و خلعة وصالک و ارزقنا نعمة لقائک و احشرنا
فی زمرة اولیائک اللهم طهر من محبة الدنیا قلوبنا و
بصر عیوبنا بعیوبنا اللهم زین ظواهرنا بطاعتک و بوا
طننا بخشیتک و قلوبنا بمعرفتک و وفقنا لمرضاتک و ثبتنا
علی دینک و طاعتک اللهم صغر الدنیا باعیننا و عظم
جلالک فی قلوبنا ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا
بالایمان سبحان ربک رب العزت عما یصفون و سلام
علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین آمین این بود دراز

قیک

ذکر و ثنا و ذکر از کلام مجید و از اخبار رسول علیه السلام ثابت شده
قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَقُولُوا
قَوْلًا سَدِيدًا أَيْ قُولُوا لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَقَالَ النَّبِيُّ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قُولُوا لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَقَالَ
النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قُولُوا لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ حَتَّى
تُفْلِحُوا دیگر روزی جمله اصحاب پیش رسول الله علیه السلام نشسته
بودند رسول علیه السلام فرمود هَلْ فِيكُمْ غَرِيبٌ أَيْ
أَهْلَ الْكُفْرِ قُلْنَا لَا يَا رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ يَغْلِقُ الْبَابَ فَقَالَ ارْفَعُوا أَيْدِيَكُمْ
فَقُولُوا لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ فَرَفَعْنَا أَيْدِيَنَا سَاعَةً
ثُمَّ وَضَعَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
ثُمَّ قَالَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ اللّٰهُمَّ إِنَّكَ لَقَّنْتَنِي هٰذِهِ
الْكَلِمَةَ وَأَمَرْتَنِي بِهَا وَوَعَدْتَنِي عَلَيْهِ الْجَنَّةَ

انك

أَنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ ثُمَّ قَالَ أَبْشِرُوا فَإِنَّ اللّٰهَ
قَدْ غَفَرَ لَكُمْ وَقَدْ لَقَّنَ الصَّحَابَةُ لَقَّنُوا التَّابِعِينَ مِنَ
الْمَشَايِخِ شَيْخًا بَعْدَ شَيْخٍ إِلَى زَمَانِنَا و بروایت دیگر آنست
که روزی امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه بگفت یا رسول
اللّٰهِ دُلَّنِي عَلَى أَقْرَبِ الطُّرُقِ إِلَى اللّٰهِ وَأَفْضَلِهَا
عِنْدَ اللّٰهِ وَأَسْهَلِهَا عَلَى عِبَادِ اللّٰهِ فَقَالَ صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَيْكَ بِمُدَاوَمَةِ ذِكْرِ
اللّٰهِ تَعَالَى فِي الْخَلْوَةِ وَالْجَلْوَةِ فَقَالَ عَلِيٌّ رَضِيَ اللّٰهُ
هٰكَذَا فَضِيلَةُ الذِّكْرِ وَكُلُّ النَّاسِ ذَاكِرُونَ فَقَالَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ مَهْ يَا عَلِيُّ لَا تَقُومُ السَّاعَةُ عَلَى وَجْهِ الْأَ
رْضِ مَنْ يَقُولُ اللّٰهَ اللّٰهَ فَقَالَ عَلِيٌّ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ
كَيْفَ أَذْكُرُ يَا رَسُولَ اللّٰهِ فَقَالَ رَسُولُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
غَمِّضْ عَيْنَيْكَ وَاسْمَعْ مِنِّي حَتَّى أَقُولَهَا ثَلَاثًا فَقَالَ

عليه السلام لا اله الا الله رافعا صوته مغمضا
عينيه وعلى عليه الصلوة والسلام يسمع ثم قال على
لا اله الا الله ثلث مرات والنبي عليه السلام يسمع
ثم قال جاز له صلى الله عليه وسلم ان يلقن لغيره ثم
لقن للحسن البصري وهو لقن عبد الواحد بن زيد
وهو لقن فضيل عياض وهو لقن ابراهيم ادهم
البلخي وهو لقن على اربع الاف واربعون مشايخ
الكبار والاولياء الكبار وهو لقن حبيب العجمي الاكابر
وهو لقن خواجه سري سقطي وهو لقن جنيد
البغدادي وهو لقن ابا بكر شبلي وهو لقن عبد
الواحد التيمي وهو لقن ابا الفرح يوسف الطر
طوسي وهو لقن ابا الحسن علي بن محمد القر
يشي الهنكاري وهو لقن ابا سعيد بن علي المخزمي

وهو لقن شيخ الثقلين السيد محي الدين ابا محمد
سيد عبد القادر الحسني الحسيني الجيلاني رضي
عنه وارضاه وهو لقن لابنه السعيد السيد
عبد الرزاق البغدادي وهو لقن لسيد زين
العابدين وهو لقن لسيد جمال الدين وهو لقن
لسيد يحيى وهو لقن لسيد عبد الوهاب وهو لقن لشيخي و
مرشدي السيد احمد الحلبي القادري الشافعي والشيخ لقنني
وارشدني كلمة التوحيد وجميع الاذكار والبسني خرقة القادرية
في الحرم الشريف بحذا باب الكعبة واجازني اجازة مطلقة
بان اجيز من اجيز والقن من القن والبس من البس فقدتم
كيفية الاسناد وتذكر كيف انواع الذكر واداء الذكر بانواع
الاختلاف بدانكه ذكر جهار نوعست ذكر ناسوتي جون لا اله
الا الله محمد رسول الله وملكوتي جون ذكر الا الله وذكر

جروتی چون ذکر اسم ذات لفظ اللّٰه اللّٰه و ذکر لاهوتی
چون هو هو هو و نیز ذکر زبان را ناسوتی گویند و ذکر
دل را ملکوتی و ذکر روح را جبروتی و ذکر سر را لاهوتی نامند
و ذکر ناسوتی نیز بر چهار نوع است یک حلقی و دو حلقی و سه
حلقی و چهار حلقی که از اذکار جهر گویند و ذکر ملکوتی الا اللّٰه
که از اذکار آورد و برد گویند و نفی و اثبات باصطلاح صوفیه نامند
و آن نیز هفت نوع است یکضربی و یک رکنی دو ضربی و دو رکنی
سه ضربی و سه رکنی چهار ضربی و چهار رکنی پنج ضربی و پنج
رکنی شش ضربی و شش رکنی و هفت ضربی و هفت رکنی و ذکر
جبروتی یعنی اللّٰه و ذکر لاهوتی یعنی هو و این هر دو
نیز بر هفت نوع اند همچون ذکر ملکوتی اما ذکر یک حلقی نیز بر چهار
نوع است اول که از اجبر ثلثیه سهروردیه گویند کلمه لا اله الا اللّٰه
لا اله را از فرو ناف کشد و بالا برد بطرف راست بعده در دل

ضرب

ضرب کند بکلمه الا اللّٰه دوم گروهان و جروتیان و آن
آنست که لا اله را از دل بکشد و نظر باسمان باید هفت النفی
برد و الا اللّٰه را در دل ضرب کند سیوم ذکر بدلانیه و آن
آنست که هر دو دست نزدیک دهن بدارد و کلمه نفی را شروع کند
و دست بهشت بسته بطرف هوا باید نفی بر دو بکشاید بعده
باز هم در هوا دست بندد و در دهن ضرب کند کلمه الا اللّٰه را
باید که در وقت اخراج نفی سوی هوا برد و بر زانو ایستاده
شود و در وقت ضرب بنشیند فاما درین ذکر دو رمز است
رمز اول بر آنکه هر چه غیر حقست از دهن و از دل کشیدم و در
هوا انداختم و رمز دوم آنکه در حالت ضرب کلمه اثبات انوار
الهی از هوا گرفتم و در دل انداختم و هستی حق را اثبات
کردم اگر همین ذکر در حالت سماع کند و کلمه نفی را بدست چپ از
سینه بردارد و در هوا اندازد و کلمه اثبات از دست راست

انه هوا در دل ضرب کند درین ذکر نیز همان دو رمز است چهارم
ذکر بلا نیه بطریق دیگر آنست که کلمه نفی را از دهن بکشد و دست
راست بسته در هوا برد و از انجا واز کند و باز بسته کلمه اثبات
در دهن ضرب کند و باز دست چپ را همچنین نوع کند درین اذکار
تاثیر عظیم است بلکه بعض ذاکر بلا یان حاضر شوند و با او ذکر کنند
و اعانت نمایند و صحبت او را غنیمت شمرند نوع دوم ذکر دو حلقی
آن نیز بر هفت نوع است اداء جلی و ضرب جلی اداء خفی و
ضرب خفی اداء خفی و ضرب جلی اداء وهمی و ضرب وهمی
اما اداء جلی و ضرب جلی آنست که کلمه نفی را از دل بامد باواز
بلند بکشد و بطرف راست ابرد و بعده حلقه کند و کلمه اله را بطرف
چپ ابرد و باز در دل ضرب کند کلمه الا الله درین ذکر چند
رمز است یکی آنست که در حلقه اول لقف کونین کند و در لقف دوم
چنان داند که خودی و هستی خود را پس پشت انداختم و انقطاع

از ما سوی

از ما سوی الله کردم قولاً و فعلاً سراً و علانیةً و نیز تصور کند
در حالت ذکر هر ذکری که باشد یعلم انه یشاهد الرب والرب
یراه ولا یکون حالة الذکر غافلاً عنه تعالی والا لا
یفید شیئاً و یحضر القلب و یرجع الی المقصود و یحفظ
عن الخواطر و طریق دفعها التوجه والا التجاء الی الشیخ
المرشد فی ذلک الحال ای فی حالة القاء الخواطر اداء خفی
و ضرب خفی آنست که کلمه نفی را و کلمه اثبات را آهسته ضرب کند
بر سینه مذکور و اداء جلی و ضرب خفی آنست که کلمه نفی را بلند
گوید و کلمه اثبات را آهسته ضرب کند بر سینه مذکور اداء خفی
و ضرب جلی آنست که کلمه نفی را آهسته گوید و اثبات را بلند
ضرب کند بر سینه گذشته اداء وهمی و ضرب وهمی آنست که نفی
و اثبات را از روی وهم و خیال ادا نماید اداء خفی و ضرب وهمی
آنست که نفی را آهسته ادا نماید و اثبات را بوهم ضرب

کند آواز وهمی و ضرب خفی آنست که نفی را در خیال گویند و
اثبات را آهسته در دل ضرب کند نوع سیم حلقی آنست که کلمه
نفی را با مد از ناف کشیده بر استا برد و باز بچپا برد بعده کلمه اِلٰه
را از چپا بر استا آرد بعده اثبات را در دل ضرب کند نوع چهار
حلقی که از اذکر دو رویه و مدوره گویند کلمه لا از ناف یا از دل
با مد از سفل سوی علو آرد طرف راستا و چپا بعده کلمه اِلٰه را از
چپا بطرف راستا آرد و از راستا بهوا برد بعده در دل ضرب
کند اِلّا الله را دیگر ذکر ملکوتی یک ضربی و یک رکنی که از اذکر
حدادی گویند آنست که بوهم در گردش لا اِلٰه یا لا مطلوب
یا لا موجود تصور کند و اِلّا الله را مثل حدادی در
دل باواز یا بی آواز ضرب کند چنانچه حداد آهن را بر آهن
میزند دیگر ذکر دو رکنی و دو ضربی آنست که کلمه اثبات را در راستا
بر دو در دل ضرب کند دیگر ذکر سه رکنی و سه ضربی آنست که کلمه

اثبات را

ذکر حدادی

اثبات را در راستا و چپا برد و در دل ضرب کند دیگر
چهار رکنی و چهار ضربی آنست که در راستا و چپا و پیش و طرف
دل کلمه اثبات را ضرب کند دیگر ذکر پنج رکنی و پنج ضربی آنست
که در راستا و چپا و پیش و بالا بعده در دل ضرب کنند دیگر ذکر شش
رکنی و شش ضربی آنست که راستا و چپا و پیش و پس و آسمان و
در دل ضرب کنند دیگر ذکر هفت رکنی و هفت ضربی آنست که در راستا
و چپا و پیش و پس و بالا و فرو دو طرف دل بشدت ضرب کنند که در
شده تاثیر تمام است و بزبان اِلّا الله گوید و در تصور لا معبود
و لا مقصود و لا مطلوب و لا موجود اِلّا الله گوید تا هر دو
رکن در ذکر باشد و بغیر این فتح نشود و ذکری که بی فکر دل باشد
آن ذکر بمقصود نرساند الصفا ذکر الفنا و البقا بطریق آخر یعنی
ذکر اوراد و ورد بر هفت نوعست و ذکریکه بالا رفته غیر آن چند
نوع برین طریق است نوع اول آنست که زانوی راستا

ایستاده دارد و زانوی چپ بگسترانند چنانچه در حالهٔ نماز میگذارند
اول ضرب کلمهٔ اثبات را در زانوی ایستاده ضرب کنند دوم
بار در دل ضرب کنند نوع دوم آنست که بنشینند و بر هر دو زانو
ایستاده شود و سینه را در حالهٔ ضرب پس بر دو ضرب کنند دو در دل
ضرب کنند این ذکر نیز از آن بدلالت نوع سیوم آنست که
ایستاده شود و پای راست مقدار یک پیش دارند بعده رکوع کنند در آن
حالت طرف زمین بسینه ضرب کنند بار سر برآورده در دل ضرب
کنند نوع چهارم آنست که چهار مصحف کشاده در چهار جهت بنهند
راست و چپ و پیش و پس زانو اول در مصحف راست ضرب کنند
یَا حَیُّ و در چپ یَا قَیُّومُ و در مصحف پیش یَا سَمِیعُ و در
مصحف زانو یَا عَلِیمُ تصور کنند و یا یک مصحف وا کرده پیش
خود بدارد و ضرب کنند اول طرف مصحف و ضرب دوم طرف دل
کنند نوع پنجم یکم کالنون از آتش کنند ضرب اول بزبانهٔ آتش کنند

وضرب دوم در دل کنند درین کشف باطن شود اما با هیچکس اسرار نگوید
نوع ششم ذکر فنا و بقا آنست که ستانه بغلطد یک ضرب راست
و یکی در چپ کنند نوع هفتم ذکر فنا و بقا همه ذکر محبوسان آنست
که آهسته هر پنج انگشت بر پیشانی خود نهند و بگوید اِلَّا اللّٰه
باز بر کتف راست نهند و بگوید و بر کتف چپ نهند و بگوید اِلَّا اللّٰه
و در دل همان پنج انگشت بنهند و بگوید اِلَّا اللّٰه نوع هشتم فنا و بقا
در حالهٔ مشی اقدام هر قدمی که بنهند بگوید اِلَّا اللّٰه و ذکر جبروتی
یعنی ذکر اسم ذات همچو ذکر فنا و بقاست چنانچه ذکر ملکوتی بیان
کرده شد همچنان بانواع مذکور جبروتی هم ذکر کنند لفظ اَللّٰهُ
اَللّٰهُ اَللّٰهُ بزبان گوید و در دل یَا اَحَدُ یَا صَمَدُ و هم کنند و
اگر اسم ذات را با حرف نداء یعنی در اسمای صفات را با او ذکر
کنی چنانچه یَا اَللّٰهُ یَا رَحْمٰنُ یَا رَحِیمُ و در دل بگوئی یَا اَللّٰهُ و در راستا
یَا رَحْمٰنُ و در چپ یَا رَحِیمُ و اگر خواهد در راستا یَا اَحَدُ و در

چپا یا صمد و در دل یا الله یا در راستا یا سبوح و در چپا
یا قدوس و در دل یا الله و برین نوع جمله اسمار صفات را
با اسم ذات ذکر کنند و هر حاجتی که باشد بموافق آن حاجت و
معنی اسم صفات ذکر کند آن حاجت زود تر براید و سند ذکر
یا الله آنست که حرف ندا را از دل بکشد و بطرف راستا برد
ولفظ یا الله را در دل ضرب کنند ذکر یا هو هم برقیاس جبر و تست
و تاثیر آن کشف حقایق ست دیگر ذکر کشف ملکوت و حضور و شهود
ملائکه لا هوتی و کشف ارواح هر روحی که باشد در راستا
بگوید سبوح و در چپا قدوس و طرف آسمان رب الملائکة
و در دل ضرب کنند والروح دیگر ذکر برای دفع امراض و اسقاط
اوجاع بگوید در راستا یا احد و در چپا یا صمد و طرف
آسمان یا وتر و در دل ضرب کنند یا فرد همین دو اسم یا احد
یا صمد برای کشف حقایق اشیا نیز آمده ست همینا یا احد

شمالا

شمالا یا صمد بگوید ذکر یا حی یا قیوم بر نشاط کبوتر
یک حلقه طرف راستا آغاز کنند یا حی و سر را بگردانند و در دل
ضرب کنند یا قیوم دیگر برای فتح امور بسته بعد از نماز تهجد هزار
کره بطرف راستا یا حی و در طرف چپا یا قیوم بگوید و طرف
آسمان یا وهاب و در دل ضرب کنند یا الله ذکر کشف
قبور اول بار یا ربی یا ربی ست و یکبار بگوید و طرف آسمان بگوید
یا روح و در دل ضرب کنند یا روح الروح و بعضی گویند که در گفتن
یا روح اشارت بغیر کنند و در دل یا روح الروح گویند ذکر
لا هو الا هو همچو ذکر لا اله الا الله ست و دیگر
ذکر لاهوتی همچو ذکر الله ست دور کنی و شروع کنی تا هفت رکنی
چون ذکر یا هو در زبان گوید و در دل وهم کند الله الحی
القیوم اما هو بجهات سته گوید بفتح واو گوید و در دل
ضرب کند بجزم واو دیگر در حالهٔ خروج نفس بفتح واو تصور کند

و در حالهٔ در آمدن نفس هُوْ بجزم واو تصور کند زیرا که بنده
فرد ابر سیده شود که هو اخذت النفس وارسلتها فیقول العبد
یا ربّ انی ذکرتک یقول کلمهٔ هو عند اخذ النفس وارسالها
ذکر برای تجلی ذات از اسم اَللّٰهُ الف و لام طرح کند و ها را به
حرکت ده ها راستا بگوید هَ مفتوح و در چپ هُ مضموم و در
دل هِ مکسور گوید یا مضموم ضرب کند و در چپ با مکسر گوید ذکر
اسم حق برای کشف امور عجیبه همچو ذکر اَللّٰهُ دو ضربی و سه ضربی
و چهار ضربی بگوید با سکون قاف و در آخر در ضرب دل حقی بیای
متکلم گوید ذکر برای عمر درازی عمر و دفع جمیع بلیات و فتح باطن
که در ان اسم اعظم ست ذکر آیة الکرسی برین نوع کند اول
در دل اَللّٰهُ ضرب کند و سر را بکلمه لَا اِلٰهَ بگرداند خواه یک
حلقی یا دو حلقی وَاِلَّا هُوَ را در دل ضرب کند بعده اسم اَلْحَیُّ
راستا بگوید وَالْقَیُّوْمُ چپا همین طریق هزار کرة بگوید امید

ذکر تجلی از اسم ذات

ست که کشف ملکوت شود و درین ذکر صفت نبوتی و سبلی هر دو
اند البته تاثیر دهد اما کار کردن شرطست ذکر برای کشف روح
رسول الله صلی الله علیه و سلم یَا اَحْمَدُ را راستا یَا مُحَمَّدُ چپا و در دل
ضرب کند یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ ذکر اسم شیخ یعنی یَا شَیْخ یَا شَیْخ یَا شَیْخ
هزار کرة بگوید باید که حرف ندا از دل کند طرف راستا بر دو لفظ
شیخ را در دل ضرب کند ذکر درازی عمر بحصول جمیع حاجات باو
قات خمسه بگوید البته بر آید بعد از فجر هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ هزار کرة و بعد
از ظهر هُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیْمُ هزار کرة و بعد از عصر هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیْمُ
هزار کرة و بعد از مغرب هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیْدُ هزار کرة و بعد از عشا
هُوَ اللَّطِیْفُ الْخَبِیْرُ هزار کرة بگوید در هر نیتی که باین اسما
مشغول شود حق تعالی بکرم خویش قبول گرداند و دعای او مستجاب
شود و عنقریب بمقصود رسد وَاعْلَمْ اَنَّ جَمِیْعَ الْاَذْکَارِ اِذَا
وَاظَبَتْ عَلَیْهَا الذَّاکِرُ یَصِیْرُ الْقَلْبُ ذَاکِرًا فَاِذَا کَلَّ اللِّسَانِ

کشف روح [illegible]
ذکر [illegible]
ذکر درازی [illegible]

عن الذكر يصير القلب ذاكراً فيسمع الصوفي ذكره من
قلبه وقد يستمع من عنده ثم يترقى الى الروح والسر
والخفي وذكر اللسان لقلقة وذكر القلب وسوسة و
ذكر الروح مشاهدة وذكر السر معاينة وذكر الخفي
مغايبة وبين كل واحد درجات وحالات يعرفها
اهلها فمن كان له طهارة البدن والنفس والتو
جه التام ويشغل ما امر من الاذكار والمراقبة تحصل
مقصوده البتة على اى فعل وشغل وكسب كان
حتى السلطنة والامارة والقضاء والتجارة و
الدرس والفتوى لا تضره شيء فافهم واغتنم

**در بيان كلمات مراقبه وجه تسميه او و انواري كه در حالهٔ
ذكر و مراقبه پيدا شوند** بدانكه كلمات مراقبه آنست كه هر كلمه
و آيتي كه در كلام مجيد دلالت بر توحيد كند همان كلمه و آيه

را تصور

را تصور معنى كردن همين مراقبه باشد چند كلمات نوشته شده
بدان قياس كنند مراقبه اول وهو معكم اينما كنتم دوم فاينما
تولوا فثم وجه الله سيوم الم يعلم بان الله يرى چهارم
ونحن اقرب اليه من حبل الوريد پنجم والله بكل شيء
محيط ششم وفي انفسكم افلا تبصرون هفتم ان معى
ربي سيهدين هشتم الله حاضري الله ناظري الله شا
هدي الله معي نهم مراقبه اسم ذات بخط نور دهم مراقبه يا
حي يا قيوم بخط نقره يازدهم مراقبه آئينه دوازدهم مراقبه
جمع اسماء حسنى سيزدهم تلاوت كلام مجيد چهاردهم مراقبه
تصور فناء خويش اين رموزي از رموزات مراقبات نموده
شد تا اصطلاح اين قوم بداند و طالب را همين يكمراقبه بسنده
است و آن هستى حق بهمه حال و فناء خويش و جميع كائنات و
هر حال بهر جا كه باشد اسم الله را در باطن كويد بحركت

زبان اقرب الایام حضور باطن و صفا در دل دست دهد وجه
تسمیه مراقبه آنست که المراقبة مشتق من الرقیب و
الرقیب هو الحافظ مراقبه اش را گویند که نگاهبانی دل
کند و دل متوجه بحق دارد و هر چه غیر حق است در باطن جا
ندهد از آن سبب صوفی را رقیب دل گویند فالمرید ما دام
مشتغلاً بالمراقبة یکون محفوظاً من الشواغل الدنیئة
الجسمانیة والخواطر الخناسیة والهواجس النفسانیة النفسانیة
و یکون متوجهاً الی الحضرة الصمدانیة فارغاً من غیره و لذا
قیل الفکر افضل من الذکر لاشتغال الباطن لا یطلع علیه غیره [illegible]
اما نوری که در حاله ذکر و مراقبه ظاهر از کدام طرف و بکدام رنگ
است اگر از کتف راست نور سفید ظاهر شود پس آن نور کرام
کاتبین است که ایشان اعمال حسنه می نویسند و اگر از طرف راست
ظاهر شود بی اتصال کتف آن نور مرشد است لان رفیق راه است

که اگر رفیق

که اگر رفیق نیست تم الطریق ثابت است و اگر نوری از پس ظاهر
شود یعنی از جانب قبله آن نور محمدی است که هادی طریق
مستقیم اوست صلی الله علیه وسلم و اگر از کتف چپ پیدا شود آن
نور ملائکه کاتب سیئه است و اگر نور بی اتصال کتف چپ ظاهر
شود آن نور ابلیس است و نیز اگر از چپ ببینی که بر معجر عصای
و تسبیح بدست گرفته ظاهر شود بدانکه ابلیس است و اگر نور از بالا و از
پس ظاهر شود آن نور ملائکه است که برای محافظت تو حاضر
اند و اگر نوری بلا جهت ظاهر شود و در ابتدا ظهور آن در خاطر
دهشت در آمد و بعد رفتن هیچ حضور در باطن نماند آن نور نیز
از آن ابلیس است و اگر نوری بلا جهت ظاهر شده و بعد از رفتن
او حضور در خاطر مانده و اشتیاق و طلب غالب شده آن نور از
حضرت صمدیت است اللهم ارزقنا و ایاکم بلا کیف و اگر
نوری از بالای سینه یا از ناف ظاهر شود و برنگ آتش و دود [illegible]

ان نور خاکستری است واگر نوری از دل ظاهر شود واگر سفید بزردی زند
آن نور دل است واگر سفید خالص باشد آن نور روح الاعظم است
که در دل طالب تجلی کرده و هیبت حضور بود و نوری که بصورت
آفتاب باشد این هم نور روح است واگر بصورت قمر نماید آن نور دل
است العظمة لله چون مراقبه بکمال رسد واتش عزت شعله
زده وجود فانی را بسوزد و فنا از خود و بقا بهستی تبارک تعالی
یابد و الفناء فی الفناء حاصل آید یعنی چون از عالم ملک گذشته
بملکوت رسد از محسوسات غایب شده و با ملکوت انس گیرد و از
خوردن و خفتن و رفتن فارغ آید و ذکر و فکر غذای جان او
گردد و ذکر و فکر طعمه روح او شود و یسبحون اللیل والنهار وهم
لا یفترون صفت او گردد و قیام او بذکر و حیوة او بفکر شود
و از ملکوت اعلی بلاهوت رسد و تخلقوا باخلاق الله
دست دهد و از فعل بصفت رسد و از صفت بذات رسد
وبدو قیام

وبدو قیام ماند و این را اتصاف الٰهیه گویند نه اتحاد فافهم
العزیز من ان سخنان اهل معرفت اند و کسانیکه بحق رسیده
اند بمجرد قول اکتفا کرده اند دران باید کوشید که از قول
بفعل رسد و از فعل بحال آید هرچه گویند از حال گویند و
هرچه کنند بحال کنند و حال صفت او گردد و او حیران در حال
عارف باشد که از حال او را خبر نباشد دریغا ازین نعمت
چند محروم مانی و ازین دولت تاکی بی بهره باشی یلیتنی
که بنظر انصاف در خود نگر که بچه فرو مانده و در چه کار مشغول
گشته مرکب عمر در سیر و تو در تیه غفلت گرفتار هوشدار
چون ندای ارجعی الی ربک در گوش جان تو در رسد
یک لحظه ترا نگذارند لا یستاخرون ساعة و لا یستقد
مون پیش از آنکه مهرها را فادر در هر عضوی نهند و در هر
عضوی نعمتی بی بها که ترا داده اند شکر آن نعمت بجا آر

تا بحیرت و ندامت مبتلا نکردی و نفس گوید یا حسرتا علی ما
فرطت فی جنب الله و از آن هیچ سود نه نقد عمر ضایع مکن
بر نفسی کو زیست کرد در تو ودیعت نهاده است ان الله یامرکم
ان تؤدوا الامانات الی اهلها و سپردن این امانات
آنست که هر دمی در یاد حق تعالی رازی و هر لمحه در شوق و اشتیاق او
بگرایی که السلوة حرام علی قلوب اولیائه دنیا
فانی و نعیم ما لا یعنی غره مشو همت بلند کن و در کار باش و از محبت
دنیا و دنی لوح دل را پاک بر نقوش لا ابی سر حق کرده و بر روی دل
از ماسوی اعراض عمن تولی عن ذکرنا و لم یرد الا
الحیوة الدنیا بکرش جان الشود و اصبر نفسک مع
الذین یدعون ربهم بالغداة و العشی یریدون
وجهه ای ذات صحبت این طایفه واجب و لازم شمر یا ایها
الذین امنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین و

اتبع

اتبع سبیل من اناب این راه جز بصحبت پاکان دست ندهد
ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین دنیا نه جای
قرار و آرام است بلکه مزرعة الآخرة است بدان مقدار که اینجا
معرفت حاصل خواهی کرد فردا روایت بر اندازه آن خواهد شد من
کان فی هذه اعمی و هو فی الآخرة اعمی و اضل
سبیلا می باید که معرفت خاص الخاص حاصل کنی تا بمرتبه اعلی رسی
و آن بجز این طریق که گفتیم حاصل نشود و اول در معرفت خود کوشد
من عرف نفسه فقد عرف ربه از این معرفت نفس
معرفت تن مطلق است بلکه معرفت روح متعلم ذکر و فکر می باید که در
غرایط ذکر و فکر باقصی الغایات کوشش کند تا از مطلوب خود باز
نماند و محروم نگردد که قناعت کردن بما سوی المحبوب کار کم همتان است
همت بلند کند بدون محبوب راضی نشود بهشت ابرار دیگر است و
بهشت عاشقان دیگر ان المتقین فی جنات و نهر فی

مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ دیگر اِنَّ
اللّٰهَ تَعَالَی جَنَّةً لَا فِیهَا حُورٌ وَلَا قُصُورٌ وَلَا
لَبَنٌ وَلَا عَسَلٌ وَلَا یَتَجَلّٰی لَهُمْ رَبُّهُمْ ضَاحِکًا اِی
راضیًا پس طالب حق را می باید که مطلوب از بیت رب البیت
است و مطلوب ای عرش رب العرش است قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْ
شُ اللّٰهِ تَعَالَی چون بدل رسی بعرش حق رسی هیچ میدانی
کہ اَلرَّحْمٰنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوٰی چه باشد ای طالب
صادق تا تو از کون و کائنات بیرون نیائی بوی وصال محبوب
بمشام جان تو نرسد و تا تو از خود کلی بیزار نگردی از هویت
او آگه نشوی و تا لذت فقر و نامرادی در کام تو نرسد هرگز
شراب محبت نچشی پس در جمیع امور استمداد از مرشد طلبی تا
از برکت او بعنایت الله استقامت یابی و عنقریب بمطلوب
رسی اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْهَادِی فصل هشتم در بیان اذکار
متفرقات

متفرقات عربی و فارسی و هندی که دران توحید مطلق و بعضی
سلوک جوکیان و اذکار ایشان که درو هم میگویند و جلسهٔ
ایشان و دعوت کبیر که تعلق باسمیا دارد بلکه اذکار متفرقه ذکر
عربی اَنَا فِیهِ هُوَ فِیَّ چون انا گوید روی بسوی دل دارد
و بطرف آسمان روی کرده فیه گوید و طرف آسمان هو گفته در
دل ضرب کنند فِیَّ اَنَا اَنْتَ اَنْتَ اَنَا اَنَا طرف دل ضرب کنند و انت
طرف آسمان بگوید باز انت طرف آسمان گفته انا در دل ضرب کنند
اَنَا هُوَ هُوَ اَنَا مثل مذکور ذکر جلالی اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُ اَکْبَرُ لَا
اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُ اَکْبَرُ وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ اول
الله اکبر سه بار راست و دوم بر چپ گوید و کلمه لَا اِلٰهَ از دل یکشد طرف
راست بار دو اِلَّا اللّٰهُ در دل ضرب کنند و طرف آسمان بگوید وَاللّٰهُ
اَکْبَرُ و راست بگوید اللّٰهُ اَکْبَرُ و در چپ وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ ضرب کنند ذکر کلمه
تمجید هم بنوع مذکور است ذکر فارسی راست همچون و چپ همچو

وطرف آسمان بی شنبه و در دل بی نمونه ذکر هندی بطرف دل
هئون وطرف آسمان تون با زبا آسمان تون و در دل هئون
ذکر راستا اوهی هی چپا ایهی هی و در دل اهین هی
و راستا اهان تون و چپا اهان تون و قبله اوهان
تون و آسمان اهان تون و در دل ضرب کند اهان تون
دیگر مربع بجلسه جوکیان بنشیند و سر و چشم باسمان بردارد و این
ذکر ده هزار کرت بازیاده گوید اوهی هی اوهی هی عالم
سیر و طیر دست دهد بدانکه اول سلوک جوکیان سه چیز بدست آرد
و در وهم بذکر ایشان مشغول باشد اول جلسه ایشان که از آن
پشتک میگویند و آن هشتاد و چهار نوع است و هر جلسه نفعی دیگر دارد
مولف این رساله یک جلسه اختیار کرده که در آن نفع و خاصیت همه
جلسها آید و آن آنست که مربع بنشیند و هر دو پای کرد آورده
پاشنه پای چپ در خصیتین بنهد و پای راست نزدیک او بدارد
ومقعد را

جلسه منافع

ومقعد را به بندد و دوم از راه مقعد بالا کشد و ناف که دارد
و روی و پشت راست دارد و دهان را به بندد و زبان را در کام
چسپانیده و بر وهم ذاکر و شاغل باشد و در باطن فکر کند دوم
گرسنگی دست آرد و سوم خواب بدست آرد یعنی در پهلوی خود
نزند و چون این هر سه چیز بدست آید و وهم قرار گیرد فتح مقصود
شود و صفای باطن دست دهد و خارق عادت ظاهر شود و بعالم
ارواح ملاقات باید بدانکه باصطلاح حکمای هند دم را سه قسم
است یک قسم بالا میرود و دوم قسم فرود می آید و سیوم قسم در
جمله اندام میگردد تا خون را گرم دارد و در عضوی که خون
و باد نرسد آن عضو مفلوج گردد چنانچه حرکت در آن عضو نماند
و این دمها از غذا پیدا می شود و چون بخواهد که دم بدارد باید
که غذای لطیف مثل شیر برنج و از گوشت و چرب احتراز
نماید اما نفس مرفوع که قسم دوم است در اینجا البته نگاه دارد

بهیچ وقت بیرون شدن نه‌دهد مگر بوقت حاجت ایشان و در محافظت
نفس چند چیز دست دهد اول وجود او همیشه تندرست ماند
و عمر دراز شود و پیری و ضعیفی در وی ره نیابد باصطلاح ایشان
این دم را آب حیات گویند و نوعی گویند که مذکور شده مشغول
باشد بسیار فواید معاینه کند و اگر خواهد که عالم غیب را مشاهده کند
نظر دو چشم را به سر بینی بدارد و در ان حالت کلمه الله الله
در دل وهم کند چون این بکمال رسد هر که در نظر او آید از سحر
و زهر کار نکند و هیچ علت او را نشود و مستجاب الدعوات شود و از
کشف غیب مشهود گردد و محلهای وهم را باصطلاح ایشان هفت
موضع اند اول مقعد دوم فرود ذکر سیوم ناف چهارم دل پنجم
حلقوم ششم میان دو ابرو هفتم تارک سر که اینجا سوراخیست که ظاهر
نیست اما چون روغن بمالد و بدم بکشد بوی آن بدماغ یابد و در
حالت کودکی آن محل نرم مینماید و میجنبد و از جمله وهم این محل شریفتر است

واقربست

و اقربست بحصول مقصود و بدانکه چون خواهد که در عالم وهم در
آید و از عالم غیب چیزی معاینه کند پس هر کلمه که نزد ایشان هر
محلی را منسوب کرده اند همان کلمه در همان محل وهم کند خواص
آن فکر زودتر اثر دهد اول وهم از مقعد آغاز کند یعنی فکر
خویش را در ان محل بدارد و آن محل زحل است و این کلمه را در
ان حالت بدل گوید نه بزبان و کلمه اینست هوآم یعنی یا رب
درین وهم جمله نحوسات دفع شوند دوم فرود ذکر میان خصیتین
وهم کند و این کلمه بگوید اوآم یعنی یا قدیر و درین وهم هرچه
در خاطر بگذرد همان معاینه کند شود از صلاح یا فساد و این
محل مشتریست سیوم در ناف وهم کند و این کلمه گوید رهین
یعنی یا خالق درین وهم طی الارض دست دهد و علم لدنی حاصل
آید و عالم علوی و سفلی مسخر وی شوند و این محل مریخ است چهارم
محل وهم دل فرود پستان چپ است و این کلمه بگوید لنفریغ

بمرتیق یعنی یا اکریم یا رحیم صاحب این وهم اهل دل
کرد و غیبت او بمشاهده و معاینه باشد و اگر کسی چیزی در دل بگذارند
همان لمحه او را مکشوف شود و این محل آفتابست پنجم محل وهم حلقوم
باشد و در آن موضع کلمه آیتی را تفکر کند یعنی یا فسیح السموات
والارض درین وهم عالم علوی و سفلی مطیع و منقاد او شوند
و این محل زهره است ششم محل وهم پیشانیست بالاتر میان دو ابرو
و نظر در بره بینی دارد و این کلمه را بگوید بتوم یعنی یا علیم
او را خواص حقایق هفتم کشف شود بغیر آنکه از کسی بیاموزد و این اشیا
عطارد است هفتم محل وهم بالاتر از دماغ است و این کلمه بگوید
هنسا یعنی یا محی صاحب این وهم حیات ابدی یابد و مثل خضر
شود و این وهم عظیم است و جمله طالبان ازین وهم مقصود یافته
اند بدانکه قاصران عقل از علم وحدت منکر اند پس این سخنان را
بجز انسان کامل فهم نتوان کرد ایضا شرایط دعوت این
هفت

هفت اسما آنست که محل خالی باشد و در آخر ماه روز جمعه بعد از دو
نماز در خلوت بنشیند محلی که او را کسی نه بیند و چهل روز با ترک
حیوانی بنشیند و هر اسمی که خواهد هر روز دو هزار بار بگوید و تمام شب
زنده دارد و نان جو را قوت سازد بدانکه اشتقاق سیمیا از سموات
و عاملان گفته که هر که شکل آفتاب را استاد خویش وهم کند و شکل
ماه چهار وهم را چهار وهم کند و کلمه هنسا را در دل وهم کند پس غریب
و عجیب معاینه کند و هیچ علتی و رنجی پیدا نشود چنانچه با آتش نسوزد و
باب غرق نشود و اگر سلح بر و کار نکند و دایم با روحانیان ملاقات شود
و هر چه خواهد بکند بجسم در عالم ملک تصرف کند و روح از قید بشری
خلاص یابد و در عالم ارواح متصرف باشد و اگر وهم هنسا فتح
شود او را هشت چیز دست دهد اول اگر خواهد مثل ذره آفتاب
شود و هر راهی که بخواهد برود در تیابد و کسی او را نه بیند و از نظر
مردم غایب باشد دوم چون خواهد که مردم را با هیبت نماید تواند و

بیش چشم او همه عالم یک ذره نماید و کلمه را در وهم دارد سیوم بیش از
نزدیک و دور پنهان و آشکار یکسان نماید چهارم هرچه خواهد در
پیش او مهیا شود از آب و طعام و میوه غیره هنگام بباید پنجم
آنچه از مردم بخواهد بیاید و مجلس سخن او رد نکند هر که عدول کند
هلاک شود ششم هر که او را ببیند محبت وی کند هفتم هرگز او را
احتلام نشود هشتم عمر او دراز شود پس بدانکه این همه چیز از خواص
ولست چون دل طالب تصفیه و تزکیه بکمال یافت خارق
عادت و کرامت همه از قدرت دست چون فکر ماسوی الله در باطن
در نیاید و وحدانیت حق در باطن قرار گیرد هرچه طالب خواهد همان
شود القول من العارف ککن من الله ثابت است
اما دعوت علم سیمیا هر عاشقی که از سر روح بر خیزد و خواهد که خود را از
جهت لقای دوست تلف کند این اسما را بشرایط بخواند اما باید
که از تجلی قهری که دریای بلا کو شیدروی نگرداند و نترسد تا تجلیات

لطفی

لطفی نتواند رسید و ازین مهلکات فقیر بسیار معاینه کرده باید که در
خلوت چهل و هفت روز نشیند و نان جو با نمک و سبزی اختیار کند
و با صوم شب و روز این اسما بخواند در هفته اول این یک اسم بحضور
تمام بخواند حیطیقفورشش بعده این چهار اسم اعظم هر اسمی را
ده ده روز بعد شب و روز بخواند و این اسما اجو هر تسمیه خوانند است
أُحلقنعسلعطليهاهو هو الله اللو ميشه فقال
حق حق الرحمن سلنيطليلنيمغ اللوهنيم خنيم اف
هنيم الرحيم لوافو القلط صغيشلوا وحينال
باید که بمحافظت تمام بر اسرار واقف باشد با رموز علما و حکما اطلاع
یابد تو عدد یکرشده اسم اعظم اند که جمیع علم سیمیا دران مندرج
است و در هر حرفی ازان کاری لطیف و در هر نقطه ازان اثاری
شریف دارد و حکمای متقدم این اسما را دعوت کرده اند و انواع نعمت
و برکت یافته اند و کار ایشان بمرتبه عالی رسیده و هر که درین دعوه

خوض کنند ببیند اگر ببیند بو نشود اگر نشود و اگر خواهد این اسمارا
معلوم کند اسما اینست کهلطف سلیطلیع بشیم اذونی اذون
جهلشن فهلکش اضاوت اهیا اشراهیا وقفن اسماطوا
اطون اطون یوقیش مریلوقوه مریلوقل قولنش صحه
رنش مریوتش مریوقش ال ال خضعت له جنود
السموات والارض وخرت الملائکة سجدا علی
وجوهها النور عظیم اسمك یا الهی تو عدبکر باید که این
سلك مروا اید حکمت در حقه جان نهفته وار دو الانسمانی و سرگردانی
بدست خود خریده باشد و ظاهر بنیان که بر اسرار وقوف ندارد از غایت حماقت
بر اساحر و کافر و زندیق گویند و تهمت و افترا بش بادشاه وقت برسانند
تا تر انگشت نمایند بر نجانند و اگر پوشیده دارد بمقام عالی رسد و نتیجه این
اسما اینست که در آفاق مشهور و در مجالس مذکور باشد باید که اسرار نهفته
دارد تا عجایب و غرایب ببیند و دشمن بدسگال از تو هراسان باشد و اگر

در بلا

در بلا بر تو گشاده باشد اما باید انکه علم سیمیا بر دو قسم است مطلق و مقید
ترتیب مطلق آنست که اول چهل روز روزه دارد و افطار از علم
که در پوست باشد جو و برنج و کال کند و نان خورش روغن کنجد و
نمک باید و در خلوت باشد چنانچه با هیچ آفریده سخن نگوید و نشنود و
ریاضت تمام تمام کند و اکثر احوال شبها زنده دارد و وقت دعوت
همه وقت بخور از قسط یعنی گوشت و کند و یعنی مشکی بسوزد و دایم
نماز بگذارد و بعد هر نماز متصل این دعا بخواند بحضور دل یا من
هو اول کل شیء ولیس له اول و یا من هو آخر
کل شیء ولیس له آخر یا واحد لا واحد غیره لیس
کمثله شیء و هو السمیع البصیر سبحانک و
بحمدك هزار بار متواتر بخواند و در هفته دوم مثل دینار نوری
معاینه کند چون آنرا ببیند تسبیح دوم بار وقت دل بسیار گوید و این
تسبیح را و قایل است سبحان من له العزة و الجبروت

سبحان الحي الذي لا يموت لا اله الا هو اول الاخر
آن نور هر شب می افزاید تا مثل ماه نور شود و بار این تسبیح تا سی شب
متواتر بخوانند آن نور زیاده میشود تا حجاب کلی مرتفع شود و جمیع دنیار
از اول تا آخر پیش او عرض کنند و عجایب و غرایب معاینه کند تسبیح
سیوم این است سبحان الملك الجبار القاهر سبحانه وله
الحمد والنعماء لا اله الا انت یا عزیز یا غفار یا
متکبر یا مذکر و بعد از آن تا شب جیلم این سم تسبیح چهارم
که از آن اجمائیل است بخواند سبحان من له الحمد والنعمه
سبحان خالق السموات السبع طباقا سبوح قدوس
ربنا ورب الملائکة والروح تسبیح پنجم نیز ضم کرده بخواند و این
تسبیح میکائیل است سبحان الرحمن الرحیم سبحان الملك المحیط
سبحانه وبحمده ابد الابدین ودهر الداهرین تسبیح
ششم هم ضم کند این است سبحان من تعالی ولا یری سبحانك

انت الله

انت الله الذي لا اله الا انت ملك الدنیا والاخرة وانت
الملك الدیان چون شب جیلم شود مردی بصورت خود معاینه کند
این مرتبه ولایت و کمالست بار تسبیح هفتم که از آن اجمائیل است
بخواند سبحان خالق طمطمقال ملك الاملاك
تسبحا یلیق بجبروته وهو الواحد القهار و قاهر غیره و در این
ایام با ملائکه و روحانیان ملاقات و همکلام شود بمقصود اصل رسد
و این تسبیح را ملازمت نماید سبحان من له الملك سبحان السلطان
الابد الابدین و دهر الداهرین سبحان القادر علی کل شیء
سبحانه قاهر العباد بقدرته سبحانه لا اله الا هو الکبیر المتعال
و این تسبیح هم بگوید سبحان خالق جهتکفیال اعظم الملائکة الموکل
بالفلك الاعظم سبحانه لا اله الا هو سبحان الله تسبیحا
یلیق بجلال عزته و جبروته لا اله الا هو الکبیر المتعال باید که
در خواندن تسبیح اول و دوم این تسبیحات که بعد از هفتم تسبیح انداخته

فائده
ما كان محمد ابا احد من رجالكم ولكن رسول الله وخاتم النبيين وكان الله بكل شيء عليما
[illegible]

اول سه بار خوانده تسبیح اول و دوم بخواند و سه بار اخر هم بخواند و در خواندن
تسبیح سیوم و چهارم و پنجم این اسمارا پنج پنج بار اول اخر خوانده بخواند
و این تسبیحات معظم سیمیا است نوعی دیگر از علم سیمیا مجرب است ترتیب
خواندن چنین است که در دهه اخر ماه روز جمعه بعد از نماز در خلوه چهل
و نه روز بنشیند و با هیچ افریده ملاقات نکند و سخن نگوید و دایم
با صوم باشد و ترک حیوانی شرط است و افطار با سبزی و برنج سازد
و شبها زنده دارد و در شب دو هزار بار بخواند و در روز اندکی بخسبید و نماز
فوت نکند اسماء اسرار اینست قم قنم قمرمی اللاه الکه اللکه
ملک کریم قدیم فلفلان اللاه الکه اللکه بحق حنطیقور ش
اللاه الکه اللکه بحق عزر عزرتک یا عزریز از این اسماء دلوان
و زبان و مار و مور و دد همه مسخر شوند و زبان مرغان فهم کند و با
همه کس متکلم شوند این اسرار با کس نگوید و اگر نه هلاک شود و چون
بیست روز بگذرد مقدار هر ده درم برنج بخورد از این اکل اورا

قوت

قوت از غیبت روی نماید و بعد از عصر این اسما را هزار بار بخواند اینست
بسم اللّٰه هم باشیم هو الیم زکیمی زکیم و کنیم سطوریم و این
ایام جمله ملایکه که با عضا موکل اند تسبیح ایشان بشنود چون سی و
پنج روز گذشته باشد جمیع ملایکه پیش او بیایند و با او نماز گذارند و
مصافحه کنند و چون سی روز گذشته باشد آب و باد و رعد و برق و باران
و همه دریا مسخر او شوند هر وقت که خواهد حاضر آیند باید که این اسرار با
کس اظهار نکند تا در هلاک نیفتد و رنج ضایع نشود و چون سی و پنج
روز گذشته باشد گنجهای روی زمین بر او کشف شود و دنیا بصورت
زنی خوب روی آید و گوید آنچه از دنیا بخواهی بدهیم باید که با او سخن نگوید
و حکایات او فریفته نشود تا رنج ضایع نشود و چون چهل روز گذشته
باشد آسمان و زمین و آفتاب و مهتاب و جمله ستارگان مسخر وی شوند
و اگر خواهد یکی را حاضر آرد و از برکت اسماء اللّٰه فرشتگان را فرمان شود
تا هر یکی را حاضر آرند و چهل و ششم روز تمام شود آنچه در دنیا اللّٰه تعالی آفریده

فائده

همه در تحت فرمان او شوند و روح با او مصافحه کند و ملکوت و جبروت
و لاهوت معاینه کند و اگر بدین دعوت او را این چیزها کشف نشود
تحقیق بداند که نفس او از معصیت و لقمه حرام و دروغ و غیبت و از
نظر شهوات پاک نشده او را ازین دعوت و دعوتهای دیگر مشغول
شدن خطا و ضلالت باشد والله اعلم نوع دیگر اسمای سیمیا که اسرا
جواهر سیمیه گویند خوشبو با این اسمائش اقربه هر نیت و حاجت که
بدین دعوت مشغول شود بر آید باید که هفت روز روزه دارد و افطار
بنان و نمک کند و غیر ازین هیچ نباشد و در خلوة غیر از نماز فریضه و سنت
بچیزی دیگر مشغول نشود و شب و روز بدین اسم مشغول باشد و بعد
بخواند بعد از هفته حاجت بر آید اسم اینست حیطیثقورثش
نوع دیگر پنج اسمای اعظم اند درین عجایبات باتفاق حکما بسیار
اینست بسم الله الرحمن الرحیم تشلیثفا میثلفلیثفا
نیشفیغیشا اهلطیقون سمثید عاد عینوث

نوع دیگر

نوع دیگر دوازده اسم بشیخ روایت سید علاء الدین گنتوری رحمه الله
علیه است اول طهارت ظاهر و باطن بجا آرد و ترک حیوانی کلی نماید و
در خلوت نشسته هشتاد و چهار روز با صوم باشد و افطار با نان
و نمک و میوه کند اول یکبار دعای شیخ و پنج اسم که می آید نه بار
خواند و دو اسم دیگر که خواهند آمد صد بار یا زیاده بخواند و پیش از
شروع دو رکعت نماز بگزارد و در رکعت اول و دوم آیت الکرسی بخواند
و اگر یاد نباشد صد صد بار اخلاص بخواند و آغاز از شنبه کند تا
دوازده هفته این دوازده اسمای بخواند هفته اول اینها دو اسم
بخواند مصر ایکل ذو خو شیثم محنیا ذو فشیثم و پنج اسما اینست
یا هو هیثوه یا کفر جنیح یا بلسحوت یا بلنحوت
یا غوبا شخ اهنوه یا شموثنا هنیخ انت الهی بحق
هذه الاسماء العظیمات الشریفة ارفع الغطا یا محسن البصری
لا تنظر والملائکة الکرام همدران شب هفتم نوری میان

دو دست خود معاینه کند آن روز بروز زیاده می شود تا تمام دنیا
را محیط شود در هفتهٔ دوم دو اسم دیگر زیاده کند هست یا
شَفِیْعُ هُوَ الْعَلِیْمُ با آن دو اسم این دو اسم را ضم کند
روز و شب صد صد کرّه بخوانند و آن پنج اسم را اینجا اول بخوانند
و آن نور هر روز ترقی میشود بار در هفتهٔ سوم دو اسم دیگر زیاده
کرده بخوانند آیت غَیْمَانُوْ بِلْ مَلْجُوْثُ و در هفتهٔ چهارم
دو اسم دیگر زیاده کرده بخوانند آیت اِشْرَبَالِ غَوْثَا در این
هفته سلام ملائکه استماع کند و در هفتهٔ پنجم دو اسم دیگر زیاده کرده
بخوانند آیت یَا شَفِیْعُ هُوَ الْعَلِیْمُ سُلْطُوْدِیْمُ روز و شب بخوانند
در این هفته سخن ملائکه شنود و در هفتهٔ ششم دو اسم دیگر زیاده
کرده بخوانند آیت یَا شَفِیْعُ اَخْتَنِیْمُ و آن پنج اسم را اینجا شفیع
در آخر شب چهار آورد در این هفته شخصی مثل خود ببیند و در هفتهٔ
هفتم دو اسم دیگر زیاده کرده بخوانند یا شَفِیْعُ عَیَافِیْمُ در این

هفته ملائکه

سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم برابر است بر ایشان خواه بترسانی ایشان را یا نترسانی لا یؤمنون ایمان نمی آرند ختم الله مهر کرده است خدای تعالی علی قلوبهم بر دلهای ایشان و علی سمعهم بر گوشهای ایشان و علی ابصارهم بر چشمهای ایشان غشاوة پرده و لهم عذاب عظیم برای ایشان عذاب بسیار

هفته ملائکه کراماً کاتبین را ببیند و در هفتهٔ هشتم دو اسم دیگر زیاده
کرده بخوانند آیت وَبَکْنِیْمُ سَطُوْذِیْمُ درین هفته ملائکه در
نظر وی آیند در هفتهٔ نهم این تحمید زیاده کرده بخوانند یا حَنَّانُ
یا مَنَّانُ یا ظَاهِرُ یا مُظْهِرُ یا لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ اَنْتَ
ذُو الْمُلْکِ وَالْعِزَّةِ تَسَوَّرْتَ بِالنُّوْرِ وَالْوَقَارِ
وَتَعَطَّفْتَ بِالْجُوْدِ وَالْکَرَمِ یا لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ
یُحْیِیْ وَیُمِیْتُ و این دو اسم دیگر زیاده کرده بخوانند آیت
بَلْسَهْلَکِ مَلْجُوْثِ دَکِیْمُ در این هفته ملائکه تمام
اعضا که موکل اند حاضر آیند و باکی حد اتقی نگویند درین
طعام اندک باید خورد در هفتهٔ دهم این اسم زیاده کرده بخوانند
اَلِیْمَا صَیْنُوخْ لِیَا کَیْمُ روز و شب بعده بخوانند در این ایام
تسبیح ملائکه آسمان شنود و صف در صف ببیند و در هفتهٔ یازدهم
این اسم زیاده کرده بخوانند کَبَانَ لَهَا فَعُوا درین

هفته ملائکه در عقب وی نماز گزارده‌اند و صور ملائکه به بینند در هفته
دوازدهم این اسم زیاده کرده بخوانند مُغْنَاذِیْ خَثِیْثَمْ
این هفته فاضل تر است از هفته‌های گذشته و این اسم هم فاضل
ترین اسماء باقی است در این هفته ملائکه با وی مصافحه کنند
و مبارکباد گویند که تو مثل ما گشتی در عبادت باش تا ازین دنیا
بگذری و این اسم که آخرین اسماء اند اعظم اند برای دفع
بلاها بخوانند یقین است که بلاها همه دفع شوند و اگر در شهری وبا
روی نماید این اسماء بخوانند وبا دفع شود و در هر کاری که این
دوازده اسم بخوانند آن کار برآید خصوصاً در سفر توسیله
این اسماء ملائکه را گویند که ملازم باشند یقین که ملازم باشند و از
دزد و غرق و حرق و غیره آفت‌های گوناگون الله تعالی
ایمن دارد والله اعلم بالصواب وَقَالَ النَّبِیُّ صلی
اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اُنْزِلَ الْقُرْآنُ
عَلٰی

عَلٰی سَبْعَةِ اَحْرُفٍ کُلٌّ شَافٍ فَکَانَ اوسکا
خداکا نازل هواهی قرآن سات حرفانسون اوس سات حرفان
کو پوچهی تو تحصیل تمام هوا التفصیل یوهی زِیر زَبَر
پیش تشدید جزم آیت مطلق
زِیر چلنا زَبَر پکڑنا پیش بولنا
تشدید دیکهنا جزم لذت لینا آیت سننا
مطلق کهنا یو سات صفتان حق کیان هین
ذات اور صفات سو الله کیان هین انکهه مین انکهه
ناک مین ناک کانمین کان زبانمین زبان لذت مین
لذت هاتمین هات تمت هذه الرساله
مسمی جامع المقصود جامع وکاتب این
رساله فقیر عزیز باشاه حسینی قادری چشتی در بلده محمد بنیاد
اورنگ اباد تحریر فی التاریخ هفتم ماه ربیع الاول [illegible] الهجریه

بسم الله الرحمن الرحیم

لا مقصود الا الله و لا محبوب الا الله محمد رسول الله

مقام چهار اند شریعت طریقت حقیقت معرفت منزل
چهار اند ناسوت ملکوت جبروت لاهوت دل چهار اند
بدین تفصیل یکی سنگدل که کافران دارند دویم تاریک دل
که منافقان دارند سیوم محکم دل که مومنان دارند
چهارم نور دل که انبیا و اولیا دارند ارواح چهار اند
بدین تفصیل یکی ناطقه که ارواح آدمیان دارند
دویم نامیتی که حیات جمله حیوان است سیوم نامی که جان
جمله درختان است چهارم حسمی که جان جمله سنگهاست

نفس

نفس چهار اند بدین تفصیل یکی نفس اماره که کافران
دارند دویم نفس لوامه که مومنان و مسلمانان دارند
سیوم ملهمه که اولیا دارند چهارم نفس مطمئنه که پیغمبران
دارند خطره چهار اند بدین تفصیل یکی رحمانی دویم ملکی
سیوم انسانی چهارم شیطانی

بسم الله الرحمن الرحیم

مشرب شطار مشغل امهات نظر بر بینی کند
برزخ ورشد تصور کند برزخ البرازخ کبرا صورت محمد
رسول الله برزخ البرازخ حق تعالی است چون برزخ صغیر
حاصل شود شغل ام الدماغ لفظ الله را در دماغ
تصور کند دیگر شغل شطاری است در مشربیه

تن چهار اند
تن لقا الله
تن فنا آدم
تن لطیف محمد
تن کثیف ملکی
چهار ... را انگار

در مشربیه در مشربیه در مشربیه

شطار حضرت ابابکر اند ابرار حضرت عمر اند اخیار حضرت عثمان اند

در مشربیه در مشربیه

اسرار حضرت علی اسرار شغل دایره مرشد

تصور مرشد در دماغ بکند چون صورت مرشد حاصل شود

بیت

لب به بند و چشم بند و گوش بند
گر نه بینی سر حق بر ما بخند

شغل محمود نظر در قاب قوسین بکند لفظ الله بکشد
برزخ مرشد شود شغل آینه نظر در رخساره کند
صورت مرشد حاصل شود لفظ الله بکشد
شغل شمسی و قمری نظر در گوش کند جای مقام

باهفتاد

باهفتاد و جای ناف و جای گلو این سه جای را یکبار
در گوش اندک و وهم بینی را بیج دهد صورت مرشد نظر در
گوش آواز هو هو شنود جای که آواز هو هو برآید همون جا
صورت مرشد تصور کند حاصل شود چهار منزل الله ترکیب
مقامات اول منزل ناسوت دوم منزل ملکوت سیوم
دهن را گویند بینی را گویند
منزل جبروت چهارم منزل لاهوت شریعت ناسوت
گوش را گویند چشم را گویند
طریقت ملکوت حقیقت جبروت معرفت لاهوت ارادت علم
حیات ذات قدرت بصیر سمیع جبرئیل خاکی
اسرافیل بادی میکائیل آبی عزرائیل آتشی دهن
ابابکر صدیق
بینی چشم گوش ذکر بایر
از جانب عمر از جانب عثمان از جانب علی
عند جمهور المشایخ ذکر الله واسط مرشد ملاحظه صفات
سمیع بصیر علیم
صورت اطری
ملاحظه ذات
ابراز ذات

ذکر هشت رکن ا ب ص

الله | برزخ | صفات یعنی سمیع بصیر علیم

ش م ت م ف

شد | مد | تحت | ملاحظه | برنکی نفس واحد و کرم نگاهدارد و هیچ وزفوت شدن نخواهد .

ا ب ص

الله است | برزخ یعنی او صورت شیخ و مرشد و تلقین نگاهدارد و وسیلت است | صفات السمیع والبصیر والعلیم

ش م ت

شد را گویند که چون ذکر شروع کند و لقوت و زور بدارد | مد را گویند که از قوت دم مذکور را دراز کند | تحت ناف را گویند که مدحجت او نفس است یعنی از ان نفس که ان خانه اتش است

ملاحظه را گویند که اعتبار دارد و در دل با صفات [illegible] و [illegible] نفس و [illegible]

م ف

برزخ | ذات | و صفات

برزخ صفرا | الله | حقیقت سمیع و بصیر روح دمش

و شد
سخت گرفتن

و شد | مد | تحت | فوق

سخت گرفتن | دراز کشیدن | زیر ناف | بالای دماغ فرود آمدن بالا رفتن | میباید طالبان

را کل نفس و ذوق و شوق

قمر | عطارد

دماغ | میان دو ابرو

زهره شمس مریخ مشتری زحل

هفت سدرة المنتهی تحت مقر جبرئیل زیر این

و ان سحر البیت المعمور خانه خدا است که یاقوت دو

در دارد یک جانب مشرق هر روز هفصد ۳ هزار فرشته

در آید بیت چشم اندر نور بنگر صورت اندر گوش دار

نفس اندر ذات است این قواعد هوش دار

در جای ناسوت زبان است مقام وی روح القدس

و فناها از تن دو انگشت دم بیرون می آید

جزانرا اجهنر جبرئیل واند مهتر خاکی است مقام روح القدس
2
خاکی است رنگ او زرد است بوی لذت حصه دارد در
هندوی رام کیل فل خوانند ایضاً گرانا کنول (مهدر) خوانند در
جای ملکوت بینی است مقام وی ناف است جزانرا
مهتر اسرافیل بادی مقام ناف هم بادی رنگ او
سبز است بوی لذت ترشی دارد خاما از آن هشت
انگشت دم بیرون می آید در هندوی نابهه کنول میگویند
ایضاً گدمکنول مالی خوانند و جای چشم جبروت
مقام وی تارک سر است جزانرا مهتر میکائیل واند مهتر
میکائیل آبی است مقام تارک سر است هم آبی است

رنگ سفید صورت ماه بوی و لذت شیرین دارد از تن
شانزده انگشت دم بیرون می آید در هندوی رسی
هنت کنول خوانند ایضاً هست دل کنول بر میخوانند در جای
لاهوت گوش است مقام بیرون شرمگاه است آمد
دماغ است جزانرا مهتر عزرائیل واند مهتر عزرائیل آتشی است
شرمگاه هم آتشی است رنگ او سرخ صورت او سه کنجه
بوی لذت تلخ دارد از تن چهار انگشت دم بیرون می آید
در هندوی بره هند کنول خوانند ایضاً هند کنول علین خوانند
یک تن را چهار صورت و در لطف تن بقا تن فنا تن
الله ادم
لطیف تن کثیف بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله
محمد عکسی
این ذکر شریعت است و باس انفاس نیز میگویند و در وقت
بیرون آمدن دم و درون رفتن

درون بودن دم بگوید الا الله چون از این کند ترقی شود
نفی را نفی کند بعده ذکر لا اله ذاکر باشد در وقت دخول
دم بگوید لا اله در حال چه در خفتن و چه در خوردن و چه در
نشستن و چه در رفتن در حال بگوید بعده اگر آن چون
ترقی شود در کند زد الا را حذف کند الله را ذاکر باشد
در حال چون ترقی شود بکند زد الف و لام که تعریف اند
اینها را حذف کند هی باقی ماند پس هو اسم دلیل است
مذکور الله هو پس هو بگوید در حال تصور بصورت خود کند
و تمام عالم را بصورت خود داند و رای خود هیچ نه بیند
در اینجا ایشان را العین فی العین حال آید و نیز در شغل
سلطان فرموده است یا الله الا احد معنی این حال کند

معصوم

مفهوم کرد صفتی ذات کرد و چنین است کل
نفس واحدت حدیث هذا محی مان علی بر

ا د حال امتی   دل مدوری
هر دو مان امت من   بر مغز نظر کنند همچو در تسبیح

دل عمری   دل صنوبری   دل نیلوفر
بر بینی نظر کنند همچو الف بر کف نقره نظر الله بر یک را نکند بعد دل محمود را

بسم الله الرحمن الرحیم

چون خواهد که ذکر شروع کند اول ۳ بار درود دوم
۳ بار استغفار سیوم کلمه تمجید و ۳ بار این دعا
بخواند اللهم طهر قلبی من الشرک والریاء
وزین لسانی بالذکر والثناء برحمتک
یا ارحم الراحمین بعده اولیا را بران چشت را
بعد انبیا و رسل را در دل یاد کند بعده امیر المومنین علی

رایاد کند بواسطه شجره خدبار یا در خاطر یاد کند بعده
اگر بشرط ذکر بجا آرد اول وضو کند سنن و تمام
کند در حال شستن هر عضو را استغفار بگوید و دوگانه تحیت
الوضو بگزارد خانه خالی طلبد که دران چراغ هم نباشد تا
وسوسه در خاطر نیارد و توجه بقبله تنها باشی در حالت ذکر
حلقه جماعت باشی مربع یا زانو نشسته جلسه عورات حالت
آغاز ذکر هر دو دست بر زمین جفتا نهد هر دو دست بر زانو
بدارد انگشتها توجه قبله و چشمان بسته نفی خواطر غیر
دور کند و خطرات جالله و یا السوره و مرشد را در خاطر
دارد و خویش ذاتی گجد یک گویا که آواز شنود
و جواب دهد بخضوع و خشوع با عصمت ذکر گوید دل و
زبان

زبان متفکر بگر بکی بعد التجا بمرشد از رحمانی شکر گوید و از
شیطانی لاحول گوید بعده بداند سند ناسوتی لا اله
و ملکوتی الا الله و جبروتی الله و لاهوتی هو ذکر کند
تا مشاهده شود و چون مسلمانی را مرید و طالب سازد اگر
مرد باشد دست دهد و مرید کند اگر عورت باشد پتکا یا رومال
یکطرف خود بگیرد دیگر طرف بدست او بدهد بعده مرید دست
بوسی با مرکرده با جماعت حضور نشسته اند دست بوسی
کند بعده ببیند که مشهور اند بعده طالب را بگوید به رده که
ثالث نباشد اگر قدرتی باشد تلقین کند تا در کار باشد اگر
معاملات ببیند عرض کند بار دیگر فرماید مشاهده شود و نور
نام ذکر مراقبه اینها گویند که نگاهداری دل کند و دل را متوجه

ادا نماید

بحق دارد خود را پاک کن از آن سبب که صوفی را قلب
دل گویند و در آن حالت اگر نوری پیدا شود ببیند که کدام
شکل است و کدام رنگ است زرد وام سرخ وام سفید
وام عقیق وام سبز وام سیاه وام کبود اگر
نوری بینی که از کتف راست مثل آن نور از آن پیر است اگر
نوری بینی که طرف راست نور از آن رفیق راه است که
الرفیق ثم الطریق در حق اوست ایضاً اگر نوری بینی
که متصل بر کتف راست آن نور از آن کراماً کاتبین
خبر است مقابله کتف و محاسن سفید عصا و تسبیح در
دست گرفته استاده است سبزه رنگ آن ابلیس است
اگر نوری بر بینی متصل کتف چپ بمثل چراغ الا

نور از آن جانب اگر بینی که در نور پیدا شود و بی جهت در وقت
ظهور و هیبت در طالب در آید بعد از آن رفتن در حضوری
در باطن طالب نماید آن نیز ابلیس است تعبیر خواب نامه
که حکیمان بیرون کرده اند اگر کسی خواب بیند که میگذارد
اول حرف لوزن استاد بیند اگر کسی بخواب است ببیند
که اول الف باشد بدین جمله قیاس کنند

الف مراد و مال رساند [illegible]
ب کارهای بالا گیرد
ت بر ... کارها باشد
ث [illegible]
ج [illegible]
ح [illegible]
خ [illegible]
د [illegible]
ذ [illegible]
ر [illegible]
ز [illegible]
س [illegible]
ش [illegible]
ص [illegible]
ض [illegible]
ط [illegible]
ظ [illegible]
ع [illegible]
غ [illegible]
ف [illegible]
ق [illegible]
ک باقی جاه و داد [illegible]
ل [illegible]
م بدولت برسد
ن ... و نصرت یابد

[illegible] و [illegible] هـ [illegible] لا [illegible] ی [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

این مقام جبروت تعلق میکائیل دارد و مسکن الحیات است
دروازه دو چشم و رنگ سفید و ذکر الله قدر لا مکان
قاب قوسین و ادنی بارگاه روح و آرام گاه دو چشم است
مقام سلطان نصیر قال الله تعالی الرحمن علی العرش استوی
تفکر سفر در باطن هوت تارک سر است آب در میان
ابرو بالا تصور کند بالا همچو سلطان دران تصور کند
مرتبه میرسد هذا شغل تحت العظم فوق
الحد التی علی الدماغ در اینجا و مراقبه کند خود بخود

شود

شود و بمرتبه مقصود حاصل کردد



این مقام لاهوت است ذکر هو هو تعلق جبرئیل دارد دروازه
دهان تعلق خاک دارد رنگ زرد است در حدیث قدسی
آمده است انّ فی جسد ابن آدم مضغةً و
فی الصدر قلبٌ و فی القلب فؤادٌ انا اسالك
مدام در ذکر مشغول باشند و در مشاهده و مراقبه میکوشند
آینه دل صاف کردد روی جانان نماید قال النبی صلی الله

علیه وسلم من تفکر ساعة خیر من عبادة
اربعین سنة وچون خواهد که سالک صورت مرشد مشاهده
کند درون صورت روبه بیند فی شیخ کردد بعده فی النبی
کردد بعده فی الله شود تا مقصود دو جهانی کردد وچون
خواهد که سالک لفظ الله را مشاهده کند در حلی پیدا کند
تا بهمه مقصود برسد مرتبه اعلی بشود ومقام محمود را
میکویند درون دل کواکب چون سالک دران نظر کند
بروح رسد روی جانان نماید ظاهر وباطن مکشوف کردد
ثالث یا رب
سیوم اسم مقام ملکوت است تعلق
اسرافیل دارد مسکن باد است رنگ سبز
دارد ذکر الا الله است دروازه دو سوراخ بینی راست

چپ

چپ هستاب میکویند سالک را می باید مدام در نفی
واثبات مدام مشغول باشد خلوتگاه روح است
چهارم مقام ناسوت است معده
یا کریم یا کریم
تعلق عزرائیل دارد مسکن آتش است تا زمانیکه آتش افروخته
میکردد رنگ آتش سرخ است ذکر این مقام لا اله الا الله
محمد رسول الله دروازه این مقام دو سوراخ کوش است

معامله
دوستی کرده باسم الله

محاسبه
حساب کردن روز وشب است
یکهزار وسیصد دم بغیر ذکر
حق تعالی بیرون نمیشود

محاربه
جنگ کردن با نفس خود

مرابطة البیت
کردن مرشد خویش بغیر مرشد راه
حق تعالی نیابد مرشد حسن وتعلیمی
شده است

مشاهده دیدن محبوب را در پرده لطیف بغیر نور

مرابعه نشستن چهار کوشه المرابع مجلس مرابو القبله

مفادیه ضرب و الا الله در دل سخت زدن

مکاشفه چشم آن سالک ظاهر و در چشم آن سالک

محاضره حضور بودن با خدا

مراقبه نگریستن مشرف شدن در ذات احدیت

معاینه بی پرده دیدن حق تعالی

بدانکه درمیان وجود هفت پرده زمین است

اول ... **دویم** ... **سیوم** ...

چهارم ... **پنجم** ... **ششم** استخوان **هفتم** ... **درمیان**

وجود هفت آسمان است **اول** بالای پیشانی **دویم** در پیشانی

سیوم بینی **چهارم** پرده بینی **پنجم** دهن **ششم** حلقوم **هفتم** زیر حلقوم

درمیان

درمیان وجود هفت دریاست **نبات صفات**

افرات جیحون قلزم شور فقر

اول دریا بالا **دویم** دریا زیر **سیوم** دریا **چهارم** دریا

سند **پنجم** دریا **ششم** دریا ناف **هفتم** دریا **عرش کرسی** دل سینه

دوازده برج است **چهار صد هفت** رگ است

دو صد پنجاه استخوان است **بدانکه** تعلق روح جمله بدن در

شیر بوی در عرش گاه روح تاریک است و روح پیشانی

دولت آرام گاه روح چشم سامع گاه روح گوش روح

سینه اما ممکن روح قلب تعلق گاه اعضاء و بعا با

روح مملکت **شریعت** ناسوت **طریقت** مملکت الجمع **حقیقت** جبروت

لالالالالا
معائنة معرفت ابابکر عمر عثمان
لاهوت عزرائیل اسرافیل میکائیل
علی ابرار شطار اسرار اخبار
جبرئیل

عشق	عاشق	معشوق
عین ثابت برات نور وحدت محمد بروح کبرا	از حدیث ملکت و همه علم ارواح مرتبه آدم است	وجود اصفا فعلی ذات مطلق لجالم ملک وملکوت ملک لاهوت نج صورت کسوت

اول یکسال دانستن در شب برات که کشف باقیست
دویم چهل و شش ماه دانستن در صباح بوی نا یافتن
سیوم چهل روز دانستن که آواز نا شنیدن چهارم
لبث و یک روز خانه بالا رود پنجم هفت روز دانستن
اول خانه کم گهه شود ششم سه روز دانستن یکدم گذاشتن
یک روز دانستن نای بینی نادیدن و ابرو و چشم نادیدن
علامت تن لطیف این نوع در زمین همواره افتاب از

نبث

لبث انداخته در سایه خود نظر تیز به بیند اگر بر حیات
سه روز اگر دو گوش به بپند حیات نیز پانزده روز است
اگر یکدست به بند حیات سال باشد اگر دو پای به بند
حیات یک سال اگر پای به بند حیات یک سال باشد
اگر یک پای ببند حیات دو سال باشد دیگر ذات
مطلق دو تعینه یکی رب دویم ربوبت چنانچه رب السماء
المصی ربوب عالم کونی از اینجا معین حضرت واو و تعینه بود
وقتی که بجهالت میرود و در آن بر چه فرموده اند کلا
الیه می باشد و وقتی که بجهالت عبودیت میرسد
و هر چه فرموده اند حاویت حکمت اله ططط
دیگر بدانکه عشق دریای لاهوت عاشق دریای معشوق

در لاهوت عارف در جبروت واصف در ملکوت
واقف در ناسوت وارد یکی صومی دویم بهشتی لیکن
شاه عشق گاه در لشکر می آید گاه بجو وقتی که در
لشکر میرود از نهایت اسرار نهانی بکسوت انسانی
ظاهر می آرد ظهور شمس صحون ولطون فحه
ایضاً حدیث خَلَقَ الانسانَ مِنَ
طِینٍ والطّینِ مِنَ الماءِ مِنَ النّارِ
والنّارِ مِنَ الرّیحِ والرّیحُ مِنَ
الکافِ والنّونِ احدیت وحدت
واحدیت
احد
تمت تمام شد
کتبه تاریخ ۱۱ ماه ربیع الاولی سنه ۱۲ هجری نبویه روز پنجشنبه

رب یسر وتمم بالخیر
بسم الله الرحمن الرحیم
این رساله خواجه معین الدین حسن سنجری قدس الله سره العزیز بزبان هندی
بیان علم جوکیان چون سلوک بیان کنم اول سکمنه بعده انکلا
و پنکلا بعده بزبان بیان علم سلوک و بیان رگ اول سکمنه بعده
انکلا و پنکلا در لونات شد بعده سیصد و شصت و شانزده
هزار شد فاما مقصود از سه است فاما اصل یک است که آن سکمنا
دم از ناف میکشد اصل از دم ناف است و بیخ از بیرون سکهمنا
در میان دل را از راه آلت شده می آید و این انکلا و پنکلا
که هستند ایشان چپ و راست سکهمنا اند و هر وقت که طالب
دم را از ناف میکشد تا از دل در میان سکهمنا شده می آید بعده
بالا سه قسم شود سه قسم شده در میان گوش رگ شده در آ
می آید بعده در میان ابرو شده برگشته باز میگردد چون که

طالب این در دروازه بند کرده است اگر الوقت خشک و نرم
خورد تا در میان یک چله بند شود و فرود بیند بعده تا چله دوم اگر
ریاضت کند تا بند دوم در میان بشود بعده تا چله سیوم اگر
ریاضت بیشتر کند و نشستن و نرم خورد و تا مشقت بسیار و محنت
بیشمار کند تا بند سیوم بالا شود و وقتی که این بند محکم شده و دیده
و دل بسته که سه بند محکم شده است بعده این دم در میان شده
سه کرده میکرد و بعده در راه رحم مادر دم میرفت شش دروازه
سه نافست در میان بیند سه کرسی دروازه راست اند
دروازه چپ اند بعده این شش دروازه کشاید بعده در روزن
بطلب در آید و در آن جای بیست و هشت منزل است و در
طرف چهار رکن و بیست و هشت منزل اند اول طالب اینجا

بیست

بیست و هشت منزل طلب کند تا بیست و هشت برج منزل
موکل اند ایشان را ابدا ابدا اصل ایشان از پنج جزء است خاک و آب و
میان ایشان چهار جزء عالم اند و یکی مشغول است و ایشان را
حرمت کرد که برای کار و بار گشت از خود حقیقت خود ایشان را

تفصیل

از پنج کس این بیست و هشت کس پیدا شوند بدین
پنج از خاک شدند ایشان رنگ زرد و از پنج از آب شده
اند رنگ سفید شدند پنج از باد شدند رنگ سبز شدند
پنج از آتش شدند رنگ سرخ و سیاه شدند و پنج از نور
شدند رنگ سیاه و سفید دارد این بیست و هشت دایره
ماهتاب است و بیست و هشت عروج اند منزل راست اند
و بیست و هشت منزل چپ اند این بیست و هشت منزل را

سه بند اند وسه کرداب این خادم سه بار میکرو ند

بعده این نشان پیدا میشود اول دم که میکشد در میان یک

هفته روده هیچ بردار و راست میشود بعده راست شدن روده این

نشان است که هر چه بخورد و بسوزد و اگر بخورد و طالب نشانت دوم است

بسیار پیدا آید بعده روده راست شده در میان گوشت و پوست

خون میگردد تا یک هفته در میان گوشت و پوست میگردد و از بر

کشیدن سه بار میکرد و بعده خون و گوشت کم شود و از وا این

نشان پیدا میشود که اکثر سر مخفی اظهار میشود و کشف پیدا شود

روده پیچ دارد و هر چه خورد و بسوزد و

باب دوم در کیفیت درین عمل و گفتار خواجه معین الدین چون

خدای خواست که خدای خویش را آشکارا کنم خود را خود ببینم پس

خدای تعالی این عدم ساخت از اربع عناصر چهار وجود آفرید بنا

نمند

ما بلند آفرید چون خدای تعالی خواست که سه خود را فاش کرده اند

پس چه کرد اول خود نوری خدا کرد این بچهار مرتبه این نکته

از ذات حق و علا پیدا شد بدین مانند که از خود جدا کرد این چهار

رکن اند همین چهار طبایع و همین چهار فرشته مقرب و همین چهار

یار غار محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم و این نکته بدین مانند است و

همین چهار نفس اند اول نفس اماره دوم نفس لوامه سیوم

نفس ملهمه چهارم نفس مطمئنه حاله در قسمت چهار عناصر واده است

باد تعلق روح دارد و آب تعلق بعقل دارد و آتش تعلق

بعشق دارد خاک تعلق بنفس دارد همچنان نفس اماره تعلق با آتش

و نفس لوامه تعلق با آب دارد و نفس ملهمه تعلق به باد دارد و نفس

بیرون کرد

مطمئنه تعلق بخاک دارد خرابات خویش آفریده است در آفاق

ونیز در وجود انسان آفریده است بحکم این آیات سَنُرِيهِمْ

آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ

دیگر دوازده بروج خدا تعالی آفریده است اول حمل سر ثور

گردن جوزا دو دستها سرطان بر دو بازو اسد سینه و

دل است سنبله روده میزان ناف عقرب ذکر قوس ران

جدی زانو دلو ساق حوت کف پای ستاره دوازده

بروج سیر اند در وجود انسان نیز اند بدین مانند اند دل

خورشید مشتری جگر قمر شش زهره گرده زحل سپرز عطارد

در دو دماغ زهره مریخ دیگر خدا تعالی در سال سیصد و شصت

روز در وجود انسان آفریده است بدین مانند سیصد و شصت

پاره استخوان آن مناسب کوههاست سیصد و شصت پارچه

ملبوس است

دیگر هفت اعضا مثال آسمان و هفت زمین است سیصد

و شصت رگهاست مانند جویهای روان و در عالم سیصد و

شصت جویها کل آن شکم مانند دریاست و مویها

مانند درخت است گیرنده اندام مثال درنده است و روی

همچون عمارت آباد است و پشت هم چو ویرانه است

دیگر چهار فصل بهار هم چو طفلی است تابستان هم چو

جوانی است و زمستان هم چو پیری است خزان هم چو غفلت

و کاهلی دیگر آواز هم چو رعد و خنده هم چو برق و گریه هم چو

باران دیگر گوش از زهره آب میخورد و از آن تلخ است و چشم

از جگر آب میخورد و از آن شور است و بینی از آب شش

میخورد و از آن گنده است و زبان از آب دل میخورد

ازان شیرین است دیگر عقل در دماغ است و حیا در چشم
و فهم در گوش و علم در سینه و فکر در دل دیگر آفریدگار
عالم هفت فلک و هفت زمین نیز در وجود انسان آفریده
است مانند هفت اندام بحکم این آیت لَتَرْكَبُنَّ
طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ دیگر چهار شاهد وجود اند اول آتش
دویم خاک سیوم آب چهارم باد از خلاصه حق شیر شد و از
خلاصه شیر نور شد و از خلاصه نور نار شد و از خلاصه نار هوا
شد و از خلاصه هوا آب تراب شد و از زبده تراب نباتات
شد و از زبده نباتات حیوانات شد و از زبده حیوانات
انسان شد او زبده کاملی است و زبده انسان کل مال الو
جود حق تعالی است ای جان عزیز چنانچه گفته شد باید
دانست

دانست که این چهار دم را بداند و آشنا شود و مقدار هر چهار دم
را بداند چه مقدار قوت پیدا آرند باید دانست و از اینجا نظر باید کرد
و تحقیق باید دانست گفته اند اَلْعِلْمُ نُكْتَةٌ
و یا گفته است همین نکته باید دانست که این هر یک رکن را
یک کلمه است هر یک کلمه را یک منزل است لاهوت پنج است
ای پسر ملکوت آن شجر است جبروت برگ آن ثمر ناسوت
جمله ها روحهای لاهوت در زبان است مقام ارواح المقدس
است جبرئیل داند جای جبرئیل مقام محمود است و جبرئیل خاکی
است و مقام محمود محمود اسم خاکی است و رنگ او زرد است
آما اتش فرو آرد آما از این دوازده انگشت دم بیرون
میرود و این را هندوی آما محل مهدر میگویند و این جای

ملکوت بینی است مقام او ناف است جبرا او اسرافیل دانند
و اسرافیل باد است مقام بادی هم ناف است رنگ او سبز
و نورش است اما از این هشت انگشت دم بیرون می آید و این
را هندوی ملکمل پاه خوانند بیدو جار جبروت در چشم است
مقام نارک هم آبی است رنگ او سفید دارد و لذت او شیرین
است اما اگر از این شانزده انگشت بیرون می آید و این هندوی
سند ملکمل بدو خوانند مقام او ناسوت در جای گوش است جبر
او عزرائیل دانند عزرائیل آتشی مقام آتش هم گوش رنگ او
سیاه و لذت او تلخ است و صورت او سر کج نقش او
رنگ است کج نقش را هم چو چراغ سوزان سرخی میزند
اما چهار انگشت دم بیرون می آید و این را در هندی ملکمل

آن

آن که خوانند سلطانا نصیرا مقام محمود است
او رجلال ولف رجال نور محمد احمد و نور محمود و نور احد
و این چهار تن اند تن لطیف و تن کثیف و تن بقا و تن فنا
و این چهار روح اند یکی روح علوی دویم روح سفلی سیوم روح
ملکی چهارم روح قدسی و شغل این چهار نفس را بشناسد
و مقدار کشیدن این چهار نفس را از مرشد یاد گیرد چون
این چهار دم بکشد و علیحده علیحده جا بجائی بر بندد آن
دم را چنانکه در یک باب اول مسطور است هم چنان عمل نماید تا
بان یاد مقام محمود او سلطانا نصیرا برد و یاد غالب آید بوین
جهت طالب را باید که بر چهار باد دل کند یعنی آنکه تا این خزل و شغل
تا فنا فی الشیخ تا آنکه بقا بالله گردد پس باید که این چهار باد شاهی

دارند فاما متابعت یک کس اند نور محمدی است بر جهان نور است

واین نور محمدی از نور حق و از نور احد است پس طالب را باید

که چنانچه بود هم چنان باز احد شود پس شدن نور محمدی

و نور احد باین کسب است که ذم کرده شده پس هر سه اول

که عالم بودند و خواهند بود بغیر این کسب هیچ کسی را معراج

نشود فاما عمل است تا انکه کسب هو کلان غالب اند که هیچکس

را دخل نخواهند تا انکه کاسب باین کسب نباشد و حق سبحانه

تعالی میخواهد این دوستان این بحضرت رسالت پناه از

جبرئیل اموختند و جبرئیل از حق تعالی اموخته و حضرت رسالت

پناه عالم الوقت که پیر دستگیر حضرت خواجه عثمان هارونی

بر فقیر عنایت فرمودند و نواختند و حضرت پیر دستگیر ارواح

نصرت

فقیر را پیش ارواح رسالت پناه بردند پیر دستگیر فرمود

با حضرت این فرزند لایق خلافت است حضرت رسالت پناه

ارواح فقیر را این قدر خبر داد و این کسب نمود و گفت ای

معین الدین کسب خدا تعالی بجبرئیل اموخته بود و جبرئیل

وقتی که خواست که بیغمبر ما اظهار کند و از ان جدا کرده باز

باین کسب واصل شدیم و آن روز که این شغل تمام شده

بود چون وقت معراج شد نصیب پیش بیغمبری ظهور یافت

ای معین الدین ترا هم اکنون کسب عنایت کردیم و این حیات ابدی

باین کسب مشغول شدیم و وقتیکه این شغل تمام شد بالا رسید

هم چون وقت فقیر باین همه معراج شد پس این اثر

را نوشتن مرا رخصت نمود تا باز عرض نمودیم بسفر

از منت و زاری از حضرت رحمت کرفتیم بشرط آنکه هر
طالبی و هر مریدی را این اسرار بگوئی و گرنه این اسرار جانانه
نخواهد رفت ای جان عزیز درین کسب الا آنکه طالب
صادق باشد و اندک و بیش علم خوانده باشد بوی بگوئی
دیگر کسب تحقیقات که بالا گفتیم اول ایشان را تحقیق کند
و بیش مرشد بگذارد و اگر مرشد داند که تحقیقات را
بدین طالب عیان کنم بعده کسب فرماید و بگوید که ارواح
دو صورت دارد یکی علوی دویم سفلی است سیوم[?]
چهار صورت درمیان دو صورت ضم کند باز این دو صورت
را مقام است یکی مقام محمود دوم سلطانا نصیرا و این
دو صورت است یکی مسافر است دوم مقیم است پس
طالب

طالب را باید که بصورت مسافر آشنا شود و دولتنامه رسد
رنگ او داند چنانچه بالا گفته شده است برای چه طالب
را مغالطه نباشد و گرنه این صورت مسافر به صورت مقیم
برساند و آن صورت مقیم مشاهده تجلی برساند و از انجا بی
بود و نه نام حق تعالی آشنا گردد و اول مرشد که طالب را
میفرماید که نظر خود به بینی درمیان نظر نگاه برای چه
تا آنکه دو چشم شمس و قمر گویند انسان تعلق هر دو [?] رگ
دارند اسر اهنسدوی اشکلا و پنگلا گویند هر دو رگ تعلق
برگ جان دارد که اسرا اهنسدوی سکهمنا گویند و این آفتاب
و مهتاب هر دو درمیان سکهمنا رگ قرار کرده اند و صورت خود
کند و صورت که نموده ایم بدین صورت در تصور صورت ضم است که

نظر ظاهر مینماید که کدام وقتی مرشد هیچ نماید که بالای
بینی نظر ندارد و درمیان بینی مقام ملکوت است و تصور
مقام بنیاد نوع است ظاهر و باطنی مینماید فاما ان صورتها که
هست نماید برای اعتبار کنند صورت مرشد که در نظر تصور است
ان تصور را نگاه دارد تا انکه تصور صورت مرشد بتصور صورت محمدی
ختم است این صورت که حاصل شد بعد ازان تصور بتصور محمدی
رساند و تصور صورت محمدی به تصور صورت احدی رساند
این حقیقت نه بود و نه نام اظهار کرد داین نبود و نه نام
بیک محو شوند و یک نام که هست ان الف بود و فقط
که دور کشید هو شد و مقام خود است از میم تمام شد
کتبه تاریخ ششم ماه ربیع الثانی سنه ۱۲ هجری نبویه روز تمام شد

بسم الله الرحمن الرحیم

تصور اول مرشد است و این شغل اعظم میگویند باید که
نقش مرشد را هیچ وقتی از اوقات از پیش خود جدا نکند
صورتا کما اخبار النبی صلی الله علیه و آله خلق آدم علی صورته
و معنا کالانسان بنیان الرب و الانسان سری و صفتی
و انا سره هر دو را شامل است الی هذا المعنی فتنظر بنظره
البصیرت حتی یفانی المشاهدت بحکم اذا استینا بدلنا
احتالکم شدید لا فنا فی الشیخ و ست دهد
صورت مرشد یکماهی به بین آیینه حسن الهی به بین
تجلی جمال الهی به بین گرفته اند تا نماهی به بین
و تصورات مرشد چند نوع است یکی انکه در تصور
مرشد چندان مشغول نماید که در جمیع اوراق ممکنات
صورت لطف او در نظر وقت جلوه گر اید بلکه خود را
در صورت برزخ صغرا صبان محو و متلاشی نماید که

در هر و سکنات خود را عین او باید چون این
حالت اخلاق ظاهری و احوال باطنی مرشد در
طالب سرایت کند و جمعیت ظاهری و باطنی حاصل
آید و مرشد را همه احوال و اعمال و افعال خویش حاضر و ناظر داند
و خود را فانی شمرد ظاهر و باطن او را بیند طریق دوم
صورت مرشد پر نور را در دل صنوبری خود قرار دهد یعنی
دل را آئینه سازد و صورت مرشد در آن آئینه دل دیده
باشد فوائد لا تعد و لا تحصی است طریق سوم وقت ذکر و
شغل بلکه همه وقت خود را صورت مرشد داند و صورت
مرشد را صورت رسول الله صلوات الله تصور کند و صورت
رسول الله را صورت حق تصور کند بحکم این حدیث النائب
کالمنیب یعنی من رآنی فقد رای الحق وان الله خلق
ادم علی صورته پس حق تعالی تصور نموده بذکر مشغول گردد
انشاء الله که فنای الشیخ و فنای الرسول حاصل آید و در این

مرتبه فنا فی الله و بقا بالله رو نماید از اینجاست ما لا عین
یا رسول در جواب ایشان حضرت مسعود فرمودند ان لم تعرفوا ابی و نبیی
یعنی حق را و رسول حق را دو فرمودند الشیخ فی قومه کالنبی
فی امته مرحوانی و من رآنی فقد رای الحق بلا ریب
این بادشاه اعظم در بسته بود محکم پوشیده دلق آدم
ناگه ز در در آمد چهارم آنکه سالک را باید که جمیع اعضا
و جوارح خود را اعضا و جوارح مرشد خود تبدیل سازد
بدین طریق که سر من سر مرشد است و دست من دست
مرشد است و چشم من چشم مرشد است و پای من پای
مرشد است و در جمیع اجزای اعضاء خود را صورت
مرشد باید پس باید که بدین طریق عمل نماید فنای
الشیخ روی نماید مراد از فنای الشیخ و فنای الرسول
فنای الله است بیت من برنگ یار گشتم یار رنگ ما
گرفت من سراپا چشم گشتم نور در من جا گرفت
متصف آید طریق پنجم این است که این چنین متصور باشد
که یعنی ظاهر من ظاهر مرشد است و باطن من باطن

مرشد است ظاهر مرشد حقیقت انسانی که برزخ است
بین الوجود والامکان و باطن مرشد حقیقت محمدی
که برزخ است بین اللاهوت والواحدیت وحقیقت
محمدی بالوجود چنین ظاهر است بصفات خویش
یعنی حاضر است بحضور خویش و باطن است بظهور خویش و
شاهد است بشهود خویش موجود است بوجود خویش
وما عی وجودی ندارد کسی جز خدا همچون بوجه باشد
همت لکاح نقاب ولی حجاب از آفتاب فهم
کن والله اعلم بالصواب تصور چهارم آنکه هرگاه از سر
تیغ صفرا قوم فراتر نهد کاد یکباره تصور شود دست
بقلم فکر بر لوح قلب متصور گرداند بر تصور حاصل که
کاتب بر روی کاغذ منقوش میکند متفکر چیزی را که جدای
فکر کند که متفکر نماند گاه اسم با مسمی چون دیده بصیرت
معاینه کرد دخان مستغرق شود که مسمی را بی
اسم باید استیلای هستی چنان حاصل شود که
همه موجودات الوجود نماید همه عدم الا وجود له

در نظر

تصور دوم

در نظر آید هو الاول هو الآخر هو الظاهر هو الباطن متحقق گردد
اطوار و الوان این تصور لا تعد ولا تحصی است اما در این
اطوار و الوان یک طور چنان غالب است که اسم را معلوم
می سازد که ظهور الشمس بعد الفجر و همچنین آفتاب حقیقی باب
طلعت بر سالک اندازد و هبوط آن و سقوط بر وجه مطالب
وجاء الحق و زهق الباطل تصور شغل آینه اول در محل خالی
[illegible] دو جو در اتمام از آسته گشته بعده آئینه را مقابل نهد
و عکس خود نگران باشد و مژه برهم نزند و معنی ان الله
خلق آدم علی صورته در باطن خود قرار دهد و این صوره
صور را بعینه صورة او بداند حالیکه حرکت و سکون از
عکس عکس صورت مشخص است سر این که المؤمن مرآة
المؤمن در آئینه بحدی نظر کند که حرکت و سکون از
روی که عکس رب الارباب است که لا تتحرک ذره
الا باذن الله از رب الارباب داند تصور سوم تصور چراغ
اگر نام این تصور شغل باقیه میگویند مطابق این آیه
الله نور السموات والارض یا بکل شیء علیم طریق تصور

تا فتح ابواب سینه دل چشم ببندد و جمیع حواس ظاهری و
باطنی را متوجه آبگینه دل گرداند چنانکه همه حواس آبگینه
متحد شود بعده تفکر باطن در آبگینه صورت چراغ تصور نماید
با آنکه چراغ را دیده باشد بعده این را مداومت نماید
تا خود چراغ گردد پس آن چراغ چنان تابان گردد که
عکس نارش از دل او ظهور گردد و وقت این شغل دو وقت
است یکی مغرب تا به عشا دوم آخر شب تا فجر طریق
آنست که اول وضو کند و در خانه خالی در آید و یک جزو
کاغذ به نیت محبت الله ادا نماید قرات در رکعت بعد فاتحه
آیه کریمه الله نور السموات والارض بکل شیء علیم
بخواند و اگر یاد نداشته باشد بعد از فاتحه آیة الکرسی
یکبار و سوره اخلاص یا ده بار بخواند بعده رو به قبله نشسته
یک شمع روشن کرده پیش خود بنهد و چشم ظاهر چراغ را نشسته
دیده باشد و مژه بر هم نزند چون قطره سر زند یا قطره
سر چشم شود همان وقت چشم بسته دل خود را قندیل ساخته
نظر باطن آن چراغ را دیده باشد چون قطره از قطرات بیاید

چشم

چشم را وا کرده همون چراغ ظاهر را دیده باشد همچنین
طریق از ظاهر و باطن رود و از باطن بظاهر آید تا سه روز
یا هفت روز تا پانزده روز و زیادتر بدین طریق عمل نماید البته صورت
چراغ در دل قرار خواهد گرفت البته و بعد از تصور چراغ در
دل قرار خواهد گرفت مثل این شمع روشن بکند و در خانه تاریک
رفته و چشم بسته در دل ضوبری نظر باطن آن تصور چراغ را
در باطن خود دیده باشد که فواید این شغل تصور لا تعد و لا
تحصی است از کسی روشن خواهد شد این تصور خاصه حضرت
عیسی علیه السلام اعلموا اعملوا [illegible] شغل تصور ماه
و ستاره است که صورت دل مدورست تعلق بدماغ دارد ظهره
شمسیها فغیبت فیها فاذا اشرق فذالک شروقی چون
این حالت خواهد بدین تصور عمل نماید و آنکه این تصور الصور
دل مدور خواننده باید که اول چشم بسته فکر خود را امام الدماغ
رساند و آنجا متفکر باشد که در آن دل مدور نقطه الست
درخشنده کانها کوکب دری الزجاجة تصور کند همچنین که هیئة
الناس و لکن لیس من الناس رومی خواهد بخود همچنین را نور محمدی

تصور کند و بدین صفات موصوف سازد یعنی حی است
بحیات خود و علیم است بعلم خود و مرید است بارادت خود
بصیر است به بصر خود قادر است بقدرت خود
سمیع است بسمع خود شاهد است بشهود خود کلیم
است بکلام خود اکثر اوقات باین تصور مشغول باشد که
صار العبد فانیا والحق باقیا بنفاء حق باقی کرد د و صورت
شغل این باقی از مرشد معلوم کنند :



وقتی که سالک از اذکار و تصورات برگذرد باید که در فکر
صفات الله

صفات الله بهند لیکن در ذات الله تفکر منع آمده است چنانچه
قال النبی صلوات الله لاتفکروا فی ذات الله وتفکروا فی
صفات الله یعنی تفکر نکنید در ذات الله و تفکر کنید در صفات
الله در باب تفکر چهار حدیث نبوی است اول تفکر ساعة
خیر من عبادت سنة دوم تفکر ساعة خیر من عبادة
الثقلین سنة سیوم تفکر ساعة خیر من عبادت ستین
سنة تفکر ساعة خیر من عبادت الثقلین یعنی تفکر
صاحب شریعت یک ساله بمنزلهٔ یک ساله عبادة است و تفکر صاحب
طریقت بمنزلهٔ چهل ساله عبادة است و تفکر صاحب حقیقت یعنی
متوسط بمنزلهٔ شصت ساله عبادة است و تفکر عارف منتهی بمنزله
عبادة ثقلین است و در رسالهٔ شطاری میفرماید که نزد حق
سبحانه تعالی در روز و شب چهار ساعت است هر که دران چهار ساعت
تفکر صفات الله مشغول شود بصواب هر چهار حدیث
متصف آید ساعت اول بعد از نماز فجر تا اشراق تفکر کند
بمنزلهٔ یک ساله عبادت است و ساعت دویم بعد از نماز عصر تا مغرب
بمنزلهٔ چهل ساله عبادت است و ساعت سیوم بعد از نماز مغرب

تا غنایم لشصت سال عبادت است و ساعت چهارم
آخر شب بهتر از عبادت ثقلین است حق سبحانه و تعالی بر
این ساعتها دوستان و مهمانان را توفیق رفیق کرداناد
بحرمت النبی و آله الامجاد ما العیون والصالا اگر چهار ساعت
میسر اید نور علی نور و اگر نه یک ساعت البته البته برخود
واجب و لازم دانند و اهم مهمات شمارد که فواید عظیم
است بعد از عمل روشن خواهد شد طریق تفکر رفتن از
باطن بسوی حق بجز ذات اندر بدیدن کل مطلق
تفکر بر چهار نوع است تفکر اول عوام الناس که شنیدن
و دیدن و دانستن و گفتن از توجه حق توفیق حق دانند
خود را محض عاجز پندارد تفکر دوم بطریق قرب فرایض
و قرب فرایض آنرا گویند که حق فاعل باشد و بنده
آله طریق مشغولی انست س سمیع ب بصیر
ع علیم ک کلیم ح حی م مرید ق قدیر ح حاضر
ن ناظر ش شاهد م موجود و وجود یعنی حق سمیع است
بسمع سالک حق بصیر است به بصیر سالک حق علیم است

بعلم

بعلم سالک حق کلیم است بکلام سالک حق حی است
بحیات سالک حق مرید است بارادت سالک حق
قدیر است بقدرت سالک حق حاضر است بحضور سالک
حق ناظر است بنظر سالک حق شاهد است بشهود سالک
حق موجود است بوجود سالک تفکر سوم قرب نوافل
و قرب نوافل آنرا گویند که بنده فاعل شود و حق آله
طریق مشغولی انست که سالک سمیع است بسمع
حق سالک بصیر است به بصیر حق سالک علیم است
بعلم حق سالک کلیم است بکلام حق سالک حی
است بحیات حق سالک مرید است به ارادهٔ حق سالک
قدیر است بقدرت حق سالک حاضر است بحضور حق
سالک ناظر است بنظر حق سالک شاهد است بشهود
حق سالک موجود است بوجود حق حدیث قدسی
لایزال عبدی ان یتقرب الی بالنوافل حتی احببته
فاذا احببت کنت له سمعا الذی یسمع و کنت له

لسانا لی ینطق وکنت له یدا لی یبطش وکنت له رجلا
لی وکل ذالک اظهرت تقسیم لاهو الا انا والا انا
غیری متصف اند بصفت چهارم سه قرب فرایض و قرب
نوافل آنرا گویند که در هر سه قرب روی باقی ست
باقی و در قرب چهارم یکانگی سا قی ست یعنی حق
علیم ست بعلم حق خود و حق سمیع ست بسمع خود حق
بصیر ست به بصیر خود حق کلیم ست بکلام خود حق حی
بحیات خود حق مرید ست باراده خود حق قدیر ست
بقدرت خود حق حاضر ست بحضور خود حق ناظر ست بنظر
خود حق شاهد ست بشهود خود حق موجود ست بوجود خود یعنی
المعاینة رویة الله بلا حجاب عین بعین معاینه
ومشاهده دوست بدوست نماید والسلام بحث تمام
مرید را در طلب از الهی صدق و خدمت مرشد یعنی
هر چیکه ارشاد مرشد شود عمل باید نمود این را حدیث
مسلکو بیند چنانچه در رساله دیگر مفصل نوشته شد یا علیم

بسم الله الرحمن الرحیم بنز رخ قلب که بدرافت کاسه بوشیده بر شکل
واجب لله فرض



دل است بهلو دار دسفت بیرده داز دجانب راست لشکر
رحمانی ست وجانب چپ لشکر شیطانی ست و هر بهلو
گوهر دارد گوهر اول ذکر ست گوهر دوم عشق ست گوهر سیوم

محبت است گوهر چهارم سر است گوهر پنجم روح است گوهر ششم
معرفت است گوهر هفتم خفی است و دل را بوس نسبت گنج خوانند
و خناس موکل این گنج است هر دو سوراخ دل فرو گرفته بمثل
عنکبوت گشته پرده فرو هشته قرارگاه خود ساخته و صورت
خناس مثل اژدها است و خرطوم دارد و هر خرطوم ظاهری
دارد هر گاه مرید طعام نا وجه حرام خورد آن خناس از آن
قوت می یابد و خرطوم زهر آلوده بر گرد دل میگرداند و آن
در دل اثر کند و از آن سیاه دلی پیدا آید پس اتفاقا سالک
چون بذکر جلی و خفی مشغول شود آن ضعیف ناتوان و لجی
قوت میگردد و آن گوهرها که مذکور شد بوصف خود باز آید
و از کمین بدر باز آیند و خلاصی یابند و گوهر ذکر آن است که از کل
وجود موجود منفرد گرداند چنانکه انا معک اذ دعوتنی
حاصل آید باش ذاکر مدام از تفرقه دور بشوی
تا بذکر ظاهر مغرور بعد از آن گوهر وصف عشق ظاهر گردد
و آن بمثابه شوق و اشتیاق دارد و حیرانی باشد خوار است
بعد

نا خواست مولا لازم گرد که بر حکم او راضی باشد بهمه حال رضای او
جوید گوهر سیر پیدا آید که از ذات موهبت بنده را آگاهی
دهد بعد از آن وصف گوهر روح پیدا آید هر چه بیند از خدا بیند و هر چه
شنود از خدا شنود و هر چه گوید از حق گوید و هر چه خورد حلال خورد
بعد از آن وصف گوهر فقر ظاهر شود که مستغنی باشد از همه حقی
از حق هم چرا نخواهد این مقام رضا و تسلیم محو اند اذا تم
الفقر فهو الله جلوه و حدیث یعنی چون صفت فقر شود
بصفت غنائی آید وهو الغنی الحمید وانتم
الفقراء درست شود و از سر لی سمیع ولی
بصیر ولی ینطق ولی یبطش ولی یمشی ظاهر گردد
چون در این منزل رسد از خود خود فارغ آید و دیگر دل
نه پیر کاله گوشت است بلکه دل گوهر است و اصل گوهر نور است
آن نور خدائی عز و جل کما قال الله تعالی الله نور
السموات والارض ای نورها و هادی در خبر است
انا من نور الله والمومنون من نوری مراد نور از

روشن نیست ای عزیز الله تعالی بارادت و مشیت خود بوحدانیت خود
اعتکار اکنند نواله غالب و الله اعلم بالصواب در فضیلت پیری و
مریدی گویند بدانکه مرید را باید که بارادت خود خواهنده الله است
قال الله تعالی ان یردن الرحمن بضر
فلا کاشف له الا هو یعنی اگر خواهی خدا یرا برای
کشف مضرت نفع و مالی را نخواه که کس نگشاید مر او را مگر
الا الله زیرا که شیخ ماذون ارادت این راه موصل است
بواسطه اذن الله کالنبی والنبی و اعیانی الی الله باذنه
سراجا منیرا کما قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم یا عبدی مریدی
وارید کم لم یکن الا ما ارید پس بدان تا که بنده را خدا نخواهد بنده
خدا را کی تواند خواست پس خواست خواست اوست بنده از اوست
تاثیر خواست اوست پس اول او مرید بنده شد آنگاه بنده
مراد الله شود حقیقت این باشد تا چون نور ارادت الله در
باطن بنده مشعشع شود ارادت شیخ ماذون او را باختیار
خود مرید گردد و بحکم پیر باحکام طریقت مشغول شود اینچنین کس
ر

را مرید خوانند این چنین مرید را مراد الله گویند زیرا که مع الله
است کما قال الله تعالی ان الله مع الذین اتقوا والذین هم
محسنون مرید طالب است کما قال الله تعالی من کان لله
کان الله له و پس مرید آنگاه شود که از مراد خود بیزار آید و دیگر
مراد نخواهد قال النبی صلی الله علیه و آله ذر الناس خایف واتخذ
الله صاحبا که مرید باز آمدن از مراد خود این است که دست تصرف
از رعونت دل و نفس و میل مال خود بدارد و خود را تصرف پیر بگذارد
لان المرید مرید المراد ولیس المرید نفسه و مراد همه مرید خود را
هیچ نه بیند از دست پیر اشد حال بکبر و اند تحکم شیخ طریقت
راهی بسیار و فقر لفقیر بر آید ابحلیس مع حس الدرات خود بشند
و انجلس کسی امر بو صادق داشند شیخ الشیوخ جنید بغدادی
در کس روحه منیر نابد شعر الراس للمرید حجاب فی حلقه بالارادة
صواب اگر به آب ارادت براوری علی همه کدورة دلها صفا
توانی کرد ولیکن این صفت زهروان چالاک است تو نازنین
جهانی کجا توانی کرد رسول علیه السلام میفرماید الدنیا حرام علی

اهل الاخرت والاخره حرام علی اهل الدنیا وهما حرامان علی
اهل الله خدای تعالی در کلام مجید خود میفرماید منهم ظالم لنفسه وفیهم
ظالم لنفسه هم اهل الدنیا ومنهم مقتصد هم اهل العقبی ومنهم
سابق بالخیرات هم اهل المولی و باز ائمه طریقه میفرمایند
که ظالم اهل نفوس است سفلی وظلمانی ومقتصد اهل قلوب
است علوی ونورانی وسابق اهل است قدسی وروحانی و باز
ائمه الحقیقه ظالم ناسوتی است ومقتصد ملکوتی است
وسابق لاهوتی است ودر نسخه که اهل الله گویند بدانکه اهل الله
مراد الله است چون مرید ارادت فانی شود ومختار گردد که قوم
از فنا بیرون برد تا بشیر بقاء الله سرای باطن لقاالله باقی بماند
صفات ادمی بقاء یافت از زبان شریعت بالله فوق ایدیهم
کما قال النبی صلی الله علیه واله ما یدوم الا الله والعمل الصالح
الکس را اهل گویند

بده صلوه العشق که عشق الله در قلب پیدا آید وجلال ونور بظهور رسد الله
بسم الله الرحمن الرحیم نویت ان اصلی لله تعالی رکعتین صلواه
العشق متوجها الی جهة الکعبه الشریفه الله اکبر اعوذ خوانده حبس
کند و اندرون قلب الله هو طاق گوید بر قدر که خواند بنجاه صورت حبس ٢
باکرد بعده سوره فاتحه یکبار و سوره اخلاص است و بنجبار بخواند
و بموجب در قوم الصدر حبس ٣ بار بکند بعد رکوع کرده بعد تسبیح حبس ٣
بار که بالا مذکور بکند بعده قیام کند بعد سمع الله لمن حمده حبس ٣
بار که اول تحریر یافت بکند بعده سجده کند بعد تسبیح حبس یکبار که
بیش ازین قلم شد بکند بعده جلسه کند و حبس یکبار که ابتدا ذکر شده
بکند بعده سجده کند بعد تسبیح حبس یکبار موافق ترتیب بکند هم چنین
ترتیب دو رکعت نماز بعد دعا که خلق جفته باشد واحضور القلب
بخواند تمت بسم الله الرحمن الرحیم طریق ذکر جهر و نفی اثبات
بعد نماز تهجد مستقبل قبله معبود بنشیند لا اله الا الله محمد رسول الله
٣ بار بخواند وچشم بسته در حجره تاریک لا اله الا الله دو صد مرتبه
گوید بعد هر یازده محمد رسول الله گوید بدین صورت متعین کند متعلق
بعده لا اله الا الله محمد رسول الله ٣ بار گوید و اشهد ان لا اله یکبار

بنجبار کند و در هر حبس ٢
الله هو طاق گوید یا ازده
یا الفده یا بیست و یک یا
بیست و هفت بحسب قدرت

الا الله و شهادت محمد رسول الله و اثبات چهار صد بار خواند
یعنی الا الله که بالا ذکر شد بالحان باید خواند بعد یک
ضربی الا الله صد بار خوانند و تمام کلمه سه بار و شهادت
یکبار بعده اسم ذات الله هو ششصد بار گوید و کلمه یک ضربی
صد بار یعنی الا الله و کلمه سه بار و شهادت یک مرتبه بعده
مراقبه شود و نفس از بینی راست الله کشد و قدری تقلب
مخاطب شده زبان دل الله الله گوید تا که حرکت قلبیه بر گوشش
ظاهر گردد ابتدا اینچ کند و هر روز ترقی دهد هر قدر که خواهد چنان
دست گیر باید کرد که بعوی الف تا رگ میم شود و قتیکه مکشوف
کند به بینی چپ بلفظ هو گذارد طریق سلطان الاذکار
به قوت سرش نشنید و بانگشتان هر دو گوش و چشم و الف
و صاد لبسته از بینی راست الله کشیده بالای دماغ رساند
بعده نود و نه اسمای مبارک جناب باری از هیچ شروع نموده
بهار سازد که کامل سه کرت یا پنج کرت یا هفت کرت یا یازده
کرت بخواند بر تصور دماغ چون وا کند به بلفظ هو یاد کرد

وظیفه

و وظیفه یومیه بلا ناغه باید خواند در میان سنت و فرض فجر رو بقبله
نشیند و یازده کرت درود شریف بخواند اول و یازده آخر و سوره
فاتحه چهل و یکبار بالتسمیه و آمین و میم رحیم به لام الف و لام
الحمد ضم یعنی بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله این عمل برای حشمت
اکثر فرموده اند شرکت اربعین که اکل حلال و صدق مقال و خادم مطهر
معین و حجره مصفا و در غله یک جبز نخورد و با ترک جلالی و جمالی با جوم
و غسل ظاهر و تعلین وقت خواندن اگر بروز بخواند بوقت ظهر باید
خواند و اگر شب بخواند بعد تهجد بخواند وقت نزول بخواند و هم نزول
نه باشد و دیگر بی قید بخواند حد بند دکه از حجره بروم زیاده نه یا از جای
فلان زیاده نخواهم رفت یا نصف بلده یا تمام بلده اولی است که با قید
باشد و در بی قید ترک جمالی کند و قبل از شروع عمل مندل حصار بکند
سوره لایلاف سه بار خوانده بر هر دو انگشت شهادت ففف کند و اطراف
مندل بکشد که نقش بر آید بعده مشغول گردد و آیه کریمه بنیت بسم الله
الرحمن الرحیم لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
دیگر ورد شب بعد عشا قبل از وتر بنشیند رو بقبله اول آخر یازده مرتبه

۲ ونیک طول آن ... [illegible]
دراز کرده نوشته خوابید

درود شریف بخوانند و بسم الله الرحمن الرحیم هفصد مرتبه بخوانند
بعد انچه بر سر علم یا دستار باشد بدست از فرق برآورده طرف زانوی
راست بدارد و بعده بر خیزد و یک هزار و یکصد کرت یا رب بخوانند بعد
سجده بر خیزد از دست و درود شریف خوانده بر هر دو دست نفف کرده
سه بار بر تمام بدن مبارک بمالد و بر هر دو دست بطریق التجا و دعا ادا کرده
سجده کند و بیست و یکبار یا وهاب بخوانند و در این عمل نیت حصول دارین
باشد یا رب بخوانند برای دین یا رب و برای دنیا و مقهور اعدا
خواه خفی یا جلی یا رب تمت اجازت ذکر و شغل و ورد و غیره که
مرقوم کرده به طریقه پیران چشت از بهادر علیشاه حسب سجاده نشین
درگاه حضرت سید بهیکه قدس سرها در نواح کرنال در موضع بهکهر در آن
تشریف میدارند به فقیر حقیر سید عزیز بادشاه قادری رحمت فرمودند و مایقفی
ارشاد شد لسید عزیز بادشاه قادری عن بهادر علیشاه وعن شاه نور علی
رحمة الله علیه وعن شاه محمد عمر چشتی رحمة الله علیه وعن خواجه عبد الله
حاجی چشتی رحمة الله علیه وعن میر محمد سعید عرف میران سید بهیکه قدس سره النور
الهی بحرمت بزرگان این فقیر را کامیاب دارین رسان بگردان آمین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وآله واصحابه
ومن تبعهم اجمعین الی یوم الدین اهل طریقت بدانند قبل از مشغولی ۳
روز روزه دارند روز اول باستغفار از جمیع ذنوب مشغول شوند استغفر الله
من جمیع ما کره الله قولاً او فعلاً و حاضراً و ناظراً اللهم اغفرلی وتب علی انک
انت التواب الرحیم روز دویم بکلمه تمجید سبحان الله والحمد لله
ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم اشتغال
نمایند روز سویم بکلمه شهادت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
واشهد ان محمداً عبده ورسوله وکلمه توحید لا اله الا الله وحده لا
شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر وکلمه استعاذه اللهم انی
اعوذ بک من ان اشرک بک شیئاً وانا اعلم به واستغفرک لما لا اعلم به

هر یکسر را با یکبار مشغولی نماید بعده در بالا سر اخر کلمه طیبه بدل کوبد
تا وقت عصر بعده دل را از غیر حق تعالی خالی نموده بسوی باطن مرشد متوجه
باشد یعنی خطرات ماسوی الله از دل دور بالکل کند تا فیض مرشد او را حاصل
گردد و مرشد والی باید روز سوم بین المغرب والعشاء و بعد از نماز خط برزخ
صغرا و کبره بکلمه تمجید و درود چنانچه روشن است مشغولی فرماید
اول لا معبود الا الله دوم لا مقصود الا الله تا توحید ایمانی و توحید
علمی و توحید حالی و توحید الهی حاصل گردد و در وقتی که بلا معبود الا الله
مشغول شود از معبودات باطله جمله بالکل پاک شد و آن در حق مبتدی
سوم خبر است دنیا و خلق و هوای نفس یعنی التفات نمیکنم و فرمان بردار
نمی شوم مگر الله سبحانه را و از امور دنیاوی هیچ خبر را منقاد
نیستم و در وقت خطره از امور دنیا چیزی در بنیاید دفع کنند و خلق
را شریک در عمل نیارد یعنی خطره ریا و سمعت را در عمل راه ندهد اگر جاه
وقت عمل مخلوقی بگذرد او به بیند یا بشنود همون معبود نشد نه حق تعالی
و هوای نفس را از معبود بت برارد یعنی در هرچه خواهش نفس است از جاه
و عزت و خودنمائی و عجب و کبر بلکه جمیع لذات نفسانی را از دل حلقه

دور کنند

دور کنند و هیچ خطره را از خطرات بوجه من الوجوه در باطن جا کردن ندهد
مگر خطره را بسوی حق سبحانه تعالی که باشد تا از آن عبادت ماسوی الله
بکلی فارغ گردد هرچه هر که در خطره از خواطر یا بینکا شده است همون در حقیقت
معبود او است چنانچه بزرگان فرموده اند ما شغلک عن الله فهو صنمک
هرچه در بند آنی بنده آنی و از حدیث صحیح نیز وارد است قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم تعس عبد الدینار و تعس عبد الدرهم عبد الخمیصة اذ
اعطی رضی و ان لم یعط سخط بلکه از نص قران نیز معلوم می شود افرایت
من اتخذ الهه هواه و علامت صحت مشغولی اول الست را توحید
افعالی ثابت است یعنی تفرد با وصاف الوهیت متیقن گردد چنانکه اصل
کشف حاصل عشقی فرماید که خالق همه افعال جمیع عبادت حق تعالی
است هیچ اختیار را انجام فعلی مر هیچ مخلوقی را نیست چنانچه ایه کریمه
و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله و
تعالی عما یشرکون. اثبات اختیار مر غیر حق شرک خفی فرماید نعوذ بالله
منها خود را یا مر غیر را اختیار تصور کند خود را مشرک داند شرک خفی و هر گاه
که توحید اوصاف الهیه متیقن شد مسلم واند وقتی که این قدر باشد لا معبود

الا الله تمام گردد بعده در لا مقصود الا الله لا محبوب الا الله
لا معشوق الا الله قدم نهد درین وقت هیچ مقصود را در باطن
خود جا نهد سیم خبر نیست اول بهشت وما فیها من الحور
والقصور دویم مقامات کشفی که اولیا را می شود از مشغول
مثل کشف قبور یا کشف قلوب یا کشف بلاد وغیرها از کشوف تسع
می باید که هیچ مقصود نباشد مگر کشف ذاتی که عبارت از توحید
خاصست وان در عرف صوفیه فنا فی الله را گویند و هر مطلب دیگر
که بخاطر اید منفی سازد بیت درین منزل بود کشف و کرامت ن ولی باید
گذشتن زان مقامات سیوم انکه تجلیات و کرامات قربی که اولیا را می شود
یعنی مرتبه ولایت و قطبیت و غوثیت و غیر ذالک نیز مقصود نباشد بجز وصال
حق که عبارت از حضور خاص معرفت است که ان توحید حالیست می باید که هیچ
مطلب و مقصد منظور نباشد با آن حیثیت که بوجود ان حضور خوش وقت گردد
واگر دمی از حضور حق تعالی غافل شود ماتم برخود انگارد و چنین طالب
این باشد قطع یا رب بنوالخ من گدا میطلبم ما افزون ز زر و ز پادشا میطلبم ما

هر کس ز در تو حاجت میطلبد ما من آمده ام از تو ترا میطلبم ما و علامت صحت
این مشغولی آنست که محبت حق سبحانه تعالی بر دل او غالب گردد چنانکه طرفة
العین از و غافل نشود بی اختیار سببی کر حالتی چنان گردد که گفته‌اند بیت
از بس که خیالت بنظر میدارم ما در هر چه نظر کنم توئی پندارم ما و این مقام
تلوین است حال و صعقو و فریاد ازینجا عاشقان را روی میدهد قطع
اول گفتم ای همه چیز آگاه ما از دنیا و آخرت چه داری دل خواه ما دل گفت بر دگر
شرک ظلمی است عظیم ما الله الله و لا سواه الله الله ما بعد ازین ترقی
کند چنانچه مطلب مخلص رضای حق باشد چنانچه بزرگی گفت رباعی معشوق
ار باشد بکام ما دعا گوی من ما گفتا که نه بعاشق لایق من ما وصلست رهین کام
تو ار رهیست ما تو عاشق کام خویش نه عاشق من ما و در هر فعل و حرکت و سکنت
طلب رضای او کند تا جمله افعال و احکام الهی را در جمیع تقدیرات حق که بر نفس او یا بر
عالم میرود هیچ اعتراض بوجه من الوجوه راه نیابد بلکه هر چیز واقع شود از
محبوب شود عین مطلب انگار حقیقة المحبة ان تهبت کلک لمن احببت
ایجاد است که در هر وقتی که مرض با خلاق حق نفس چیزی ظاهر شود چون مطلب
محبوب است محظوظ و خوش وقت گردد نتیجه این ذکر توحید علمی است که از

علم الیقین حاصل کرد و آن آنست که از کمال یقین بداند که موجود حقیقی و مؤثر
مطلق نیست الا خداوند جل جلاله و جمله ذرات اولست و جمله صفات پرتو صفات
اوست و جمله افعال اولست این را بعلم الیقین بداند و این مرتبه از اوایل مراتب
توحید اهل خصوصست بعده مرشد او را لا فاعل فی الوجود الا الله فرماید
یعنی لا تتحرک ذرة الا باذن الله لا محرک و لا مسکن فی الموجودات
الا الله و لا حول و لا قوة الا بالله یعنی لا حول عن شیء و لا
قوة علی فعل شیء الا الله تا مرتبه عامل شود که این معنی در دل قرار یابد چون
ازین فارغ شود جمیع اسماء حسنی مثل لا نافع و لا ضار و لا معطی و لا مانع
فی الوجود الا الله تا نود و نه نام تمام شود مشغول نماید بعده یعنی نود و نه نام
را مرشد فرماید که در موجودات مشاهده نماید مثلاً هر که منع بیند مانع او را داند
و یا عطا بیند معطی او را شناسد و نفع و ضر و حرکت و سکنت بالکل او را بلا واسطه
بعد از بی واسطه از و شناسد تا اندک هیچ فعل از هیچ موجود مثل تأثیرات جمادی یا
نباتی یا حیوانی یا انسانی از ایشان نداند بلکه از حق داند که همه [illegible] گونا گون شده در مظاهر
مختلف اطوار گونا گون می نماید بیت آن پادشاه اعظم در بسته بود محکم ما
پوشیده دلق آدم ناگه ز در در آمد ما و این جا سالک را مدح و ذم مساوی گردد
بلکه از ذم بیشتر محظوظ شود و یکه عبارت از حمد و فتوت نعم داند بیت

سنگی که زدی

سنگی که زدی بر سر من بی جهتی نیست ما لیلی بتکلف شکند کاسه مجنون ما در اینجا
خاک عبارت از دولت دنیاوی و صحبت بزن و حظ نفس است مصیبت انکار [illegible]
در حدیث صحیح است لیس بمؤمن مستکمل الایمان من لم یعد البلاء نعمة و الرخاء
مصیبة تا یعنی لا حول و لا قوة الا الله و لا یتحرک ذرة الا باذن الله در کائنات مشاهده
نماید لا موجود الا الله اینجا درست کرد ان شاء الله تعالی تجلی فنای افعالی روی
خواهد نمود که هر فعل بی واسطه از حق خواهد دید یعنی الیقین و علامت قرار
تصور مذکور آنست که جمیع موجودات یعنی جماد و نبات و حیوان و انسان
هر حرکت و سکنت و فعل که مشهود آید فعل و تصرف حق سبحانه تعالی بیند بی واسطه
معاینه اسماء افعالی حق سبحانه در هر ذره از ذرات موجودات کند و بداند همه
علویات و سفلیات متحرک بحرکت فیض الهی هستند و الله سبحانه قیوم
فعل
همه است که همه با او قایم اند و چون بنور سالک فعل محبوب غایت بود لاجرم در هر
فعل محبوب مشاهده خواهد کرد و در این وقت لذت از هر فعل جهان دیگر [illegible] فعل
معشوق ظاهری می آید پس بالغرض و التقدیر اگر دشنام دهد داند از محبوب
با این روشن محب خود را سرافرازی نماید و هیچ وقت در هیچ فعل ظاهری و باطنی
از افعال محبوب غافل نشود و منتظر باشد که محبوب عجب خورد در افعال

موجودات چه سلوک کنند هیچ وجه بر هیچ فعل اعتراض نکنند مگر در محلی که مخالف شرع باشد نام محجوب اعتراض کند معاذ الله در خلاف طبع خود اگر اعتراض کند وقت از دست البته میرود تجربه کرده شده است او درین مقام وجود موحد در مشاهده جمال واحد حقیقی چنان مستغرق عین جمع گردد که جز ذات وصفات و افعال واحد حقیقی بچشم باطن چیزی دیگر نه بیند بعده در تحت تجلی افعال باین چهار اسم مشغولی نماید لا اول الا الله لا اخر الا الله لا ظاهر الا الله لا باطن الا الله تا بنظر تحقیقی بیا بد بیت حق جان جهان است و جهان جمله بدن ما توحید همین است دگر شیوه و فن ما اینجا توحید افعالی تمام گردد بعده ترقی کنند بخصوص صفات ذاتی یعنی لا حی الا الله و لا علیم الا الله و لا مرید الا الله و لا قدیر الا الله و لا سمیع الا الله و لا بصیر الا الله و لا کلیم الا الله هر یکی از امهات صفات را تا بجدی استعمال کنند که در تمام موجودات حیات حق را و علیم و سمیع و بصیر حق را معاینه کنند و کیفیت تصور انست که بدانند چنانچه افتاب را نوری است مثلا و لله المثل الاعلی همین وضع صفات حق تعالی نیز نوری دارند اول نور حیات الهی مشاهده کنند که در جمیع و یک نور وجود مطلق در بواطن جمیع اشیا ببیند که همه تلبسات از حق و مثالی در شهادتی جاودانم

استیصال اند و او مصور بهم صورت گشته است چون سالک عین اوست داند که من ظاهر بهم مظاهر گشته ام بیت گر من گویم زمن تو ئی مقصودم ما عارف و معروف جمعی یکی است ما مصرع هر کو خود را بشناسد خدا است ۞ باید که اصلا نام و نشان غیر هیچ وجه من الوجود در دل او راه نیابد معاذ الله الکی بیابد بحضور المحجوب النفسة ای اد تحقیق خود کنند تا الطریق شود بعد ما بر وجه عینیت جمیع بود و نه نام را استعمال کنند و درین وقت مرشد او را تصور لا موجود الا الله فرماید که در جمیع موجودات یک وجود مشاهده نماید که قایم بالذات است و جمیع اعیان ثابته قایم بنور اوست بلکه عین نور اوست اعبارت از نور واحد نیست و اعیان صفاتیه از روح و نفس و بدن خود هم قایم بعیان ثابته خود داند و مراد از اعیان ثابته اینجا حصه وجود است که علم باو تعلق گرفته بود و آن من حیث التعلق بالعلم در خارج معدوم است و من حیث التحقق موجود است و همونرا باصطلاح صوفیه محققین سر نیز گویند اینجا ایمعنی تحقیق میگردد بیت در کون و مکان نیست عیان جز یک نور ما ظاهر شده آن نور بانواع ظهور ما حق نور و تنوع ظهور عالم ما توحید همین و دگر اهم و غرور ما اتحاد کرخاصه فقیر شایدکه را ربه لا اله الا الله الوجود الحب القایم بالذات الظاهر بهذا الصفات والاعتبارات یعنی نیست موجودی از موجودات مگر وجود بحت که قایم بذات خود است

وجمیع صفات الهی هست دهشتگانه واعتبارات کبیاے هست دهشتگانه باو قایم

اند واو ظاهر شده است بصورت افراد آنها من الازل الی الابد وهر آن بلباس دیگر خود

را بخود مینماید ودرین کیفیت گوینده حق را دانند ودوئی را هیچ وجه راه نده اینجا

نیز انهمان صفات بروجه عینیت بکار بایدداشت تا توحید حالی روی نماید

که حال توحید وصف لازم ذات موحد گردد در جمیع موجودات واحد حقیقی جدا

بیند که آن واحد خود را بکمال جلا واستجلا مشاهده مینماید که ابی خود را در جمیع

موجودات متصرف یابد بعینیت حاصل الامر چنانچه قطره در دریا گم شود همچنین

عیان ثابته را در بحر وجود مطلق محو یابد وجمیع تصرفات حق تصرف اوست

بیت تو زخود گم شود وصال اینست وبس ما تو مباش اصلا کمال اینست وبس ما

این را گویند از بهر سه قسمت است علمی وعینی وحقیقی وتفصیل بریک از مرشد

محقیقی معلوم کند بعده در نقش اسم ذات مشغول شود چنانچه در خلاو

ملا نقش الله برنگ افتاب یا ماهتاب در دل میکرده باشد ما عینیت که نام خود

را بر دل صنوبری که مظهری از مظاهر دوست نقش میکنند همچنین متصور باشد

تا فانی محض گردد در تصور واقعی بدست آید اگر مقدار است دیقا روی نماید

ازبان الخ

ودعوی انا الحق وسبحانی اتحاد دست میدهد وبتوحید الهی متصف میگردد

چنانچه حق سبحانه تعالی بوحدت خود همیشه موصوف بعود هست همان وحدت

حقیقی سالک نیز متصف میگردد و درینجا سالک بمرتبه جبروت که عبارت از واحدیت

خواهد رسید و در توحید حالی سیر او تا ملکوت است و در توحید علمی بنوز در ناسوت

است بعده تجلیات وحالات روی نماید که گفتن محال است دایم می باید در

فکر بیه ذاتیه مشغول باشد حی وعلیم وقدیر باسه یا بصفات سمیع بصیر علیم

یا بهم الله الله بگوید حاضر ناظر شاهد حق را داند بلکه ناظر ومنظور ظاهر وباطن

واول وآخر او را بیند یا اسمی دیگر که دران خط باید بگوید والیضا یا الله یا حی یا قیوم

بدل بگوید ویا الله یا رحمن یا رحیم بدم بردل تصور کند وتصور هیکل از مرشد معلوم

کند بعده اشتغال دیگر که در عین المعانی وجواهر خمسه است استعمال نماید ووقت حی وجود

مطلق بجمیع اسماء واحدیت تصور کند ووقت قیوم تلبس شئون رحمانی تصور اشیا

بروجه تجدد امثال وقطرار دو بعث بلکه بر دم درین مشاهده باشد ودر یا رحمن بکمال اجلا

تمام مشاهده نماید ودر یا رحیم بکمال استجلا بتمامیه مشاهده غایب تا هیچ وجه از حق

غافل نشود هر چند که اعمال کم بسبب غفلت است میکرده باشد از ینجا که فرمود رجال

لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله سبحان الله چه رسیده است که هیچ کس محو مست

بلکه هیچکس نیست از نامحرم شود فهم سخن فهم بعد تا نچیه و دام این احوال پاس انفاس بطریق
که بزرگان فرموده اند عامل شود اول قبل از بیان طریق آن چیند ذکر از جواهر خمسه
این فقیر عمل آن بسیار کرده مذکور می نماید بعد از آن طریق پاس انفاس که شغل معمول
خود از کتاب مذکور که تصنیف حضرت صاحب عامل شده است در نظم آن آورده رساله
فتح الطریق تمام مینماید انشاء الله تعالی العزیز وحده طریق ذکر جهر اینست اذکار نفی
و اثبات وقتی که سالک خواهد بذکر لا اله الا الله مشغول گردد باید که مربع بنشیند
و بند کیماس حیب را بر انگشت پای راست محکم گیرد و هر دو دست را بر هر دو
زانو نهد و انگشتان هر دو دست را گشاده دارد تا نفس لفظ الله بند آید بعده بزانوی
چپ برده بجدی نکون شود که لحیه بجضر رسد از انجا لا اله را آغاز کند و سر را بر زانوی راست
آورده در تمام بلند و الت رسانیده تا سر و گردن پشت برابر شود و انگه سر را از کتف راست بجانب
پشت کشد از انجا لا اله را صعود کرده بود همانجا سبلو کند تا های الا الله بهیبت الحال
خود بازآید باز از سر آغاز کند در حال نفی چشم را واز دارد و در حال اثبات ببندد مقدار یک
نفی است همان قدر اثبات است وقتی که لا اله گوید در تصور نفی بطلان غیر حق کند چون
الا الله ضرب کند ثابت سازد وجود حق را که او موجود است بر حق موجودات بحسب قابلیت

ظاهر شده و در هر حی حیات اوست لیکن هر جا موافق قابلیت ظاهر شده و عیان
ثابته جمادی و نباتی و حیوانی و انسانی قبول فیض الهی علی اختلاف المراتب نموده
اند و باعتقاد صوفیه رضی الله عنهم همه موجودات از حیات نصیب دارند لیکن بعضی
جا بصورت طبع بر الله که بحود شعور دارند و بعضی جا شعور بغیر نیز دارند شوره
وضعفا و چون نور حیات الهی در همه موجودات مشاهده نمود نور علم را بهمان نوع
تصور نماید که یک علم الهی است که در جمیع موجودات ساری است و همه موجودات و همه
موجودات باز علم عالمند بحسب قابلیت مختلف چنانکه در حیات دانسته شد و وقتی که
یقین شد که جزا و عالم نیست در اراده همچنین تصور کند که یک اراده الهی جمیع مو
جودات مرید هستند اگر کسی گوید چون همه جا مرید اوست پس اراده مختلف از ام او
چرا میشود در مخلوقات جواب گفته اند که در اراده بیواسطه او اصلا او جه من الوجوه تخلف
نیست ابا در اراده او که بواسطه موجودات است مطابق بواسطه او بظهور می آید که عادة
الهی چنان جاری شده و حکمت الهی موافق تقدیر او بمقتضای اسمای الهی چنین
تقاضا نموده است که بر اراده مرتب نشود در تحقیق این در کلام صوفیه بسیار است و
همچنین در باقی صفات هر صفت را علاحده علاحده نور تصور نموده متصور باشد
تا جمیع موجودات این صفات مشاهده نماید و این مشاهده را ابا که مشاهده ///
افعال را نیز ... گفته اند علم التعین یعنی بدانند که هر فعل و صفت با التعین

که بچشم دل نور حق که یعنی بدانند که هر فعل و صفت را الیقین از او است بوجهی که هیچ د
چون شبه نشود دوم مرتبه دوم عین الیقین که بچشم دل نور حق که مظاهر جمله بس کاینات
شده است منظور شود چنانکه گویا بچشم ظاهری کسی را مشاهده میکند و سیوم حق الیقین
که [struck out] که متصف شود که گاه گاهی خود را اگر نور خاص حق است از بصورت
نفس ناطقه ظاهر شده می بیند که عین نور مطلق است در هم افعال فعل خود داند یعنی
انکه خود و علم حق است پس فعل حق فعل او است و فعل او فعل حق است در وقت علم
الیقین قرب نوافل متحقق گردد و در وقت حق الیقین قرب فرایض متحقق میشود قرب
نوافل انکه بنده بسبب اوصاف حق متصرف است و قرب فرایض انکه حق بالته بنده فاعل
است اینجا نام رسالک متخلق میشود تخلق باخلاق الله یعنی اتصال باوصاف او
تحقق گردد و درین وقت موحد را وجود او در نظر نیاید تا غایتی که این توحید را اینکه صفت واحد
بیند و این دیو نیز از هم صفت او داند و هستی خود را که موهوم بود در نور ذات حق مطلق
مستغرق و محو بیند و یک بر حق چون ذکر با این فکر قرار گرفت نفی کند وجود اعیان را و اثبات
سازد عین حق را که جز او موجود نیست چون فکر قرار گرد سالک از خود صار العبد
فانیا والحق باقیا یعنی چون رحمه حضرت صاحب نمی الا الله و ابدالهم [illegible] هوت میفرمودند
که ضرب لا السینه بر لیده دیگر باید دانست که دل و جود در کون [illegible] نه است جسب ذکر و انواع ضرب است

میشود

میشود چنانکه مکرر حضرت صاحب میفرمودند و به تجربه معلوم شده است پس باید که بانواع
ذکر مداومت نماید حضرت صاحب هر شب هر روز در جوانی سه بار ضرب لا اله الا الله میزدند
اکثر در چهار ضربی بودند فقیر نیز سه هزار بعضی اوقات زده است حاصل الامر در باطن دل
صنوبری بخاریست که جریان دارد در تمام تن آن از النفس حیوانی گویند و در آن بر نور روح
الطلف که عبارت لمعه از لمعات روح اعظم است منعکس شده مثل انعکاس افتاب
در مهتاب که سبب آن خواص انسان ظاهر میشود و آن لمعه فی الحقیقت مظهر مجموع اسمای الهی
است که اعیان ثابته آن متشخص است اورا سر سیر گویند و در آن سر متجلی ذات حق سبحانه
تعالی کما فی الحدیث النبوی اورده المشایخ رضوان الله **بیت** تو بر سرم رسیدی من
رفتم از میان **ما** خود سایه کم شود چو رسد بسر افتاب **ما حدیث** فی جسد ابن ادم
لمضغة فی المضغة فؤاد فی الفؤاد ضمیر و فی الضمیر سر و فی السر انا الحدیث باید که سعی نماید
تا آن سر ظاهر گردد و عینیت خود بان بیابد اگر دماغ وفا کند [illegible] جهر ذکر شود و گرنه بحبس دم
خفیه عمل نماید که بهتر از ذکر طالب خدا را عملی نیست کما قال الله تعالی ولذکر الله
اکبر اجماع مشایخ رضوان الله برین واقع است من لم یصدق جربه والیه التوفیق **طریق**
ذکر سه ضربی [illegible] **در بابو** حلقه معهود نکبیر ارد لا اله بطریق سابق الصرام رسانیده
ضرب بزانوی چپ وضرب بزانوی راست وضرب میان دو زانو الا الله گویان کنند باز

از انجا بطریق جملۂ سه کوب بحبس دم الا الله گویان که در جوف زند باز از سر اغاز
کند فایده بسیار است اعمال ظاهر خواهد شد **طریق ذکر چهار ضربی** در باید جلسۂ معهود دو در
بطاقه مذکور نگاهدارد و ضربی بر زانوی چپ و ضربی بر زانوی راست و ضربی در میان دو
زانو ضربی برابر ناف الا الله گویان زند اول ضرب بردل لا اله الا الله کند
و دیگر ضربها الا الله الا الله بیانی گوید کذا فی الجواهر خمسه و حضرت الشان اکثر
بعد از چهار ضرب اعمال لا اله الا الله را فرموده اند فایده از عمل روشن خواهد شد **طریق
ذکر چهار ضربی نقشبندیه** در باید جلسۂ معهود نگاهدارد لا را از میان دو زانو بر
ارد الا را بر کتف راست ضربی کند باز ها را بکتف چپ ضرب کند الا الله را بغیر هی در میان
خود ضرب کند باز هو را بطرف پشت خم خورده ضرب کند باین طریق تمام کلمه را بچهار
جا رساند **طریق ذکر پنج ضربی** در باید جلسۂ معهود نگاهدارد از کتف چپ لا اله
اغاز کند بکتف راست الفرام رساند متصلا لحیه برا استخوان کتف داشته الا الله
گویان یکضرب دهد باز سر را بجانب پشت گردانیده بر کتف چپ اورده یکضرب بهمان
طریق دهد باز سر را پس پشت اورده لحیه در استخوان اخولجه داشته یکضرب زند
باز هر دو کتف برابر هر دو گوش اورده یکضرب در جوف دهد و مقداری هر دو سرین از

زمین بر آورده ضرب پنجم باتمام رساند ولی حبس دم اخر طست بار از سر اغاز کند ثمره بیشت از عمل مکشوف
خواهد شد **طریق ذکر شش ضربی** در باید جلسۂ معهود نگاهدارد لا اله از ارنج چپ اغاز کند بکتف راست
الفرام رساند از انجا گردن پشت گردانیده و سر را برابر بازوی چپ دراز کرده بدی رفیق الا الله گویان ضرب
دهد همچنین یکضرب بر بازوی راست و ضربی در میان دو زانو باز از انجا بطریق جملۂ برابر
سه ضرب در جوف الا الله الا الله گویان دهد بدی رفیق و انرا بدرا آوردن نه نهد درین ذکر
رعایت دم رفیق واجب است بار از سر اغاز کند فایده بسیار دارد بعد از عمل حقیقت ظاهر شود
طریق ذکر ضرب لا اینتناهی در باید جلسه و دور معهود نگاهدارد لا اله را مجمل خود رساند از انجا
بر اورده بطرف اسمان دهد ضرب در جوف دهد باز ضربی بر سر زانو چپ بطرف زمین نگریسته دهد بشتر
ضربها را همچنین بیانی بفرق در انگشت یا چهار انگشت از زانو چپ ضرب کنان بزانوی راست رسد
از زانوی راست برابر رخ و کتف راست رسانیده و بر صدر گذشته و بر کتف و ارنج چپ آمده بر زانوی
چپ رسد انجا سه ضرب متصل دهد باز از انجا چنانکه امده بجا همچنان ضرب کنان تا بزانوی
چپ رسد باز سه ضرب متصل انجا دهد باز از زانوی چپ ضرب کنان میان دو زانو
رسد و از میان دو زانو ضرب کنان بناف گذشته بر صدر رسد بعده چشم بسته نور در عرش
ضرب با ملاحظه نور در تمام در جوف دهد باز از سر اغاز کند مشغولی این ذکر کشف علوی و سفلی
روی نماید سیر لا اینتناهی دست دهد و تصور نگر نشین طرف اسمان و زمین و هو الذی فی
السماء اله و فی الارض اله معلول کند تا ذوق و شوق روی نماید **اذکار اثبات مجردی**

طریق یک ضرب اثبات دریابد الا الله گویا بزانوی چپ ضرب دهد متصل تکرار ما یکم فوت باشد تفکر اثبات حق مشغول شود طریق سه ضربی سه گوبت طلار یابد ضربی بزانوی چپ و گوپی در خود و ضرباید در زانوی راست و کیپی در خود ضربی در میان دو زانو و گویی الا الله گردان بیالی زند اصلا انفصال نه بزند ذوق و شوق حاصل شود اذکار اسم ذات طریق یکضربی مجرد شده دریابد حلسه معهود نگاهدارد سر را بکتف راست بکرد اشاره الله گویان بر پهلوی چپ ضرب کند استخوان ضم شود وان الله خلق ادم علی صورته متصور باشد طریق ذکر یکضربیا بقبض بطن دریابد حلسه معهود نگاهدارد و دست بر سر دو زان بدارد الله گویان معده را استحکم بالا کشد سر و کمر بلند کند ها گویان زیر ناف سنجی بضرب کند باید یکبار آهسته لفظ الله گوید و یکبار بلند گوید و تکرار الطریق شده هر دو وقت بر سینه ضرب نماید و تصور اسم ظاهر در هنگام بلند گفتن و اسم باطن در آهسته گفتن بحضور قلب نگاهدارد که از خود رود و فانی مطلق شود ظاهر و باطن جز او مشاهده نکرد در طریق ذکر یک ضربی الله هو دریابد حلسه معهود نگاهدارد الله گویان از پهلو فرو دم را با معده بالا کشد سر و کمر بلند کرده هو گویان در خود ضرب کند بیالی بعیرین فقط کند اصلا انقصال نه هر آن ذکر عظیم اثر عمل ظاهر خواهد شد طریق یکضربی یا هو دریابد حلسه معهود نگاهدارد الله گویان بر پهلوی چپ ضرب کند از آنجا هو گویان سر را بکتف راست رساند همچنین بیالی ذکر کند

چون

چون بر پیش قرار کرد او را ادار زفیق بی اختیار بیرون آید کرد دل بی اختیار ذاکر گردد اذکار هو طریق اول است که لفظ الله گویان در میان دو زانو سر رسانیده هو گویان تا ام الدماغ نفس دم رساند با لفظ هو گوید فقط یا هو یا هو گوید پر ۳ طریق مجوز است فایده دارد طریق اول را اسم ذات با گشتن هو بیرون نامد طریق ذکر سه ضربی هو و یک هی دریابد حلسه معهود نگاهدارد و ضربی جانب آسمان سر برده و ضربی جانب زمین سر نگون کرده هو گویان ضرب یکی گویان در خود دهد باز از سر کرد فایده این ذکر از کسب ظاهر خواهد شد

انواع اذکار صفاتی طریق ذکر جبروتی دریابد باید که حلسه معهود نگاهدارد سر را در میان دو زانو برده نزدیک زمین یا واحد گویان ضرب کند و از آنجا سر برآورده یا واحد گویان در خود ضرب کند طریق جلسه برود القاید یا واحد یا واحد بیالی هر یکی ده نوبت که به هفت ضرب در ابتدا یا الله گویان در خود کند یا ذکر کبیر دفایده از عمل روشن خواهد شد این عدد مخصوص تقربی است هر قدر که لذت دهد یا واحد یا واحد گوید چون بشعور آید یا الله چندانکه حضور باشد در خود ضرب کند تصور دریا واحد ظهور هر تیر احد جبروتی در ملکوت و ناسوت مشاهده نماید دریا احد احدیت جامع وحده لاهوت را حاضر باشد و دریا الله مرتبه ذات بحیثیت که ناسوت هست محو شود یا واحد یا احد نیز مجوز است در پیش و وقت لفظ یا الله بمعنی مستجمع جمیع صفات سلبی و ثبوتی تصور کند طریق ذکر ملکوتی دریابد حلسه معهود نگاهدارد ضربی بزانوی چپ باید یا و ضربی به پهلوی راست یا باقی و ضربی بزانوی راست یا نور و ضربی به پهلوی چپ یا شهید گویان کند بعده سر و کمر برداشته یا الله

گویان در خود ضرب زند باز از سر گیرد فایده این ذکر از جمله موکشف خواهد شد و در وقت باید
ظهور عالم ارواح از نور روح اعظم تصور کند در رعیت با باعث عالم اعمال در تخیل آورد که آن
نور بصورت شاه و نفوس ناطقه تجلی کرده است و دریا نور الله نور السموات والارض تصور کرده
ظهور اسماء و صفات انوار شد و دریا بشهید تمام ناسوت را جلوه اسماء و افعال او سبحانه تعالی
مشاهده نماید و بشهید حق را ذات خود را اصلا در میان نه بیند **طریق ذکر کاشف** در باید
که جلس معهود نگاه دارد از زانوی چپ با هو گویان بجانب راست دو سیلو دار از آنجا باز با نفی
هو گویان همانا طریق کرد چون بمحل معهود در رسد باز از آن محل با نفی لا اله گویان سر با نفی
رسانیده الا الله را بر سر زانوی چپ ضرب کند و هو الا الله را دراز کرده سه کوب هو هو
گویان در خود دهد باز از سر گیرد فایده بسیار است این ذکر کشف الهی میسر گردد باید کرد در هو
اول ذات لاهوت و حضرت در ملاحظه آرد و در هوی ثانی اتصاف آن ذات با صفات الهیه
کونی که مرتبه واحدیت است تصور کند و در لا اله جمیع موجودات روحی و مثالی و شهادی منتفی
نموده در سه هو هر یک را ظهور جلوه اسماء و صفات حق سبحانه معاینه کند تخلقا او تحققا
او تحقیقا **طریق ذکر مشاهده** در باید جلس مربع بنشیند و تصور نفی موجودات و اثبات واجب الوجود
جود در حال نفی و اثبات نگاه دارد و از زانوی چپ لا معبود لا مطلوب لا مقصود لا محبوب الا
موجود گویان سر را بکتف راست رسانیده الا الله را در خود ضرب کند و هوی الا الله از تحت ناف

بحدت تا ام الدماغ رساند و بهفت کوب هو گویان در خود دهد باز از سر گیرد کذا فی الجواهر خمسه معبودات
باطل از دل برآرد و در لا معبود و در لا مطلوب طلب جود از غیر حق دور کند و در لا مقصود
قصد بالکل سوی او جل جلاله نموده قصد ما سوی از خاطر مرفوع سازد و در لا
محبوب محبت قلبی او سبحانه تعالی مقرر نماید و از دیگران بر طرف کند بعده در لا موجود و
وجود ما را در نظر نیاورده الا الله گوید که معبود و مطلوب و مقصود و محبوب و
و موجود همو نیست و همه موجودات پرتو نور ظهور اوست **طریق ذکر** اکبر لا اله را
بعده از زانوی چپ آغاز کند تا بکتف راست بتصور شیخ کلمات مذکوره با نصرام رساند
چنانکه گفته شد الا آخره تمام کند باز از سر گیرد در اثنا که معین مشاهده فاینما تولوا فثم
وجه الله روی خواهد نمود و معاینه کل شیء هالک الا وجه الله روی خواهد نمود و معاینه
کل شیء هالک الا وجهه و روح وجه الله او ظاهر گردد ان شاء الله تعالی **طریق ذکر**
اره در باید دو زانو بنشیند و هر دو دست بر دو زانو نهند گویان بر سر ناف ضرب کند و هی گویان دم
از تحت ناف بند کشیده برآورده چنانکه سر کمر و پشت برابر شود باز از سر گیرد چنانکه درود
گاره را بر چوب می کشند تصور کشش اره سازد و بر تخته دل رانند تا هموار گردد و صفای
روی نماید تصور این ذکر را بعضی هو و هی میگویند و بعضی بالله ثم این ذکر لا یعد و لا
یحصی از کسب ظاهر خواهد شد ان شاء الله تعالی **طریق ذکر روح** در باید جلس معهود نگاه دارد با
دو زانو بنشیند هو الاول گویان بر پهلوی راست ضرب هو الآخر بر پهلوی چپ

هو الظاهر هر دو میان دو زانو هو الباطن در خود باز از سر آغاز کند در الذکر [illegible] مواظبت الی

ذکر شهادت از ازل و ابد یک هستی روی خواهد نمود در اول وقت کفتن تعالی وحدت با عام

واحدیت یعنی لاهوت و جبروت تصور کند و در آخر ظهور نفس رحمانی بصورت

ملکوت و ناسوت ملاحظه نماید و در ظاهر ظهور اوصاف الهی در کاینات مشاهده کرده

در باطن بطون ذات در جمیع موجودات بچشم باطن شهود سازد و خود را و عالم را

در تجرد ذات مخفی و باطل ساخته محو و نفی نماید **طریق ذکر سه** در باید جلسه معهود نگاه دارد

یا شاهد کویان بهاف ضرب کند و یا شهید کویان در خود در حاله یا [illegible] یا شاهد کفتن چشم

وا زدارد و تصور کند که عبادت و صفات خود و وقت یا شهید کفتن چشم به بندد

و فکر کند آن غیب است بنام خود بهمین طریق و تصور بسیاری مواظبت نماید تا در لفظ شاهد

سالک بخود شود و در شهید شهود حق دانسته جمیع اوصاف و افعال بلکه ذات او را

مشاهده نماید بحول مشاهده است چون مشهود بالفظ شاهد بمعنی مشهود سالک مر افعال و

اوصاف الهی را در خود ملاحظه کند و لفظ شهید بمعنی المشهودیت حق تعالی

کشف

خود را در مقیدات حاضر باشد **طریق ذکر** اورد و هر دو باید جلسه معهود نگاه دارد جانب

راست دوی اورده ها کویه بجانب چپ هو کویه و سر نکون کرده در خود هی کوید بسیار بکند

ذکر کند که خاص دین عمل و قطب ربانی غوث الصمدانی سید محی الدین عبد القادر

جیلانی رحمة الله علیه است کذا فی الجواهر خمسه تصور در ها لا اله کند و در هو الا

الله کند و در هی محمد الرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با آهسته کلمات کوید و بر

ها و هو و هی ضرب کند بیان این ذکر کاتب در فتوح الغیب در [illegible] حبس دم کرده بود عمل

نماند **طریق ذکر ضرب الف** در باید جلسه معهود نگاه دارد و در سر نکون کرده حق کویان بسالد

تحت ناف بسختی دم بر آورده بر الف بر الله متصلا اینجا حق کویان در خود ضرب کند باز از

سر گیرد بسیاری برین سند مواظبت کند در اندک مدت ذوق و شوق روی نماید سند کذا فی الجواهر

الخمسه در نقطه اول حق مطلق قبل از ظهور تصور نماید و در نقطه ثانی بعد از ظهور مشاهده کند

یعنی نوعی که از اطلاق بتقید آمده بجذات انواع و اوصاف ظهور و تجلی کرده بغیر تو نیست **طریق**

ذکر مدور الخلق طریق این ذکر در باید جلسه معهود نگاه دارد سر را از کتف چپ بر آورده

لا اله کویان بکتف راست رسانده سر از اینجا کرد آمده و زنخ بر آخر جیب بر آورده

الا الله کویان ضرب کند بسیاری برین نمط ذکر کند چند مرتبه الا الله کوید باز از سر گیرد نقا

عظمت از کسب معلوم خواهد شد این ذکر خاصه شیخ حضرت شیخ المشایخ نصیر الدین چراغ

دهلی است حضرت ایشان این ذکر از مردان غیب رسیده است **طریق ذکر مقدس** در باید جلسه

معهود نگاه دارد از کتف چپ الله کویان سر را بکتف راست رسانیده از آنجا اکبر کویان بر سینه

چپ ضرب کند و همچنین طریق سبحان الله و الحمد لله بر یکی راستی و سه بار با التزام رساند

باز از سر کیرد و مواظبت نماید فایده این از عمل معلوم خواهد شد یعنی مشایخ رحمت الله

بعد از شام و بعضی بعد از خفتن و بعضی بعد از صبح این ذکر را مواظبت کرده اند
و رتبهٔ کبریای و مرتبهٔ تقدسی یافته اند و ممدوح گشته کذا فی الجواهر خمسه اما حضرت شیخ
الاولیا در اوایل بعد از شام اول نفی و اثبات بعده اثبات مجرد بعده ذکر الله
بقبض بطن که ضرب بر او شود میفرمودند بعده ذکر الله سبحان الله و بعده الحمد
لله و بعده الله اکبر چند مرتبه میگفتند و این را حلقهٔ ذکر ی نامند مدار میان هر ذکر دستک
میزدند و توقف در هر ذکر آن قدر که لذت و حضور دست میداد میفرمودند بعد تمامی هر اذکار
مذکوره الله هو بهو هو کشش میکردید و ۳ بار یا پنج ۵ بار یا هفت ۷ بار بعده فاتحه بروح
کاینات و جمیع انبیا و اصحاب و سلاسل پیران طریقت علی الخصوص باسم پیر خود میخواندند
چنانکه کاتب در فتوح الاوراق بتفصیل نوشته است الحمد عمل حضرت صاحب بود فقیر نیز
در شبهای جمع عمل میکند با یاران عامل میشود چون در اواخر ترک عمل مسطور شده بود
و در رسایل المعانی فرموده اند بنا و علیه فقیر نیز مداومت نمیکند مگر در شب جمع فقط و
الله الموفق **طریق ذکر** حدادی در باید دو زانو بنشیند چنانچه پیر و کی بر زمین باشد و کف
هر دو دست بسوی سر جانب آسمان دراز کرده دو زانو شده در هوا برده لا اله گویان خود را
از آنجا بسینه متکاه خود باز آید آن هر دو دست بسته الا الله گویان بر سینه ضرب کند و بعد
و بگشاید کذا فی الجواهر خمسه بجا ماند طریق ذکر بیابی کند ثمرات مجید است از عمل ظاهر

خواهد شد یعنی دنیا و آخرت از دل مطلقا بیرون کردم و محبت حق جل و علی مثبت ساختم
طریق ذکر نود له و باید دو زانو بنشیند هر دو دست مشت بسته بر دو پستان بدارد لا اله گویان
دو زانو شده بر دو دست مشت بسته بجانب هوا برده از آنجا واز کند باز از آنجا هر دو دست
مشت بسته و از زبان الا الله گویان وقت نشستن هر دو مشت بر دو پستان رساند باز از سر گیرد
و درین ذکر تصور نگاه دارد بحالهٔ نفی چون مشت بسته بهوا برده بگشاید تصور کند که
الله در دل بود بیرون کشیدم و انقطاع کردم و در حالهٔ اثبات چون از هوا مشت بسته بر پستان
آرد تصور کند که انوار الهی و اسرار لا یتناهی از هوای هویت گرفته بدل اندا ختم و هستی
حق را اطلاق مطلق ثابت گردم **طریق ذکر سعلا برای کشف** خلایق اشیا در باید و جلسه
مذکور نگاه دارد حرف ندا از دل کشد طرف راست آورده و زنو کی جانب پشت کج شده هو گویان
شده ضرب کند ثمرهٔ عظیم است از عمل روشن خواهد شد **طریق ذکر نور برای کشف الارواح** در
جا به جلسه معهود نگاه دارد در راست سبوح و در چپ قدوس و در طرف آسمان رب الملایکة
بگوید و در دل ضرب کند و الروح فایده این ذکر بیشمار است و تجلیات بی تکرار است اگر کسب معلوم
خواهد شد **طریق ذکر تجلی برای کبیر و طیر** در باید جلسه معهود نگاه دارد بر طریق حلقه اشغال کند
حلقه از هر طرف دالتنا اعاز کند یا حی و کسر را جانب پشت گرداند و در دل ضرب کند یا قیوم
شمار این ذکر لا تعد و لا تحصی اند از عمل روشن خواهد شد در یا حی تمام ملکوت و ناسوت
ظهور نور روح اعظیم بر اند و در قیوم قیومیه حق جل علا بر او ملحوظ دارد و یاد در حی صفات

سبعه ذاتیه در جبروت ملاحظه کند و در یاقیوم ذات لاهوت را مقام جمیع صفات
و افعال داند **طریق ذکر زجاج برای کشف ملکوت** در باید حلقه معهود نگاه دارد باید
که اول الله گوید و سر را از کلمه لا اله بگرداند خواه یک حلقی یا دو حلقی کلمه الا هو را
بشدة در دل ضرب کند بعده اسم الحی را در الستا و اسم القیوم را در جیا ضرب دهد همین
طریق هزار کرت ذکر کند امید است که در اندک مدت کشف ملکوت شود لاشک و لاریب از پرده
غیب نیز ایام درین ذکر [illegible] در سلبی [illegible] است البته تاثیر دهد اما عمل [illegible]
طریق ذکر بندگی شیخ فرید شکر گنج روی بسوی آسمان کرده **اهو نه بوتن** گوید که جز او موجود
نیست در عالم علوی و طرف زمین نگریسته **اهو نه بوتن** بگوید در تمام سفلیات او را مشاهده
نماید و در خود **اهو [illegible] بوتن** ۳ بار یا هفت بار بگوید به تصور نفس و روح و در تصورات
صفات سبع این ذکر توحید بسیار میکشاید و در آخر یکبستی روی نماید **طریق ذکر حضور** در باید
بطرف آسمان دیده بتصور اسماء الهی **و هی هی** بگوید و طرف پیش جمیع موجودات
را [illegible] مشاهده کرده **لهی هی** بگوید و در خود جمعیت و احدیت ملحوظ کرده **[illegible]**
بگوید [illegible] یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه بتصور سابق حضور با سرور حاصل شود بکرم
این ذکر از درویشی بفقیر رسیده است و از حضرت صاحب شنیده ام **طریق ذکر جلالی** برای تجلیات
ذات و ترقی درجات در باید حلقه مذکور نگاه دارد اول از الله الف و لام را طرح کند و **ها**

را سه حرکت

را سه حرکت دهد یعنی فتح و کسر و ضم در الستا **ها** را مفتوح و در جیا **هی** را مکسور بگوید
و در دل شده ضرب **هو** مضموم تصور اینست که الله [illegible] حال کونی فیا فیما یا الله
و لا موجود الا الله و در آخر یکبستی روی نماید و تصور دیگر است اما گفتن آن مصلحت نیست
ثمرات این ذکر بسیار است اما از جهت فتنه روزگار مستور است و شمه از آن اینست که در
اندک مدت ثمره انا الحق در وجه ذاکر ظاهر و باهر گردد **طریق ذکر عنقا** در باید دو زانو
بنشیند و دست بر سر زانو نهد **یا هو** گویان بر پستان چپ ضرب دهد بعده متصلا
از تحت ناف **هو** گویان دم بالا کشد بهمان ضربی با کشش بر پستان راست نگاه دارد
و [illegible] درین ذکر مشغول باشد تا آشیانه عنقائی نشان در هر [illegible] **یا** بد توافقی
الجواهر خمسه در هو اول ذات حق جل و علا با اسماء الهی تصور کند و در هوی دوم
ذات را متصف با اسماء کونی تصور نماید و در سیوم جمعیت در انسان مشاهده
کند **طریق ذکر مولانا جلال الدین رومی قدس سره** ایشان از حضرت خواجه شمس الدین
تبریزی قدس سره نقل کردند که روزی او [illegible] جهان حال روی نمود که در عرش
نظر کردم دیدم جانوری بر کنگره عرش نشسته [illegible] ذکر مکیفیت این درویش را شوقی
پیدا شد و ذوقی حاصل گشت فعل او در گرفتم و بر آن ذکر مشغول شدم بعد از کسب و ریاضت
مکشوف گشت که آن جانور با اسماء حق سبحانه تعالی ذاکر بود چون کسی خواهد که باین ذکر
مشغول گردد باید که حلقه معهود نگاه دارد **حقم حقم حقی** گویان ۳

ضرب جانب راست کند بتصور یا رحمن یا رحیم یا رافع و بقمتم بنعمتم زحقیقم
گویان است ضرب جانب چپ کند بتصور یا بدیع یا باعث یا سبوح وحقم حقیقم حقیقی
گویان سوم ضرب جانب پیش کند بتصور یا قدوس یا سبوح یا سبحان چون ذاکر باین ذکر
مشغول شود ظاهر بزبان این الفاظ گوید و باطن باین اسماء حق تعالی متصور باشد
فایده این ذکر بی نهایت است از عمل دوکس خواهد ضربها از مرشد معلوم کند یعنی طرف راست
بزاد حقم حققم و بر کتف حقیقی همچنین و در جانب نعم گوید و ضرب سیوم گوید چنانکه
ضرب احد در خود شود این سابق لازم است و سابق از در میان دو زانو شود این ذکر بتصور ذاکر
بر دل دو انچه اذکار از جواهر خمسه ماخوذ شده مکرر شد باین تصور ایکه مسموع بود و یاد در وقت
ذکر معلوم شده است الحال چند اذکار که عمل خاص فقیر است و هم بیان شده و اثار ان بتجسیم
باطن دیده است و شنیده میشود باید دانست تا ذاکر خود را لمعه از لمعات مرشد نمی داند
محو مطلق در رو نمی شود و سیر مطلق نمیتواند کرد و طریقش آنست که بداند روح من پرتو
روح مرشد و نفس من پرتو نفس اوست بلکه جسد من عکس جسد اوست اگرچه اخرش
محض خیال گشت اما او را وقوع دارد چنانکه اولیا میفرمایند بعضی فیض از مرشد میشود
در حقیقت روح اعظم در عالم مثال پرورش بواسطه اوست بلکه هادر تاثیر نور روح اعظم
هر سلسله جمالی و جلالی مندرج بود که بوسایط بدرا آنجا ظهور می باید حاصل الکلام

خود را

خود را مطلقا فانی و معدوم سازد تا فنافی الشیخ رو نماید و مرشد خود را
لمعه خاص روح اعظم داند و تصور خاص او تصور نماید بلکه روح او را عین روح اعظم
نبوی تصور کند که بصورت روح او ظاهر شده و روح اعظم را نور حق تعالی بلا واسطه
یقین کند کما فی الحدیث النبوی اورده الا [illegible] اولیاء انا من نور الله والمومنون
من نوری وفی روایت الخلق من نوری و در کتب محققین مضمون این حدیث وارد است
چنانکه کاتب در اخر کشف الحقیقت بیان نموده است بیت صورت بکماهی به بین [illegible]
امیز حسن النبی به بین [illegible] درای نور مرشد و نور روح اعظم محمدی صلی الله علیه و سلم
و نور جبروت که این روح پرتو اوست در وقت ذکر خطره [illegible] امکان ندیدیم کما هی عین نور مرشد
شود و گاهی بالاتر رود موفق گردد انشاء الله اذکار نیست ذکر اول الله لا اله
الا هو الحی القیوم لفظ الله از میان دو زانو شروع کند باین طریق که از انجام برون
الله گویان تا راست کشیدن لفظ الله با تمام رساند بعده از نبی الاکوان لحیه بخشم جیب [illegible]
دور کند و اله را از خنصر راست شروع کند تا هابر کتف راست رسد بعده ضرب الا بطریق معبود
دارند از اینجا بر کتف راست امده ضرب هو در خود زند و کشش کرده الحی را تا د القیوم چنانکه
الحی بیانی کنند بتصور نفی و اثبات و فنا و تعینات و بقاء متعین بتجرد و اشتال
کوه در جی مشاهده حیات او در موجودات نموده قیومیت حق تعالی را در جمیع مظاهر معاینه
کند فایده بسیار است از عمل ظاهر خواهد شد انشاء الله تعالی ذکر دویم الهی علیم اله واحد

لا اله الا هو الرحمن الرحیم لفظ الرحمن را ازمیان دوزانو شروع کرده بر سینه ضرب کنند

و ضرب اله بر زانوی چپ و ضرب واحد بر زانوی راست زنند بعد ازان لا اله الا هو

بطریق لا اله الا الله دور کرده الا بر کتف راست گفته ضرب هو کند بعده ضرب رحمن

بر زانوی چپ و ضرب رحیم بر زانوی راست زنند تصور واحدیت الهی نموده نفی نقوش وهمی

وهمی کرده اثبات سریت الهی بصورت نقش رحمانی در رحمن نزول تمام مشهود کرده

در رحیم عروج نماید که کمال جلا و استجلا بر دور احاطه باشد فایده بسیار است از عمل

بمو برآمد اند بتوضیح الله تعالی **ذکر سیوم** شهد الله انه لا اله الا هو العزیز الحکیم و لفظ شهد الله

از ناف شروع کنند و تا برادر کتف برابر نمودن با تمام رسانند لفظ انه تا بجای الطرفین ضرب بر کشش کنند

لا اله الا هو بطریق معبود که بر دور هو تا غایت دم کشش کنند و در هویت ذات مستغرق گردد

بعده ضرب العزیز بر کتف چپ و ضرب الحکیم بر کتف راست زنند تصور کنند که حق سبحانه تعالی بکمال استجلا

خود را درین مظاهر بر صورت وجود مشاهده میکند و بواحد اثبت خود خواهی میدهد و در کشش هو تمام نزول

اول عروج و نزول ثانیه معاینه نماید و در عزیز غلبه وجود مطلق در مقیدات بحسب اظهار او و در حکیم اناگ

فانگاه دیده در حکیم انواع حکمت شهود و قت کند تا عینیت تمام و حضور دوام میسر گردد فایده از عمل خوابیر

شعر عبدات بنفسک فیناوهی حواحده ما کثر ادات او مظهر اسماء ما نحن فیک شهد بعد کثرتنا اعیننا اما

التحد المرئی و الرائی **ذکر چهارم** و هو الله فی السموات و فی الارض لا اله الا هو لفظ هو الله ازمیان دوزانو

شروع کنند تا برابر شدن تمام رسانند بعده فی السموات گویم بطرف آسمان دیده تا جبروت بلکه تا لاهوت بر غایب

فی الارض گویم و بطریق زمین دیده تا بهفتم زمین بلکه تا اسفل السافلین الا هو که مرتبه رفع تعینات است حاضر

باشند بعده لا اله الا هو بطریق معبود دور ضرب کرده هر مرتبه پانچ مرتبه یا هفت مرتبه هو هو بر دل ضرب کنند

بتصور آنکه بای حاضر ناظر شاهد باصفاتی ای سمیع بصیر علیم کنند با تصور پنج اسم دایم قایم حاضر

ناظر شاهد کند تا تصور یکی از صفات سبع امهات صفات نماید بسبب معرفت و حضور خواهند بلطف الله و

احسانه و ذکر و هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله لا اله الا هو بهمان طریق کنند **ذکر پنجم** هو الله الذی

لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة هو الرحمن الرحیم از کتف چپ هو الله شروع کنند تا کتف راست

الا تمام رسانند الذی بر دل ضرب سازد بعده بسر برداشته بروش معبود لا اله الا هو دور

نماید بعد از کشش هو عالم الغیب از رخ چپ و الشهادة بر رخ راست ضرب کنند باز رحمن بر کتف راست

ضرب داده رحیم بر کتف چپ ضرب دهد هو الله اشارت بلاهوت کرده در الله مرتبه لاهوت ملاحظه

نموده لا اله الا هو جبروت مشاهده و در غیب ملکوت تصور در شهادت ناسوت مشهود نماید و در رحمن

نزول نفس رحمانی دیده در رحیم عروج نماید **ذکر ششم** لیس کمثله شیء لا اله الا هو و هو السمیع البصیر لیس

ازمیان دوزانو گویان برابر شود کمثله بر کتف راست گفته بر کتف چپ شیء گویند لا اله الا هو دور ضرب مشهود

نموده بعد از کشش هو و هو السمیع بر پیش اشارت کرده چشم کشاده البصیر گویان بالا بیند در لیس کمثله شیء

تنزیه ملاحظه نماید در لا اله الا هو تشبیه مشاهده کند در و هو السمیع البصیر جمیع بر دو مرتبه بحسب

هویت و حصر بر دو صفت معاینه نماید **ذکر هفتم** الله الاحد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا

احد از زانوی چپ الله گویان ضرب احد بر کتف راست زنند و همچنین از زانوی راست ضرب الله الصمد بر کتف چپ کنند

سر بصورتی کند الا را بسینه ضرب لم یلد بر ابرو راست و ضرب لم یولد بر ابرو چپ و بعده سر در میان دو زانو برده لم یکن له کویان سر بردارد و ها را دراز سوی آسمان دیده کشد کفوا در پیش کفو ضرب احد

آخر کند تصور تنزیه و تشبیه ظاهر است سبب است بصورت جمال قدیم ذات لیکن بر صورت خود دانسته

در احد و صمد کند باقی تصورات این درفتح مبین در اسم صمد کاتب فرمودست دیده عمل نماید ذکر هشتم الله

حاضری ناظری الله شاهدی معی لفظ بهار از میان دو زانو بکشد و حاظری بزانوی چپ و ناظری بزانوی

راست و شاهدی میان دو زانو و معی در خود ضرب بزند تصور ظاهری ذکر نهم یا دایم بزانوی راست و

یا قایم بزانوی چپ و یا حاضر در پشت و یا ناظر در خود و یا شاهد بالا دیده ضرب نماید و تصور روشن ذکر

دهم عمل نود و نه نام است و غیره که هر دو اسم مقابل یا میان است از آن که فتح بزانوی چپ زانوی بر دو

بار راست یا بر دو کتف ضرب داده بعد از هر دو اسم یا الله در خود ضرب بزند دو اسم بالا و پائین دیده ضرب

بر هر دو یا الله در خود زند یا طریق یا احد یا واحد چنانکه در جبروتی گذشت ضرب داده بعد از چند اسم

یا الله هر قدری که لذت دهد ضرب در خود کند چند ذکر را این ذکر شامل است بعضی بوجه تمثیل

گفته شود مثلا یا رحمن یا رحیم یا الله یا ملک یا قدوس یا الله یا قدوس یا سلام یا الله یا مومن

یا مهیمن یا الله یا عزیز یا جبار یا الله یا جبار یا متکبر یا الله یا الله یا خالق یا باری یا الله یا باری

یا مصور یا الله یا غفار یا قهار یا الله یا وهاب یا رزاق یا الله یا رزاق یا فتاح

یا الله یا فتاح یا علیم یا الله یا قابض یا باسط یا الله یا رافع یا خافض یا الله یا مقر

یا معز

یا اول یا الله یا سمیع یا بصیر یا الله یا حکیم یا عدل یا الله یا لطیف یا خبیر الله یا جلیل

چند نام است با مقابل کند بعده متصل یا منفصل آن اسم چنانکه نموده کند یا منفصل چنانکه یا جمیل

یا شهید یا الله علی هذا القیاس صفات سبعه و کلیات بیست و هشت کا نود و نود و نه نام و هر الله یک نام

را دو دو یا سه سه یا چهار چهار یا پنج پنج مع اسم ذات تا آخر عامل شود بطریق مثلا لا رحمن الا الله

لا رحیم نفی و اثبات یا بحرف ندا در ضرب جبر یا در حبس دم یا ضرب یا حبس دم هیچ ضرب یا پاس انفاس

بکند الا هو یعنی هر طریق لازم دارد که معنی دلبستگی حضور بهست بس آید و حاصل الامر در هر ذکر که لذت بسیار یابد

از اعداد اوست کسند اگر ارند در روایت و الله الموفق مثلا یا رحمن یا رحیم یا رحیم یا الله ذکر خفی در جواهر خمس

برای طی هر مرتبه با نظارت دیگر اند که هر مرتبه که رسد مناسب آن ذکر کند طریق ذکر نیز علی الترتیب افتاده است بعنایت

ترقی مقامات و ذکر خفی سه انواع روش دارد یکی پاس انفاس یعنی پاس دارند انفاس را که انظر

الی الله بعدد انفاس الخلایق دوم اطوار دیگر است ایجاد که باعتبار بیان موجب عکس سالکی که اول هر طریق گو

نموده نموده اند ذکر پاس انفاس انیست لا اله الا الله سیوم اذکار پاس انفاس بدین طریق است اقلیم که

بیرون دو دو کلمه اول تصور کند و چون درون رود کلمه ثانی را متصور باشد لیکن در تصورات فرق است از ذکر

بر انصور علی حده بشنو نرند معلوم خواهد شد ها هو چون سالک خواهد که ابتدا ملکوت مقابل آید تحریر او

نماید کاهی علیق کاهی عکس در نظر آید باید که درین ذکر مشغول نماید تا عکس غیریت منتفی گردد غیب عین او

نماید و ثبوت یا بد الله الله هو چون سالک خواهد که مرتبه جبروت مستجمع بجمیع اسما و الهی و الوصو

بصفات لا انتهائی گردد باید که درین ذکر مشغولی نماید تا ثمره تخلقوا باخلاق الله والتصفوا بصفات الله
دست دهد هو هو چون سالک خواهد که مرتبه لاهوت رسد و شعور اجمالی و تفصیلی کماهی مرتفع گردد باید که درین ذکر
مشغولی نماید تا در مکان کان الله و لم یکن معه شیء استقامت نماید هو حی چون سالک خواهد
که غیب را در مشاهده شهادت معاینه کند باید که درین ذکر مشغولی نماید سنریهم آیاتنا فی الآفاق
وفی انفسهم عیان در نظر آید فانی باقی چون سالک خواهد که وجود ممکن را فانی بیند در بقاء واجب
الوجود باقی داند باید که درین ذکر مشغولی نماید هو الظاهر هو الباطن چون سالک خواهد که نسبت
مرتفع گردد غیبت و غفلت را یک حقیقت بیند باید که درین ذکر مشغولی نماید تا ظاهر و باطن جز وجود واحد
در نظر نیاید هو الاول هو الآخر چون سالک خواهد که ماهیت بیونی از ازل و ابد که بیک رشته انداخته است دریابد
باید که درین ذکر عامل باشند بیان تصورات بار اول تکاس ترتیب گفت لا اله الا الله تصور بار اول یعنی نیست هیچ
موجود مگر او مقام مراقبه و آن ملاحظه مقصود است بکمال فرجه بسوی حق سبحانه هیچ موجود مگر الله تعالی
بکم ظاهر است بصورت هم این تصور در ناسوت است یعنی از زمین تا عرش مجموع یکنور تصور کند که
بلباس مختلف ظهور کرده است وقتی که تمام یکنور بچشم باطن نماید و عالم هم مثل موجهای دریا در نظر
آیند تا این زمان لفظ لا اله بدم وقت بر آمدن بگوید و الا الله بدم وقت فرو رفتن چون کیفیت سابق دست
داد در تصور دوم قدم نهند و آن این است که به یقین بداند که هر چه حرکت و سکنت در عالم ناسوت می شود

از ملکوت است یعنی از عالم خیال که بر دو ارواح است و جمیع ارواح پرتو نور محمد است پس جمیع حرکات از ملکوت است الخ
ملکوت الخ جبروت الخ
حرکات قایم بنور محمدی داند که در هر محل مراتب آن محل ظهور کرده است و آن نور محمدی عین نور حق
است در تعینات ظهور کرده است مقام مشاهده یعنی حق تعالی را مشاهده کند که در تعینات مشهود است
درین وقت یا هو بدم گوید یعنی این ظهورات و تلبیسات نور محمدی از عین نور حق است بعده
ترقی کند و صفات سبعه ذاتی را ملاحظه کند حی علیم مرید قدیر کلیم سمیع بصیر یعنی الله حی
است و او در هم علیم است و مرید است همچنین تا بصیر معاینه کند درین وقت بزبان دل الله الله گوید
بداند که ناظر و منظور در جمیع صفات الهی و کونی هموست در لفظ اول ذات را ملاحظه کند و در دوم ظهور صفات
او در مقیدات معاینه نماید بعده سالک ترقی بمرتبه لاهوت نماید بدم هو هو یعنی خود بخود موجود است
مقید عین مطلق است بعده چشم بسته تصور کما الله و لم یکن معه شیء کند یعنی حق تعالی اول بود و
غنی یعنی مقید از مقیدات نبوده و درین وقت ساعتی حباب غایب شود که جمیع موجودات بلکه صفات الهی
نیز در دل نیارد تجردات صرف هیچ جز در تصور نیارد بعده چشم بگشاید و بگوید هو الآن کما کان یعنی هست
چنانکه بود این مقیدات عین مطلق است خود را خود مقید ساخته و خود را خود می بیند تا که محض که جز او نباشد
نور مقید سالک از مطلق گردد و از شعور خود فنا شود و از فنا شعور خود هم فنا گردد درین مقام فنا است هو هو
گوید یعنی هموست هموست اصلا مقید نبوده مطلق چنانکه بود مطلق است بعده چون خود را فانی بالکل در
ذات حق مثل قطره در دریا گم یابد سیر بقا بالله بکند و آن این است که خود را حق مطلق داند و تمام ملکوت و ناسوت

را مظاهر خود میند و جسد عنصری خود را مظهری از مظاهر خود شناسد و جمیع اوصاف ذاتی که امهات صفات است
و باقی بودن تمام قائم بخود داند تصور هو حی کند یعنی همون ذات مطلق بجمیع صفات تا بایع حیات خود
ظهور کرده است و من همون ذاتم اینجا انا الحق و سبحانه است دست میدهد ان شاء الله تعالی چون چندی
ذوق بقا گرفت خود را شهادت گه و مثالاً گه و روحاً گه فانی بیند که در هر آن تجدد امثال فانی میشود حق سبحانه
تعالی بصورت هر یکی که واحدیت است بدوام تجلی فانیه و آن باقی است که شایبه فنا بدو نمیرسد چنانکه
اصل دریا باقی است و موجهای آب و میرود و بدانکه یقین جسد و قلب و روح موجی از امواج مطلق است
هر زمان بلکه هر آن فانی میشود و حق مطلق باقی است پس داد عبدیه و فنا درین مظاهر مقیده داده به بقاء
عارفانه حاصل نموده بر شریعت مستقیم باشد تصور فانی باقی کند یعنی مقیدات در هر آن فانی میشود و
مطلق هر آن باقی است بعده برای اثبات بقاء البقاء که مرتبه خاص اولیاست هو الظاهر همو نیست ظاهر بظهور
خود پس از مرتبه ناهوت صورت لاهوت گرفت و از لاهوت صورت جبروت گرفت و از جبروت در صورت
ملکوت بشکل روحانی در وجود خارجی آمده و از ملکوت بصورت ناسوت از عرش رحمانی تا مرکز خاک بلباسهای
مختلفه خود نزول فرموده تا آنکه صورت عناصر اربعه بلباس جمادی و نباتی و حیوانی و انسانی گرفته در صورت انسان
کامل هو الباطن شد جمیع عالم عوالم خرد در خود مشاهده کند هو الظاهر هو الباطن تصور کند بعده هو الاول در
مثل لوح تصور نموده عروج کند تا مرتبه اول از ازل کان الله ولم یکن معه شیء خود را خود بعینه تمام بلا غیریت

من الوجود معاینه نماید ساعتی مستغرق گردد که از خود نه نام یابد نه نشان چنانکه اول در علم بود
همچنان خود را و جمیع موجودات را در علم خود داند که حق سبحانه تعالی خود را خود بتفصیل علمی
مشاهده مینماید چنانکه فرموده و نحن فیک شهود بعد کثرتنا عینیا بها اتحد الامر فی دائرة چون شعور
روی نماید هو الاخر ملاحظه نموده نزول از آن مرتبه بعینیت تمام در لاهوت و جبروت و ملکوت و ناسوت
کند و همیشه درین عروج نزول باشد اینجا شغل اسم ذات بکار برد الف ذات ناهوت لام اول
جلال لاهوت و لام دوم جمال جبروت و الف ارواح ملکوت اعلی و اسفل و های شهادت با جمیع
مراتب تا انسان که جامع مراتب حضرت است حاضر باشد باز عروج کند از الف انسان مع جمیع شهادت
بلام ملکوت و لام جمال جبروت مشاهده نماید الف احد لاهوت الهی ملاحظه نموده در های هویت ذات
مستغرق گردد همیشه یکدم بالا عروج کند و دم دیگر که فرود شود و نزول کند الله الله بدل گویان
دایم الحال در ~~…~~ ترقی شود ان شاء الله میسر بتوفیق الله گردد دو ذکر پاس انفاس تمام شد الحمد لله
علی التمام و الکمال نوع دوم ذکر خفی و ذکر استیلاء ذکری است که ظاهر اعضا را حرکت دهد و از جامه فکر
در صفحه باطن کلمه طیبه را انشا سازد از آن خطره بندی حاصل خواهد شد و این ذکر را دو طریق است یا ضرب
ضرب کشد عشقیه یا ضرب و کشد نقشبندیه بی ضرب طریق استیلا عشقیه در باید حبس نفس حضور دایم
الحال به همه احوال که باشد مواظبت نماید چنانچه کاتب از قلم حروف کلمه طیبه را بر لوح باطن بنویسد بر
صورت اول از ناف الکلام چسپانند و نفس را درون حبس کند لازم لا را از کتف راست آغاز کند جانب
ناف برده متصل بر سر ناف قلم فکر بگرداند و الف لا را از اینجا تا پستان چپ جانب بالا کشد تا الف بتحقیق

دوم ذکر خفی

۱

جیب راسه و ناف در میان کرسی لا افتد و اله را در میان الف و لام مرتب نگارد و الا الله را
بر دل نقش سازد و ان شاء کلمه محمد در یابد دایره میم اول بر پستان جیب سازد متصلا
از انجا کشش میم را کشد بر سر پستان راست رساند و متصل از انجا حلقه حی باز به پستان
جیب کشد و کمند میم ثانی در میان ثدیین اندازد و متصلا ازان سر دال را بالا کشد به پستان راست
برد و دامنش زیران چنانچه پستان راست در دامن دال افتد و ان شاء کلمه رسول در یابد ری نزدیک
پستان جیب بنویسد و سین را در میان سینه و واو را نزدیک پستان راست و سر لام را از بالای
پستان جیب اغاز کند و دامنش بر سر پستان راست رساند و لفظ الله در میان دامن لام رسول
بنویسد چنانچه پاندک حروف ظاهر پالسیار دلت کاتب و قلم میگردد همچنان بر کاه نزدیک حروف
[redacted]
باطنی با بسیار همراه لا خطره قلم را جسد خود گرداند چنانچه صورت ضرب حاصل شود از فکر این ذکر
خطره بنفی حاصل خواهد شد چراکه از تحریر جای نمی رود استیلاء نقشبندیه طریق ذکر این
دریابد جمل معین نیت دایم الحال بهمه احوال مواظبت نماید برین طریق زبان را بکام چسپاند
درون نگاهدارد بقلم سر لام الف را از ناف پستان راست بکشد و پستان راست را میان کرسی لا
واقع گرداند و سر لام را بر سر قلب رساند و اله متصل کرسی لا که بر پستان راست واقع شده است بنویسد
و الا الله محمد رسول الله را متصل قلب بنویسد نوع سیوم ذکر قلب است از حرکت معده دل
را جنبش بود و دم حبس کرده بتصور اسم ذات معده را بالا کشد و دل را بذکر اسم ذات جنبش دهد

نابینایان

بازبهمان تصور فرود آورد و تصور اقامت ذکر بحسب عروج سالک مختلف است چنانکه در
پاس انفاس مذکور شد بر ترتیب رعایت کند بیانی الشغل که عبارت از تصورات است قال فی الجواهر خمسه
وقتی که ازاد نگاه دارد و بعده قدم در اشغال و تصورات نهد تحسین انسان کامل را صورت و
معنی تصور کند که ان اسرار الهیه مقید بنقش المرشد پس باید که نقش مرشد را هیچ وقتی از اوقات از چشم
خود جدا نکند صورت چنانکه اشار النبی صلی الله علیه و سلم خلق ادم علی صورته و معنوی ان
سری و صفتی تا نا شده و الانسان بنیان الرب دو را مشامل است الی هذا المعنی فینظر نظر البصیرت
حتی یعنی فی المشاهده بحکم و اذا شئت ابدلنا امثالهم تبدیلا فافهم الشیخ حاصل آید بیت
صورت مرشد بگاهی ببین ما اینه حسن الهی ببین ما تجلی جمال الهی ببین گرفته زمه تا کمال
ببین ما شغل اسم ذات هر گاه که از آگاه برزخ صغری صورت مرشد و کبری رو نسبت ان
سرور صلی الله علیه و سلم ظاهر خود را بیقین مرشد داند و باطن عین روح آن سرور که لباس روح
سالک گرفته چنانکه در اذکار مذکور شده این مرتبه اول است بعده ظاهر خود را حقیقت انسانی و باطن حقیقت
محمدی داند این است یعنی وحدت قدم فراتر نهد گاه گاه بیگاه تصور اسم ذات را بقلم فکر
بر لوح قلب تصور گرداند بتصور خاص و تفکر فیه را لجدی فکر کند که تفکر نماید گاه با مسمی بدیده بصیرت
معاینه گردد گاه بنحان مستغرق شود که مسمی را با اسم یابد گاه استیلاء هستی چنان شود که هیچ موجود
را وجود نماید همه عالم لا وجود له در نظر اید هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن متحقق گردد اطوار و الوان این

[redacted]

یعنی صورت انسان ... (marginal note, partly illegible)

تصور لا تعد و لا تحصی اند اما درین اطوار و الوان یک طور چنان غالب است که همه را مغلوب می سازد

که ظهور الشمس بعید النجوم وقتی که آفتاب حقیقی تاب طلعت بر سالک اندازد ثبوت و

سقوط بروجه طالب ظاهر گردد و جاء الحق و زهق الباطل شعر ظهرت شمسها فغبت فیها

و اذا اشرقت فذاک شروقی چون آفتاب حقیقی طلوع کند همه اعیان انتفا گردد و چون ذات بصفات

سر زند جمله جهان سر بر زند درین مرتبه سالک را هر آن در شان هر خاص و عام نشان بی نشان در نظر است

درین تصور شغل آینه وقتی که بتصور تصور اسم ذات مسمی را صورت شغل اسم ذات انیت برنگ

ماهتاب با برنگ آفتاب با برنگ نور خال و ارواح تجلی کرده باشد بخانه فکر دل صنوبری نقش کند و بجدی

درین تصور مستغرق شود که متصور نماند جز مسمی ظاهرا و باطنا در نظر بنماید تا فناء البقا روی نماید حاصل

گردد بعده قدم برتر نهد تا ذوق فنا و الفنا بقا و البقا در یابد در عین آینه مشاهده کند برین صورت بعینه

عین آینه عین را معاینه کند اما عین عکس در نظر بود باین تصور که خلق الانسان علی صورة الرحمن گاه

ناظر و منظور از نظر بر اندازد گاه عینی در عین عیان نماید گاه حجاب عین از عکس عینی آزاد گردد عین بعینه

عین ذات بیند گاه عین عکس عین از عین ناپدید گردد گاه عین و عکس عین که ناپدید است در عین با

گردد در مناظر عین عین ذات بیند رباعی در آینه گر به خود نامی باشد پیوسته ز خویشتن جدای باشد

خود را بمثال غیر دیدن عجب است این بوالعجبی کار خدای باشد الغرض چون سالک از تصورات مذکوره بگذرد

بعده در راه اطوار معیت قدم نهد بر وجه بصورت حق را مشاهده کند و این معلوم که در شب نظر داری

بنظر حق در کنتم عدم معدوم به بین الله نور السموات و الارض علی نوره مشکوة حاضر دانی که

وجود شهد الله انه لا اله الا هو شاهد است اینما تولوا فثم وجه الله بهر سوی و بهر روی مواجه است وجود

در خود بنگری و فی انفسکم افلا تبصرون بخود یابی ناظر و منظور را یکدیگر نظاره دارند وجوه یومئذ

ناضرة الی ربها ناظرة الم یعلم بان الله یری بران ناظر است چون و منظور را اقرب و نحن اقرب الیه من

حبل الورید باید الکم و هو معکم اینما کنتم در یابد چون این حال رو نمود داند که راه راست یافت و در صراط

مستقیم گشت که ان ربی علی صراط مستقیم ان معی ربی سیهدین هر گاه که این استقامت یافت نور

افعال اسماء الهی بنظر باطن بیند شغل معیت انیست ح ن م شغل دوازده رکنی هر که خواهد بتحقیق

مراتب وحدت و واحدیت نماید و اسماء الهی و اعیان ثابته که در ظل وحدت بتفصیل یافته اند بدانند و ذات و

صفات بعین وجود ات و یادر تحت تکوین باید که دوازده رکنی ظاهری و باطنی مواظبت نماید از احوال

ظاهری بقدم معرفت بر معارج صفات عروج کند تا شاهد رشد یار از علیین تا به مراتب باطنی بدقیقه

تحقیق تنزل کند و باصل واصل گردد و هر کرا که معرفت تنزل اوست طریق نزول و عروج و نزوح هوس دارد

در ارکان مذکوره دوازده شغل لیدار هم شد کامل عامل روشن خواهد شد مجمله آن دو ذکر و دو فکر در تحت دوازده

رکن علی التفصیل ذکر خواهد شد و رخین ذات و صفات حی علیم مرید قدیر سمیع بصیر کلیم

دایم قایم حاضر ناظر شاهد یعنی ذاتیه دوازده رکن شد هشت برنج و ذات و صفات و شد

بود تحت و فوق بینماید طالب باید که کل نفی ذوق و شوق برکند که مطلع شود در بر کنی هر کس دم کند و

وباقی ارکان متصف کرداند بصفت کمال ذات حق را در جمیع مظاهر موجود بیند اگر نفس را حبس کند
هر یکی از ارکان در زبان ورد نسازد و فکر برزخ در چشم داده اصلا پلک نزند بجدی گوید کرسیان لیس
کرده در فکر کشش باز ماند فکر دریابد ۳ پایه امهات صفات را بقدر حصول مراتب مقصود کند من الله
دیا بالله یا مع الله حضور دارد من ب ع ح ۳ پایه ذاتی بوحدت وجود موجود داند و تفصیل
مراتب دریابد گاه قرب نوافل و گاه قرب فرائض گاه شان و شان یعنی قرب الاقرب که واسطه و
فاعل همو نیست چه بیان عین عیان بیند ح ن غ دیگر صورت شغل دوازده رکنی جالی در
باید اول سالک مربع بنشیند و سر را پیش آورد و فرود برد الله را بزبان گوید و هو را از تحت ناف بالا
کشد و دم را حبس کرده تا ام الدماغ رساند اما در کشیدن چندان نشست نکند که در هشت رکنی مذکور است
والله را متصف باین صفات کند در عین صدای هو هو یک صفات را در تفکر آورد دو یا سیوم
ملاحظه این را چند طریق است یکی آنکه اسم ذات را با کشش حبس دم بهر صفتی موصوف کرداند
بدین صفت که الله سمیع است که الله بصیر است تا شاهد باز شاهد را بهم صفات موصوف کرداند دویم
آنکه صفت بعد صفت اسم ذات متصف کند برین نسق الله که سمیع بصیر است بصیر یکه علیم
است علیمی که کلیم کلیمی که حی است حی که قدیر است قدیر یکه مرید است همچنین تا شاهد باز شاهد را
بهم صفات متصف سازد اما درین نزول شاهد را صفت بعد صفت متصف نکند بلکه همچنان کند
شاهد یکه ناظر است شاهد یکه حاضر است تا شاهد که الله است سیوم آنکه صفتی را از صفات بقید

سازد و بتمامی صفات او را متصف کند برین نسق همچنین که الله سمیع است سمیعی که بصیر است بصیری
که علیم است سمیعی که علیم است تا شاهد و همچنین الله که بصیر است بصیر یکه علیم است تا شاهد علی هذا القیاس باز
شاهد را بهم صفات موصوف کرداند چنانکه گذشت چهارم آنکه اسم ذات را یک یک صفت علاحده متصف
در کشش آرد تا ام الدماغ برساند و چون دم را فرو آرد خود متصف بهمین صفت کرده پنجم ذکر با فکر در باید دم
را حبس کند صفتی از صفات بزبان ورد سازد و چشم را با فکر هر شد باید فکر یعنی از صفت خود را موصوف
کرده ذکر کند و مژه یعنی پلک نزند بجدی ذکر کند که چشم خیره گردد یعنی چنور شود ششم مجرد ذهن نسق
الله که سمیع است الله بصیر است تا شاهد باز شاهد را بهم صفات متصف کند و ۳ شغل در ۳ پایه امهات صفات
سمیع بصیر علیم یکی بطریق عوام الناس که عبارت از مغایرت است چنانکه اهل ظاهر گویند دویم قرب
نوافل یعنی حق آلت باشد و سالک فاعل و درین تفکر مستغرق گردد که ذات سالک شنوا است شنوائی
اوست و بینا به بینائی اوست و دانا به دانائی اوست و سیوم قرب فرائض یعنی حق فاعل باشد و بنده
آلت درین تفکر مستغرق گردد که حق شنوا است بشنوای سالک همچنین دانا و بینا و ۳ شغل در
۳ پایه ذاتی حاضر ناظر شاهد یکی قرب نوافل دویم قرب فرائض سیوم شر
قرب القرب نوافل و شرف القرب فرائض بعاین عاین بعاین سالک
معاینه کند المعاینه رویت الله بلا حجاب یعنی بمقابل ذات
ذات حق است و باید که در شغل ملفوف عمل نماید
لغت همچنین است یاران باین ارشادات

الاعلی العلی — علی الاعلی — علیم العلیم — عالم العالم — کبیر الاکبیر — مکبر الاکبر — قریب الاقرب

ع ی ع م ک ر ف ب

لطیف الالطیف — لطف اللطف — مکرم الاکرم — نور النور — رحیم الرحیم

ل ف ک ام ن ر

اکرم الاکرم — اجود الاجود — ذو الفضل العظیم — سمیع السمیع — ارحم الراحمین — علی العظیم

ان ان ذم مر رم ع م

الف صورت شغل ملغوف دریابد ملاحظه مفهوم صفات اول در دل اشارت نسبت حق تعالی
کند و ملاحظه مفهوم صفات ثانی نسبت سالک چنانچه مفهوم اعلی العلی در دل ارد که علی اشارت به نسبت حق
و اعلی اشارت به نسبت سالک که بر توفور اوست بواسطه انکه وجود این عارض است از وجود او و وجود قایم است
بذات دویم واین ظاهر وجود او باطن پس باطن او لطیف باشد به نسبت ظاهر همچنین ملاحظه مفهوم صفات دیگر

کنند تا النور النور

کنند تا النور النور بعده صفات مقدم را موخر سازد و صفات مقدم به نسبت سالک ملاحظه کنند و صفات
موخر به نسبت حق بسبب انکه کمال ظهور او باشد است دویم انکه سالک در علم او بیش از ظهور باطن بود
حق ظاهر او و باطن لطیف باشد از ظاهر همچنین ملاحظه صفات دیگر کنند تا الاعلی طریق دیگر در معانی کو با
مراد است اینجا دیگر است اشیا را هم تصور کنند شغل هفت کام هرگاه که سالک در حالت خود وقوف باید نگاه
و بیگاه ترقی و تنزل بر اطوار خواش لازم دارد هفت کام را در هیچ درهیچ مراتبه نگران شود از هفت کام هفت
صفات ذاتی مراد اند پس هر چیز که در ناسوت به بیند صفات سبعه ذاتی او را ثابت سازد و بدانکه ناسوت
ظاهر ملکوت است و ملکوت باطن لباس ظاهر شده و درین تصرف میکند و ملکوت را بجبروت همچنین نسبت دهد
و جبروت را بلاهوت همچنین دهد بعده در هاهوت خود را محو سازد و ساعتی خط فنا گیرد بعده باقی
بالله شده تصور نماید که من از هاهوت تجلی کنان بصورت ناسوت شدم و بلباس جمیع کاینات متصف بصفات
سبعه ذاتی و جمیع صفات اضافی و افعالی شده انسان جمع گشتم همین طراز در عروج و نزول باشد تا در بقاء
البقا مستقر گیرد باید دانست اسرار حاصل این مشرب صوفیه است که هیچ دم از حق سبحانه تعالی غافل نباشند
بهترین مشغولی انست که شغل عبارت اوست بعد از ان ذکر حبس با حضور عینیت بعده پاس انفاس بعده خیالی بعده
کثرت بعده ذکر جهر بعده مراقبه بعده ذکر خفیه بر زبان بعده نماز نفل بعده قران بعده درود بعده ادعیه چون بیک
ازین نتواند کرد خواب کشد و سخن عبث و عمل عبث یعنی بیهوده البته نکند اگر خبری ازین عمل مذکوره میسر نشود
اوقات بشغل طایع کند و از مطلب منماید پس باید اما بیکی از عملها نفس را مشغولی دارد تا بمطلب رسد

عشره کمال کرم انشاء الله تعالی تم فتح الطریقت مع الاذکار والاشغال بحمد الله الملک المتعال
وصلی الله علی سید الثقلین کند مؤلف خادم الفقرا الحقیر عزیز بالله عرف سید قمر الدین قادری و چشتیه
عفی الله عنه فاغفر الله ولجمیع المسلمین امین برحمتک یا ارحم الراحمین

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

این مکتوب است که مسایل از تصنیف بندگی حضرة مخدوم سید محمد حسینی
گیسودراز بنده نواز قدس الله سره العزیز است که ما برادر محمد مصطفی را و خدا را یکی دیدیم
و یکی دانستیم المومن اخو المومن یعنی با او برادری داده باشد دریغا چه معنوی المومن
المهیمن نام خداست تبارک و تعالی چون او مومن باشد و محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
مومن باشد و سالک نیز مومن باشد همه این یکدیگر اند المومن مرات المومن بیان این
هم کرده شده است و فرمان نیز خدا باشد و من یطع الرسول فقد اطاع الله به آنکه این خبر
تزکیه نفس و تصفیه دل عالم امر از شنوان شناخت و ابو جهل با فصاحت او آز قرآن و حرف او

نشنیده زیرا که عرف نفس باید تا عرف رب را شاید این ستر معرفت نسبت بس معرفت
خدا چون باشد و ایشان عالم بیگانه اند بیت عقل و ادب و علم همه بار شدند ما
اندر طلب دانش اسرار شدند ما زین سفله جهان پاک چو ایشان برهیده ما مانند بت بردر
جبار شدند ما حرص طمع بخل همه یار شدند ما اندر طلب حقیقه دینار شدند ما اسرار خدا پاک زان که نشان
برهید ما مانند سگان بر سر بازار شدند ما ای عزیز از سر دو حج خبر شنوان داد و این سخت کلام
باریک همه کس دل تاریک نگوید این سر دو حج را اخبر دوستان و گدایان محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
نگوید و کلام سر دو حج را مراتب بسیار و درجات بیشمار مسئله اول آنکه همه خلق را نظر کرده دیدم
که هر یکی با یکی عاشق و معشوق اختیار کرده اند و منتهای ایشان تا مرتبه و بعضی تا موت
و بعضی تا قبر و بسیار کس از ایشان در قبر با او نشوند و همراه او نروند من با خود اندیشه کردم که محبوب
آن جنان باید گرفت که در دنیا با من باشد و در گور با من باشد و مونس چراغ گور من گردد و در قیامت
با من باشد و در همه منازل و مقام همراه من باشد و آن عمل صالح است قال الله تعالی عملاً
صالحاً تا آل انتی من المسلمین و عمل بالله در همه محل بکار آید مسئله دوم آنکه همه جانداران دیدم
که مراد نفس خود می‌رود و بدو آرزوی او می‌روند پس در این آیت تفکر کردم و تامل نمودم و اما
من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی و دانستم که
قرآن حق است و من خلاف اختیار کردم و خود را در توبه و مجاهده نهادم و هیچ آرزوی او
بنیاوردم تا دل من در طاعت الله تعالی آرام گرفت مسئله سیوم آنکه بر سر رنج برای دنیا

میبرند و حطام دنیاوی حاصل میکنند درین آیت تامل کردم مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ
بَاقٍ آنچه حطام دنیاوی بود در راه خدا تعالی صرف کردم و بدرویشان دادم و امانت خود
بمولی سپردم تا باقی باشد و ذخیرهٔ آخرت گردد و بدرقهٔ راه من باشد **مسئله** چهارم آنکه در
خلق نگاه کردم همه کس در جمع کردن مال و اسباب شی و جمعیت احوال افتاده اند و دانسته اند که
بزرگی آدمی در جمع کردن مال و بکثرت فرزندان و برزور کشتن و گرفتن و گداختن من درین آیت
تامل کردم اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰيكُمْ دنیای پندار و به کردار یافتم **مسئله** پنجم آنکه
دیدم همه خلق را که یکدیگر نکوهش میکنند و نیز حسد میبرند یعنی بسبب دنیا و لذت مال و جاه و علم یکی من
درین آیت تامل کردم نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ پس معلوم شد که کارها بقسمت است من کار بی
حسد و تکبر و جور و کینه کذاشتم **مسئله** ششم آنکه نظر بر قول خدا داشتم و دیدم هر کسی برای غرض خود
یکی چیزی میخواهند و اگر ندهند از آن معرض یا یکدیگر دشمن شده ترک محبت گیرند من درین آیت
تامل اِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْاِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ پس دانستم که کلام حق بر حق است پس من
شیطان را و اتباع او را دشمن گرفتم و فرمان او نبردم و او را خوار و ذلیل کردم و فرمان مولی بجای
آوردم چنانچه خدا تعالی میفرماید قوله تعالی اَلَمْ اَعْهَدْ اِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ اَنْ لَا تَعْبُدُوا
الشَّيْطَانَ اِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَاَنِ اعْبُدُونِي هٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ **مسئله** هفتم آنکه
چهار دیدم که هر کسی در طلب قوت و معاش خود سعی بلیغ میکنند از این سبب حلال و حرام د

د اشتباه

اشتباه نی افکنند و خود را ذلیل در راه حرص زنند و من درین آیت تامل کردم وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْاَرْضِ
اِلَّا عَلَى اللّٰهِ رِزْقُهَا او جای دیگر گفت اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ و دانستم که من هم دابه روی
زمینم و رزق بر خدا است و مشغول با خدا شدم و یقین دانستم که رزق بنده بر کرم خود واجب فرموده است
الطالب این کار اینست **مسئله** هشتم آنکه در خلق نگاه کردم هر یکی با سبب ملک و مال و کسب و حرفت
مشغول شده اند من درین آیت تامل کردم وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ اِنَّ اللّٰهَ بَالِغُ
اَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللّٰهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا حَسْبِيَ اللّٰهُ نِعْمَ الْوَكِيلُ پس هر که با یقین بر هشت مسئله
کار کند گویا که بر توریت و انجیل و زبور و فرقان کار کرده باشد و درین راه علم بسیار حاجت نیست
قال النبی علیه الصلوات والسلام من طلب و صاحبا فالله یکفی و من اراد
انیسا فالقرآن یکفی و من اراد کنزا فالقناعة یکفی و من اراد واعظا فا
الموت یکفی فمن لم یرغب اربعة فالنار یکفی تمت تمام کار

من نظام

بسم الله الرحمن الرحیم

ای طالب راه حق که من عرف نفسه فقد عرف ربه که پروردگار عالم

چهار عناصر در وجود انسان آفریده است یکی خاک دویم آب سیوم
آتش چهارم باد دیگر شش جهت آفریده است یکی فوق دویم تحت سیوم
یمین چهارم شمال پنجم پیش ششم پس دیگر ده حواس آفریده

بسم الله الرحمن الرحیم

شب جمعه تاریخ هفتم ماه ذی قعده [illegible] یکپاس شب
باقی مانده بود مکانی دیدم آنجا جمیع بزرگان نشسته‌اند و این فقیر هم
حاضر رسیدم که موجب جمیع آمدن چیست مردی بزرگ از آنها
جماعت جواب داد نمیدانید که جناب سرور صلی الله علیه وسلم
تشریف مبارک می آرند باستماع این مژده وضو نموده حاضر ماندم
بعد ساعتی دیدم که بوی معطر و خوشبو که گاهی نه شمیده بودم آمدن
گرفت و همه یاران بقبله ایستاده شدند که یکبار در آن مکان حضرت
نشان سواری اشرف جلوه ظهور یافت این فقیر هم قریب دست
بسته ایستاده بود از جمال مبارک بلاشک و لاشبهه مشرف شدم
جناب مبارک را چشمان شریف بطرف این سعادتمند نگریستند و بر گرد

بار و ریش مبارک انور موجود بود و پس عقب می رسیدند از آن جهار کس یک سوار
پیر بودند جناب اشرف یک مصلی که فراش بود در آن جلوه
ظهور یافتند و این طالع سعید و یک مرد و یک نفر همراه
تماشا بسته رو بروی جناب ایستاده بود فقیر از آنها
دو بزرگان که عقب جناب اشرف علیه السلام موجود بودند از
استفسار پرسیدم که طرف بازوی مبارک راست کدام بزرگ
و طرف چپ کدام بزرگ است از آن یک بزرگ جواب دادند
اینجا تو نمیدانی طرف راست علی ابن ابی طالب و چپ ابوبکر
صدیق بعد استماع این کلام چشم بسته را دو دست بالای
پاهای مبارک گذاشته بر قدوم مبارک جناب اشرف
علیه افضل الصلوة والسلام سر نهاده خوب بوس شدم
یکبار لرزه بر اندامم طاری گشت بیدار شدم دیدم که
[illegible] منتظر بودم که نماز صبح رسید نماز ادا نمودم
صبح کرده حاصل کردم چه بودم و چه بوسیدم الحمد لله علی ذلک

[illegible]

آداب بیعت مرید

بسم الله الرحمن الرحیم طریق توبه دادن مرید معتقد را باید که
اول چندی بخدمت مرشد حاضر بوده خدمت کند تا همه حرص و شهوت
نماید و در استخاره هم مشغول است چون مرشد خواهد که مرید او را بیعت
آرد اول وضو داده دو رکعت نماز ادا کنانیده ...
معتقد را روبروی با ادب نشانده دست او بدست گیرد به ید الله فوق
ایدیهم بگیرد و نشانه باشد و ... و طریق خاندان ما است
... بدین جا در نوشته و با عوذ و تسمیه شروع کنند و بخوانند
اللهم صلی علی سیدنا و نبینا و حبیبنا و شفیعنا و رسولنا محمد
و علی آله و اصحابه و بارک و سلم لا اله الا الله محمد الرسول
الله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک

له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله سبحان الله و الحمد لله و
لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم لا اله الا الله وحده لا شریک له له
الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده
الخیر و هو علی کل شیء قدیر اللهم انی اعوذ بک من
ان اشرک بک شیئا و انا اعلم به و استغفرک لما لا
اعلم به تبت عنه و تبرأت من الکفر و الشرک و
الکذب و البدعة و الفحش و الغیبة و المعاصی
کلها و اقول لا اله الا الله محمد رسول الله استغفر
الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اسئله التوبة
استغفر الله ربی من کل ذنب اذنبته عمدا او
خطأ سرا او علانیة و اتوب الیه من

الذنب الذي اعلم ومن الذنب الذي لا اعلم
انك انت علام الغيوب وستار العيوب
وغفار الذنوب ولا حول ولا قوة الا بالله
العلي العظيم آمنت بالله كما هو باسمائه وصفا
ته وقبلت جميع احكامه آمنت بالله وملائكته
وكتبه ورسله واليوم الآخر والقدر خيره وشره من
الله تعالى والبعث بعد الموت الهي سمرين اقرار و
تصديق دوام ابد الاباد ثابت دارى خود مشرف كرداني
وثبات بخشي بحق محبت حبيب خود محمد رسول الله صلى
الله عليه وآله وسلم الهي جمله كناهي وخطائي وكبيري
وصغيري وشركى وزنائي قولا وفعلا حاضرا
وناظرا ظاهرا وباطنا ليلا ونهارا سرا وجهرا

كرده باشم ازين جمله كناهان باز آمدم وپشيمان شدم و
تايب شدم بدست فلان در سلسله فلان توبه كرديم وبيعت نموديم
واز سر تجديد مسلمان شديم وايمان آورديم بوحدانيت ذات
پاك حق تعالى عز وجل وهرچه كه فرموده است امر را بجا آرم
واز نهي باز آمدم الهي توفيق نيك بده وبرو بحق سيد ... و
دار بحرمت النبي وآله الامجاد آمين يا رب العالمين وصلى الله على
خير خلقه محمد وآله واصحابه اجمعين برحمتك يا ارحم الراحمين
... شربت نبات ... كنند
طالب ... بگويد سقاهم ربهم
شرابا طهورا ... بنشاني
... قال الله
لقد صدق الله رسوله الرؤيا بالحق لتدخلن المسجد الحرام
تعالى ان شاء الله آمنين محلقين رؤسكم ومقصرين لا تخافون

وإذا رأيت ثم رأيت نعيما وملكا كبيرا عاليهم ثياب سندس خضر وإستبرق وحلوا أساور من فضة وسقاهم ربهم شرابا طهورا

سقاهم ربهم شرابا طهورا

مهر آنفس رانند و بجای آن تخم سعادت بکارند و باب معرفت بیرون ند
چنانکه در زمین عبودیت به نظر رحمت حق تربیت آن سه موی بشانند نیت
اول حبل دوم کمر سیوم تخیل تخم سعادت و معرفت است اول شریعت دوم
طریقت سیوم حقیقت چون شاخ اول حبل بردارد تخم سعادت شریعت
بجایش نشانند چنانکه علم و ادب و نماز و روزه دوم شاخ کمر بردارد
تخم طریقت بنشانند چنانکه اعمال باطن است شب بیداری و کم خوردن
و ذکر الله بجا آرد سیوم شاخ تخیل بردارد بجایش تخم حقیقت بنشانند چنانکه
هرکه بینداری بیند چون این تخمهای شریعت و طریقت و معرفت نشاندی باید
که به کمال رسد معرفت حاصل کرده و بعد از آن شیخ ویرا غسل طریقت
دهد بدین نیت نویت ان اغتسل من غسل التطهیر الانفس من
ارباب الطریقة والشریعة ومن خروج الاغیار ومن
اعمال الدنیا تقربا الی الله تعالی لتجدد الملکوت و تجدید تکبیر حرمین
بستة خرقه پوشانند و گویند ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها
الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما بعده کلاه پوشانند بگویند بسم الله

نیت بستن کمر [illegible] صبغة الله ومن احسن من الله صبغة ونحن له عابدون

ربکم

الملک الحق الذی لا اله الا انت یا الله یا مجید یا نصیر یا صدور
وقت کمر بستن بخوانند و اما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوا
فان الجنة هی الماوی نیت سترلنگ لنگوته بگویند انا فتحنا لک
فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک نیت سیلی در گلو
انداختن ولا تلبسون الحق بالباطل وتکتمون الحق وانتم
تعلمون نیت کچکول گرفتن بسم الله مجریها و مرسیها ان ربی
لغفور الرحیم نیت برگ نوای گرفتن وما من دابة فی الارض
الا علی الله رزقها ویعلم مستقرها و مستودعها کل فی کتاب مبین
نیت فرود آوردن کلاه از فرق بگویند اذا دایت یا رب
العالمین نیت بستر کردن برخاک بگویند رب المشرقین و
رب المغربین فبای الای ربکما تکذبان نیت بسر بر داشتن
بستر بگویند بسم الله شهد الله توکلت علی الله فسیکفیکهم الله وهو
السمیع العلیم لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم نیت نشستن
نشستن در کمر افکن افمن یمشی مکبا علی وجهه اهدی امن یمشی
سویا علی صراط المستقیم نیت کنزه نحن اقرب الیه من حبل
الورید

شجرهٔ چشتیه صابریه

بسم الله الرحمن الرحیم

الٰهی بحرمت حضرت سید الکونین شفیع الثقلین احمد مجتبیٰ محمد
مصطفیٰ صلی الله علیه وعلی آله واصحابه وسلم الٰهی بحرمت حضرت
امیر المومنین مرتضیٰ علی کرم الله وجهه الٰهی بحرمت حضرت
خواجه حسن البصری قدس سره الٰهی بحرمت حضرت خواجه عبد
الواحد بن زید قدس سره الٰهی بحرمت حضرت خواجه فضیل
بن عیاض قدس سره الٰهی بحرمت حضرت خواجه سلطان
ابراهیم بن ادهم بلخی قدس سره الٰهی بحرمت حضرت خواجه

حذیفه

حذیفة المرعشی قدس سره الٰهی بحرمت حضرت خواجه ابی
هبیرة البصری قدس سره الٰهی بحرمت حضرت خواجه علو ممشاد
دینوری قدس سره الٰهی بحرمت حضرت خواجه ابو اسحاق شامی
چشتی قدس سره الٰهی بحرمت حضرت خواجه ابی احمد ابدال چشتی
قدس سره الٰهی بحرمت حضرت خواجه محمد زاهد مقبول چشتی قدس سره
الٰهی بحرمت حضرت خواجه ابو یوسف چشتی قدس سره الٰهی بحرمت
حضرت خواجه قطب الدین مودود چشتی قدس سره الٰهی بحرمت
حضرت خواجه حاجی شریف زندانی قدس سره الٰهی بحرمت
حضرت خواجه ابو عثمان هارونی قدس سره الٰهی بحرمت
حضرت خواجه معین الدین مودود چشتی حسن سنجری قدس سرها
الٰهی بحرمت حضرت خواجه قطب الدین بختیار اوشی قدس سره الٰهی

بحرمت حضرت خواجه شیخ فرید الدین گنج شکر قدس سره الی بحرمت حضرت خواجه مخدوم
علاء الدین علی احمد صابر کلیری قدس سره الی بحرمت حضرت شیخ شمس الدین ترک
پانی پتی قدس سره الی بحرمت حضرت شیخ جلال الدین پانی پتی قدس سره الی
بحرمت حضرت شیخ احمد عبد الحق ردولوی قدس سره الی بحرمت حضرت
شیخ عارف قدس سره الی بحرمت حضرت شیخ محمد قدس سره الی بحرمت حضرت
بندگی قطب العالم شیخ عبد القدوس گنگوهی قدس سره الی بحرمت حضرت
[بندگی] شیخ جلال الدین تهانیسری قدس سره الی بحرمت حضرت شیخ نظام الدین
بلخی قدس سره الی بحرمت حضرت بندگی شیخ ابو سعید گنگوهی قدس سره الی بحرمت
بندگی حضرت شیخ محمد صادق گنگوهی قدس سره الی بحرمت حضرت بندگی شیخ داود
گنگوهی قدس سره الی بحرمت حضرت شاه ابو المعالی انبیٹهوی قدس سره الی
بحرمت حضرت میران سید شاه بهیک ... قدس سره الی بحرمت حضرت میان شاه
عنایت جلال پوری قدس سره الی بحرمت حضرت [شاه عبد الکریم قدس سره] الی بحرمت حضرت شیخ محمد حسام
الدین قدس سره الی بحرمت حضرت سید شاه اسحاق حسینی چشتی قدس سره بحق
سید قمر الدین عرف عزیز بادشاه حسینی چشتی عفی الله عنه

[illegible]

شجرة الچشتية الطالبي

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام
على رسوله محمد واله واصحابه اجمعين الهي بحرمت حضرت
شفيع المذنبين يوم الدين محمد رسول الله الهاشمي صلى الله
عليه وسلم الهي بحرمت حضرت ابو الاولياء ابو الحسن علي
المرتضى وصي الهاشمي رضي الله تعالى عنه الهي بحرمت حضرت
خواجه ابو النصر الحسن بن علي البصري قدس الله سره العزيز
الهي بحرمت حضرت خواجه ابو الفضل عبد الواحد بن زيد قدس الله
سره العزيز الهي بحرمت حضرت خواجه ابو الفيض فضيل بن
عياض قدس الله سره العزيز الهي بحرمت حضرت خواجه امان
الارض سلطان ابراهيم ادهم بلخي قدس الله سره العزيز
الهي بحرمت حضرت خواجه سديد الدين حذيفة المرعشي

الٰہی بحرمت حضرت خواجہ امین الدین ابی ہبیرة البصری
قدس اللہ سره العزیز الٰہی بحرمت حضرت خواجہ ابو ابراہیم
ممشاد علو الدینوری قدس اللہ سره العزیز الٰہی بحرمت
حضرت خواجہ ابو اسحاق شامی چشتی قدس اللہ سره العزیز
الٰہی بحرمت حضرت خواجہ قدوة الدین ابو احمد ابدال چشتی
قدس اللہ سره العزیز الٰہی بحرمت حضرت خواجہ ناصح الدین
ابو محمد زاہد مقبول چشتی قدس اللہ سره العزیز الٰہی بحرمت
حضرت خواجہ ناصر الدین ابو یوسف چشتی قدس اللہ سره العزیز
الٰہی بحرمت حضرت خواجہ قطب الدین مودود چشتی قدس اللہ سره العزیز
الٰہی بحرمت حضرت خواجہ حاجی شریف زندنی چشتی قدس اللہ سره العزیز
الٰہی بحرمت حضرت خواجہ ابو عثمان ہارونی چشتی قدس اللہ سره العزیز
الٰہی بحرمت حضرت خواجہ معین الدین چشتی حسن سنجری قدس اللہ سره العزیز

الٰہی بحرمت حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکی وکیل الباب
الاوشی قدس اللہ سره العزیز الٰہی بحرمت حضرت خواجہ شیخ فرید الدین
گنج شکر باجری المجتبیٰ بن مسعود اجودہنی قدس اللہ سره العزیز الٰہی
بحرمت حضرت خواجہ سلطان العاشقین رحمة للعالمین حضرت
خواجہ محمد اولیا نظام الدین محمد بداؤنی قدس اللہ سره العزیز الٰہی بحرمت
حضرت خواجہ ابراہیم ثانی نصیر الملة والدین محمود اودہی
قدس اللہ سره العزیز الٰہی بحرمت حضرت خواجہ صدر الدین ابو الفتح
المولی الاکبر الصادق جعفر الثانی سید محمد یوسف الحسینی الملقب
گیسو دراز بنده نواز چشتی شہباز بلند پرواز قدس اللہ سره العزیز
الٰہی بحرمت حضرت خواجہ حبیب اللہ ابو المرشد مقبول ربانی حضرت خواجہ
سید شاه ید اللہ محمد محمد الحسینی قدس اللہ سره العزیز الٰہی بحرمت حضرت
خواجہ ابو الفیض اضعف العباد حضرت خواجہ سید شاه علی اللہ

محمد محمود الحسینی قدس الله سره العزیز الیه کرفت حضرت خواجه سید شاه
احمد الله محمد محمود الحسینی قدس الله سرها العزیز الیه کرفت حضرت خواجه
سید شاه عبد المجید سلطان صوفی محمد محمود الحسینی قدس الله سره العزیز
الیه کرفت حضرت خواجه سید شاه محمد شمس سمندر محمد محمود الحسینی
قدس الله سره العزیز الیه کرفت حضرت خواجه سید شاه حسن الله
ثانی محمد محمود الحسینی قدس الله سره العزیز الیه کرفت حضرت خواجه
سید شاه محمد حولی محمد محمود الحسینی قدس الله سره العزیز الیه کرفت
حضرت خواجه سید شاه عبد اللطیف بزرگ محمد محمود الحسینی
قدس الله سرها العزیز الیه کرفت حضرت خواجه سید شاه حیدر
بزرگ محمد محمود الحسینی قدس الله سرها العزیز الیه کرفت حضرت خواجه
سید شاه عبد اللطیف ثانی محمد محمود الحسینی قدس الله سره العزیز الیه
کرفت حضرت خواجه سید شاه حیدر ثانی محمد محمود الحسینی قدس الله سره العزیز

الیه کرفت

الیه کرفت حضرت خواجه سید شاه محمد اسحاق محمد محمود الحسینی قدس الله سره العزیز
الیه کرفت حضرت خواجه سید شاه عبد الرزاق معروف سید شاه
محمد اولیا محمد محمود الحسینی قدس الله سره العزیز الیه کرفت حضرت خواجه
سید شاه محمد اسحاق ثانی محمد محمود الحسینی قدس الله سره این شجره
عالیه طیبه حقیقه فرزند دینی سید قمر الدین معروف عزیز بادشاه طولها
در سلسله طالبین داخل نموده شد حق تعالی در ذوق و شوق خود بت
و در هر برار اعوا آمین آمین یا رب العالمین برحمتک یا ارحم الراحمین

ای فرزند هر نفس بدون او کذرانیدن در درویشی حرام باید که از حرام
احتراز نماید نکته در کوشش و خوشی کذارند والسلام

و از اولاد حضرت پیر دستگیر پیران غوث الاعظم سید عبد القادر
رضی الله عنه که یازده اند اول حضرت شاه الدین محمود عبد الرزاق دوم
حضرت شیخ شمس الدین محمد سوم حضرت شاه [illegible] الدین محمد چهارم حضرت شیخ [illegible] الدین
محمد پنجم حضرت شیخ کمال الدین محمد ششم حضرت سید عبد الوهاب محمد هفتم
حضرت شیخ عبد الکریم محمد هشتم حضرت شیخ عبد الرحیم محمد نهم حضرت شیخ موسی
محمد دهم حضرت شیخ عبد الرشید محمد در [illegible] سالگی وفات یافته
یازدهم حضرت شیخ ابو القاسم محمد در چهار سالگی وفات یافته
دوازدهم سید سراج الدین عبد الجبار

بسم الله الرحمن الرحیم

نسب نامه حضرت شاه بدیع الدین قطب المدار قدس سره که کوالیر
حضرت خلیل آورده بودند سید شاه بدیع الدین قطب المدار
بن سید علی حلبی بن سید محمد عیسی بن سید عبد الملک بن سید
اسحاق بن سید طاهر بن سید عبد الله بن سید قاسم بن سید
بن سید احمد بن سید عبد الکریم بن سید زید الفتح بن حضرت امام
محمد باقر رضی الله عنه بن حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه بن
حضرت امام الهمام ابی عبد الله الحسین السبط شهید کربلا رضی الله عنه
بن حضرت امیر المومنین و امام الاشجعین اسد الله الغالب مظهر العجائب
و الغرائب امام المشارق و المغارب سیدنا علی المرتضی ابن
ابی طالب رضی الله عنه و نسب نامه بروایت ثانی حضرت قطب
المدار سید شاه بدیع الدین بن سید علی حلبی بن سید غفور
حلبی بن سید محمد حلبی بن سید عبد الرزاق حلبی بن سید ذکریا



چلبي بن سيد راجي چلبي بن سيد عبد الوهاب چلبي بن سيد
غازي چلبي بن سيد زاهد چلبي بن سيد محمد چلبي بن سيد
برهان چلبي بن سيد ابراهيم چلبي بن سيد عبد الكريم چلبي
بن سيد عبد الرحيم چلبي بن سيد احمد چلبي بن سيد سليمان
چلبي بن حضرت امام موسى الكاظم رضي الله عنه بن حضرت امام جعفر
الصادق رضي الله عنه بن حضرت امام زين العابدين رضي الله عنه بن حضرت امام محمد باقر
بن حضرت امام الهمام ابي عبد الله الحسين السبط شهيد
كربلا رضي الله عنه بن حضرت امير المومنين وامام الاشجعين
اسد الله الغالب مظهر العجائب والغرائب امام المشارق و
المغارب سيدنا ابو الحسن علي المرتضى ابن ابي طالب رضي الله عنه




بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام على رسوله
محمد واله واصحابه اجمعين الى بحرمت حضرت شفيع المذنبين يوم
الدين محمد الرسول الله الهاشمي صلى الله عليه وسلم الى بحرمت
حضرت ابو الاوليا ابو الحسن العلي المرتضى رضي الله تعالى عنه الى بحرمت
حضرت خواجه ابو النصر الحسن بن على البصري قدس سره الى
بحرمت حضرت خواجه ابو الفضل عبد الواحد بن زيد قدس سره
الى بحرمت حضرت خواجه ابو الفيض فضيل بن عياض قدس سره

رسی

الى بحرمت حضرت خواجه امان الله الارض سلطان ابراهيم
بلخي قدس سره الى بحرمت حضرت خواجه سديد الدين حذيفة المرعشي
قدس سره الى بحرمت حضرت خواجه امين الدين ابي هبيرة البصري قدس سره
الى بحرمت حضرت خواجه ابو ابراهيم ممشاد علو الدين دينوري قدس سره
الى بحرمت حضرت خواجه ابو اسحاق شامي چشتي قدس سره الى بحرمت
حضرت خواجه قدوة الدين ابو احمد ابدال چشتي قدس سره الى بحرمت
حضرت خواجه ناصح الدين ابو محمد زاهد مقبول چشتي قدس سره الى بحرمت
حضرت خواجه ناصر الدين ابو يوسف چشتي قدس سره الى بحرمت حضرت
خواجه قطب الدين مودود چشتي قدس سره الى بحرمت حضرت خواجه
حاجي شريف زندانی چشتي قدس سره الى بحرمت حضرت خواجه ابو
عثمان هاروني چشتي قدس سره الى بحرمت حضرت خواجه معين الدين
چشتي حسن سنجري قدس سره الى بحرمت حضرت خواجه قطب الدين بختيار
كاكى وكيل الباب الاوشي قدس سره الى بحرمت حضرت خواجه

شیخ فرید الدین گنج شکر باجرلق المجنبه بن مسعود اجودنی قدس سره
الی کرمت حضرت خواجه سلطان العاشقین رحمة للعالمین محمد اولیا
نظام الدین محمد بدوانی قدس سره الی کرمت حضرت خواجه ابراهیم
ثانی نصیر المللة والدین محمود اودهی قدس سره الی کرمت حضرت خواجه
صدر الدین ابو الفتح المولی الاکبر الصادق جعفر الثانی **سید محمد**
یوسف الحسینی الملقب گیسو دراز بنده نواز حسینی شهباز بلند پرواز قدس سره
الی کرمت حضرت خواجه حبیب الله ابو المرشد مقبول ربانی حضرت خواجه
سید شاه ید الله محمد محمد الحسینی قدس سره الی کرمت حضرت خواجه ابو الفیض
سید شاه من الله محمد محمد الحسینی قدس سره الی کرمت حضرت خواجه سید شاه
احمد الله محمد محمد الحسینی قدس سره الی کرمت حضرت خواجه سید شاه عبد الحمید
سلطان صوفی محمد محمد الحسینی قدس سره الی کرمت حضرت خواجه سید شاه محمد شکیر
سمند محمد محمد الحسینی قدس سره الی کرمت حضرت خواجه سید شاه
من الله الثانی محمد محمد الحسینی قدس سره الی کرمت حضرت خواجه

شجره

سید شاه محمد جوکی محمد محمد الحسینی قدس سره الی کرمت حضرت خواجه
سید شاه عبد اللطیف بزرگ محمد محمد الحسینی قدس سره الی کرمت
حضرت خواجه سید شاه حیدر بزرگ محمد محمد الحسینی قدس سره الی کرمت
حضرت خواجه سید شاه عبد اللطیف ثانی محمد محمد الحسینی قدس سره
الی کرمت حضرت خواجه سید شاه حیدر ثانی محمد محمد الحسینی قدس سره
الی کرمت حضرت خواجه سید شاه محمد اسحاق محمد محمد الحسینی قدس سره
الی کرمت حضرت خواجه سید شاه عبد الرزاق محمد اولیا محمد محمد الحسینی
قدس سره الی کرمت حضرت خواجه سید شاه محمد اسحاق ثانی محمد
محمد الحسینی قدس سره الی کرمت فقیر حقیر سید شاه قمر الدین عزیز بادشاه
حسینی چشتی هذه شجرة المبارکة الچشتیة اعطیت سید محی الدین محمود
بادشاه حسینی الحسینی طال الله عمره اللهم ارزقنا ببرکاته
وحسن العاقبة وخیر الخاتمة
این شجره به مریدان سر نهند



در بلده [illegible] شاه [illegible] بیرون شهر [illegible] بیرون دروازه [illegible] آسوده اند [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم نسب نامه سید حسین الرفاعی در بندر مبارک سورت
آسوده اند سید حسین الرفاعی بن سید عبد الرحیم الرفاعی بن
سید علی مستان الرفاعی بن سید یوسف الرفاعی بن سید
عبد الرحیم الثانی الرفاعی بن سید محمد الامین الرفاعی بن سید حسین
الثانی الرفاعی بن سید علی الرفاعی بن سید صالح الرفاعی بن سید
ابراهیم الرفاعی بن سید عماد الدین الرفاعی بن سید شرف الدین
الرفاعی بن سید عبد الله الرفاعی بن سید علی جند الله الرفاعی بن سید
احمد محبته الله الرفاعی بن سید عبد الرحیم محبوب الله الرفاعی بن سید عمر
حبیب الله الرفاعی بن سید ابراهیم کنز الله الرفاعی بن سید محمد معدن اسرار الله
الرفاعی شیخ المکنا ابو السباع فی بلاد المصر بن حضرت سید احمد
الکبیر الرفاعی معشوق الله قدس سره بن السید ابو الحسن علی المکی بن
سید یحیی بن سید ثابت بن سید حازم بن سید علی بن ابن
سید حسین بن سید مهدی بن سید ابو القاسم محمد بن سید حسین بن
سید حسین بن

سید حسین بن سید احمد بن سید موسی الثانی بن سید
ابراهیم مرتضی محاب بن حضرت امام الموسی الکاظم رضی الله عنه
بن حضرت امام جعفر الصادق رضی الله عنه بن حضرت
امام محمد الباقر رضی الله عنه بن حضرت امام زین العابدین
رضی الله عنه بن حضرت امام الهمام ابی عبد الله الحسین السبط
الشهید کربلا رضی الله عنه بن حضرت ام المومنین فاطمة الزهرا
رضی الله عنها بنت حضرت سید المرسلین احمد مجتبی محمد مصطفی
صلی الله علیه واله وسلم

بسم الله الرحمن الرحیم

این نسب نامه بکسی ندهند و فقرا نیز ندهند بدون فرزند خود

الحمد لله الذی عز اسمه وجل وصفه وتعالی شانه وکثر احسانه واصلی واسلم
علی سیدنا محمد ن الذی عظم خلقه واعتدل خلقه حتی وصف العلی العظیم
فیما انزل علیه تارة بالروف الرحیم وتارة بانک لعلی خلق عظیم وعلی آله واصحابه
الذی کانوا فی الطریق فهذه السلسلة الجدیدة چشتیه برخوردار سعادت مند
سید محی الدین عرف محمود بادشاه حسینی الحسینی ام مونی بیگم
بنت سید محمد اسحاق حسینی بن سید عبد الرزاق محمد اولیا حسینی بن
سید محمد اسحاق حسینی بن سید شاه محمد حیدر حسینی بن سید عبد اللطیف
حسینی

البیعة ان بعنی فهذه شجرة وسند الطرق ... المحمدیة

[illegible]

حسینی بن سید شاه محمد حیدر بزرگ حسینی بن سید عبد اللطیف
بزرگ حسینی بن سید محمد جوکی حسینی بن سید من الله حسینی بن سید محمد
غیر سمند حسینی بن سید محمد سلطان صوفی حسینی بن سید احمد حسینی
بن سید من الله بزرگ حسینی بن سید محمد اصغر حسینی بن سید محمد
حسینی خواجه بنده نواز گیسو دراز قدس سره بن سید یوسف شاه راجو قتال
حسینی بن سید علی حسینی بن سید محمد حسینی بن سید یوسف حسینی بن
حسین حسینی بن سید محمد حسینی بن سید علی حسینی بن سید حمزه حسینی
بن سید داود حسینی بن زید حسینی بن سید ابی الحسن الجندی حسینی
بن سید حسین حسینی بن سید ابی عبد الله حسینی بن سید محمد حسینی
بن سید عمر حسینی بن سید یحیی حسینی بن سید حسین حسینی بن سید زید
شهید حسینی بن سید علی امام زین العابدین بن حضرت امام حسین
السبط شهید کربلا بن حضرت امیر المومنین علی المرتضی کرم الله وجهه

بن ابي طالب بن عبد المطلب بن ہاشم بن عبد المناف
بن قصي بن كلاب بن مره بن كعب بن لوی بن غالب
بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانه بن خزيمه بن
مدركه بن الياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان
بن اد بن ادد بن اليسع بن الهميسع بن بليت بن
سلامان بن حمل بن قيدار بن النبي اسمعيل ذبيح الله
عليه السلام بن النبي ابراهيم خليل الله عليه السلام بن اذر
بن تارخ بن ناخور بن ساروغ بن ارعوى بن فالغ
بن عابر بن ارفخشد بن سام بن النبي نوح عليه السلام
بن الملك بن متوشلخ بن اخنوخ بن برد بن مهلائيل
بن قينان بن انوش بن النبي شيث عليه السلام بن ابو
البشر حضرت ادم صفي الله عليه السلام والادم من التراب والتراب
من الارض

من الارض والارض من الزبد والزبد من الموج والموج من
الماء والماء من الدر ہمو والدر من القدرت والقدرت
من الارادت والارادت من علم الله تبارك تعالي والله اعلم

[illegible] بسم الله الرحمن الرحيم [illegible]

الحمد الله الذی ايقظ من اختاره من عباده لخدمته وصلى الله
على سيدنا محمد وعلى اله واصحابه وعترته رضوان الله تعالى عنهم
وبعد فقد قال الله تعالى يا ايها الناس انتم الفقراء الى الله
وقال الله تبارك ان الذين يبايعونك انما يبايعون الله يد الله
فوق ايديهم وان كان المومنات قال الله تعالى يا ايها النبي
اذا جاءك المومنات يبايعنك على ان لا يشركن بالله شيئا
ولا يسرقن ولا يزنين ولا يقتلن اولادهن ولا ياتين ببهتان
يفترينه بين ايديهن وارجلهن ولا يعصينك في معروف
فبايعهن واستغفر لهن الله ان الله غفور الرحيم وقال

نبینا رسول الله صلی الله علیه وسلم الفقر فخری وبه افتخر وبه یفتخر و
کتب هذه سلسله القادریه الجدیه برخوردار سعادت مند
سید محی الدین محمود بادشاه حسینی الحسنی بن سید قمر الدین
عزیز بادشاه بن سید فیض الدین شاه جی بادشاه بن سید سیف الدین
سعید بادشاه بن قطب المشایخ سید شاه سلطان البغدادی
مظفر بادشاه بن قدوة الواصلین سید شاه تاج الدین عزیز بادشاه
حموی بن سید شهاب الدین احمد شیخ الهنود شریف بادشاه بن
سید عبد الرزاق امیر بادشاه بن سید شرف الدین احمد رحیم بادشاه
بن سید علی الهاشمی عظیم بادشاه بن سید شهاب الدین احمد محمود بادشاه
بن سید شرف الدین قاسم احمد بادشاه بن سید محی الدین یحیی
کریم بادشاه بن سید بدر الدین حسن عاشق الله محمد بادشاه
بن سید علاء الدین علی قدوس صالح بادشاه بن سید
شمس الدین محمد اسحاق بادشاه بن سید سیف الدین یحیی ابراهیم بادشاه
بن سید

بن سید شهاب الدین احمد قادر بادشاه بن سید شمس الدین
قاضی القضات ابا صالح النصر محمود بادشاه بن حضرت تاج الملة
والدین سیدنا ابی بکر عبد الرزاق بن حضرت سید امام العالم العامل
المحقق المدقق المسلک المرشد العارف بالله الباری الاشهب والطراز
المذهب الشیخ محی الدین غوث الصمدانی قطب ربانی محبوب سبحانی
سلطان سیدنا عبد القادر جیلانی حسنی الحسینی رضی الله عنه
بن ابو صالح موسی جیلی الاوسط بن سید عبد الله بن سید
موسی الجون بن سید عبد الله جیلی بن سید یحیی زاهد بن سید
محمد المورث بن سید داود الامیر بن سید موسی بن سید عبد الله
المحض بن امام حسن المثنی بن حضرت امام حسن المجتبی
بن حضرت امام المسلمین علی المرتضی کرم الله وجهه بن
ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد المناف بن
قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن

فهر بن مالک بن النضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه
بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن
اد بن ادد بن الیسع بن الهمیسع بن بلیت بن
سلامان بن حمل بن قیدار بن النبی اسمعیل ذبیح الله
علیه السلام بن النبی ابراهیم خلیل الله علیه السلام بن آذر
بن تارخ بن ناحور بن ساروع بن ارعوی بن فالغ
بن عابر بن ارفخشد بن سام بن النبی نوح علیه السلام
بن الملک بن متوشلخ بن اخنوخ بن برد بن مهلائیل
بن قینان بن انوش بن النبی شیث علیه السلام
بن ابو البشر حضرت آدم صفی الله علیه السلام والآدم من التراب
والتراب من الارض والارض من الزبد والزبد من الموج
والموج من الماء والماء من الدر والدر من القدرت
والقدرت من الاراده والارات من علم الدنی والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم شجره حضرت سید علاء الحسن قادری که دور او رنگ با او متصل
فلواری سوده اند حضرت سید علاء الحسن حضرت سید شهاب الدین یعقوب
حضرت سید اسحاق حضرت سید یعقوب اکبر حضرت حمید الدین حضرت
سید محمد الثانی حضرت سید صدر الدین حضرت سید رکن الدین حضرت سید عبد الله
حضرت سید محمد حضرت سید ابو القاسم حضرت سید شهاب الدین ابی العباس
حضرت سید نور الدین حسین حضرت سید علاء الدین علی حضرت سید شمس الدین محمد
حضرت سید شرف الدین یحیی حضرت سید شهاب الدین احمد حضرت سید
عماد الدین ابی صالح نصر حضرت سید حافظ تاج الدین ابو بکر عبد الرزاق
حضرت سلطان الاولیا محبوب سبحانی قطب ربانی حضرت سید عبد القادر جیلانی رضی الله
عنهم اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم ترتیب ختم قادریه باید که اول وضوی
جدید کند و دوگانه ادا کند و در هر رکعت بعد فاتحه اخلاص یازده بار
بخواند بعد سلام بروح پاک حضرت غوث الثقلین ادا کند بعده سوره فاتحه
یازده بار و درود شریف یکصد و یازده بار بعده کلمه تمجید یکصد و یازده
بار و یا حضرت شیخ عبد القادر جیلانی شیئاً لله یکصد و یازده بار
و یٰس شریف یکبار و الم نشرح یکصد و چهل بار و سوره
اذا جاء یکصد و یازده بار و لا اله الا انت سبحانک
انی کنت من الظالمین یکصد و یازده بار
و یا بدیع العجائب بالخیر سهل
یکصد و یازده بار و یا باقی انت الباقی یکصد و یازده بار
و درود شریف یکصد و یازده بار و سوره فاتحه یازده بار و ثواب بروح حضرت
مطهر

مطهر سیدنا عبد القادر جیلانی بخشد تمت بسم الله الرحمن الرحیم
ترتیب ختم خواجگان نقشبند اول وضو کند و شروع فاتحه بروح
خواجگان بخوانند و اول درود شریف یکصد بار و سوره فاتحه هفت بار
و سوره الم نشرح هفتاد و نه بار و سوره اخلاص یکهزار بار و سوره
فاتحه هفت بار و درود شریف یکصد بار و یا قاضی
الحاجات یا کافی المهمات
یکصد بار و یا دافع البلیات یکصد بار بخواند
و ثواب بروح حضرت خواجگان بخشد تمت

بسم الله الرحمن الرحیم

نسب نامهٔ حضرت خواجه معین الملة والدین مودود چشتی

خواجه معین الدین مودود چشتی بن [غیاث الدین] حسن سنجری بن سید احمد بن
سید طاهر بن شیخ عزیز بن شیخ ابراهیم بن امام علی نقی بن
امام محمد تقی بن امام علی موسی رضا بن امام موسی
کاظم بن امام محمد جعفر الصادق بن امام محمد باقر بن
امام زین العابدین بن امام حسین السبط شهید کربلا
بن خلیفة الرسول الله امیر المؤمنین سیدنا علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه

بسم الله الرحمن الرحیم

نسب نامهٔ حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی

حسام الدین بن نصیر الدین بن شیخ شهاب الدین سهروردی
بن خلیفه ابی حفص بن خواجه حسین بن خواجه قاسم بن
خواجه نصیر الدین بن خواجه قاسم بن خواجه محمد بن خواجه
عبد الله بن خواجه قاسم بن خواجه محمد بن خواجه خواجگان
خلیفة الرسول الله امیر المؤمنین ابی بکر الصدیق رضی الله عنه

بسم الله الرحمن الرحیم

نسب نامهٔ حضرت خواجه محمد بهاء الدین شاه نقشبند

خواجه محمد بهاء الدین نقشبند بن خواجه محمد البخاری بن خواجه سید جلال الدین محمد بن سید برهان الدین بن سید
زین العابدین بن سید قاسم بن سید شعبان بن سید
برهان الدین قلیچ بن سید محمود رومی بن سید بلاق
بن سید تقی بن سید حلومی بن سید فخر الدین بن
سید محمود بن جامع بن سید علی اکبر بن سید حسن
عسکری بن امام نقی بن امام محمد تقی بن امام علی موسی
رضا بن امام موسی کاظم بن امام محمد جعفر الصادق
بن امام محمد باقر بن امام زین العابدین بن امام
حسین شهید کربلا بن خلیفه الرسول الله امیر المومنین
اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی رسوله
محمد واله واصحابه اجمعین الهی بحرمت حضرت شفیع المذنبین
یوم الدین محمد الرسول الله الهاشمی صلی الله علیه وسلم الهی بحرمت
حضرت ابو الاولیا ابو الحسن علی المرتضی وصی الهاشمی رضی الله عنه
الهی بحرمت حضرت خواجه ابو النصر الحسن بن علی البصری قدس سره
الهی بحرمت حضرت خواجه ابو الفضل عبد الواحد بن زید قدس سره
الهی بحرمت حضرت خواجه ابو الفیض فضیل بن عیاض قدس سره

الی بحرمت حضرت خواجه امان الله الارض سلطان ابراهیم
ادهم بلخی قدس الله سره الی بحرمت حضرت خواجه سدید الدین
حذیفة المرعشی قدس سره الی بحرمت خواجه امین الدین
ابی هبیرة البصری قدس سره الی بحرمت حضرت خواجه [illegible]
ممشاد علو الدینوری قدس سره الی بحرمت حضرت خواجه
ابو اسحاق شامی چشتی قدس سره الی بحرمت حضرت خواجه قدوة
الدین ابو احمد ابدال چشتی قدس سره الی بحرمت حضرت خواجه ناصح
الدین ابو محمد زاهد مقبول چشتی قدس سره الی بحرمت حضرت خواجه
ناصر الدین ابو یوسف چشتی قدس سره الی بحرمت حضرت خواجه
قطب الدین مودود چشتی قدس سره الی بحرمت حضرت خواجه
حاجی شریف زندانی چشتی قدس سره الی بحرمت حضرت خواجه
ابو عثمان هارونی چشتی قدس سره الی بحرمت حضرت خواجه
معین الدین حسن سنجری چشتی قدس سره الی بحرمت حضرت خواجه

قطب الدین

قطب الدین بختیار کاکی وکیل الباب الاوشی قدس سره الی
بحرمت حضرت خواجه شیخ فرید الدین گنج شکر باجرق المجتبه
بن مسعود اجودنی قدس سره الی بحرمت حضرت خواجه سلطان
العاشقین خواجه محمد اولیا نظام الدین محمد بداونی قدس سره
الی بحرمت حضرت خواجه ابراهیم ثانی نصیر الملة والدین محمود
اودهلوی قدس سره الی بحرمت حضرت خواجه صدر الدین ابو
الفتح المولی الاکبر الصادق الجعفر الثانی سید محمد بن یوسف
الحسینی الملقب گیسو دراز بنده نواز حسینی شهباز بلند پرواز قدس سره
الی بحرمت حضرت خواجه حبیب الله ابو المرشد مقبول ربانی سید
شاه ید الله محمد محمد الحسینی قدس سره الی بحرمت حضرت خواجه ابو الفیض
اضعف العباد سید شاه من الله محمد محمد الحسینی قدس سره الی بحرمت
حضرت خواجه سید شاه احمد الله محمد محمد الحسینی قدس سره الی بحرمت
حضرت خواجه سید شاه عبد المجید سلطان صوفی محمد محمد حسینی قدس سره

الی کرمت حضرت خواجه سید شاه محمد نصیر سمندر محمد محمد الحسینی
قدس سره الی کرمت حضرت خواجه سید شاه من الله الثانی محمد
محمد الحسینی قدس سره الی کرمت حضرت خواجه سید شاه محمد چوکی محمود
محمد الحسینی قدس سره الی کرمت حضرت خواجه سید شاه عبد
اللطیف بزرگ محمد محمد الحسینی قدس سره الی کرمت حضرت خواجه
سید شاه حیدر بزرگ محمد محمود الحسینی قدس سره الی کرمت حضرت خواجه
سید شاه عبد اللطیف الثانی محمد محمد الحسینی قدس سره الی کرمت
حضرت خواجه سید شاه حیدر الثانی محمد محمد الحسینی قدس سره
الی کرمت حضرت خواجه سید شاه محمد اسحاق محمد محمد الحسینی
قدس سره الی کرمت حضرت خواجه سید شاه عبد الرزاق عرف
سید شاه محمد اولیا محمد محمد الحسینی قدس سره الی کرمت حضرت
خواجه سید شاه محمد اسحاق محمد محمد الحسینی قدس سره الی کرمت تراب
الاقدام الفقرا والمساکین سید شاه فخر الدین عرف سید

عزیز بادشاه حسینی الجشتی عفی الله عنه هذه شجرة المبارکة
با السلسلة الجشتیة به برخوردار سعادت اطوار سید محی الدین
محمود بادشاه طال الله عمره **لما تحب و ترضی**
بشرط متابعت و پیروی حضرت محمد الرسول صلی الله علیه وسلم و دور بودن



از کفر و شرک هذه شجرة المتبرکة
الجشتیة باسم برخوردار سعادت
نشان سید محی الدین محمود بادشاه جشتی مد عمره داخل نموده
شد الهی عاقبت بخیر و سلامتی ایمان باد و توفیق نیک بخشد
و در روز قیامت سرخرو و بابرو دار آمین یا رب العالمین برحمتک
یا ارحم الراحمین

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام على
رسوله محمد واله واصحابه اجمعين بدانکه بعضی اجازات ورکانه غوثیه
وعمل وغیرهم وارشاد وطلب راه حقیقی از حضرت سید عبد القادر
رحمة الله علیه باین تراب الاقدام الفقرا والمساکین سید قمر الدین
عرف شاه حسینی القادری رسیده حضرت سید عبد القادر وایشان
از پدر خود حضرت سید عبد الجلیل شریف وایشان از پدر خود حضرت سید کبیر الحق والدین

محمد

محمد وایشان از پدر خود حضرت سید عبد الجلیل الثانی وایشان
از پدر خود قطب الرحمانی سید غیاث الحق والدین الثانی وایشان
از پدر خود حضرت قطب الاقطاب سید عبد الوهاب المعروف
بین الخلایق سلطان شاهجی معشوق الله وایشان از پدر خود
حضرت شیخ المشایخ قطب العالمین غوث العارفین المخاطب
من حضرت الله بخطاب غیاث الحق والدین محبوب الله وایشان
از پدر خود حضرت سید محمد وایشان از پدر خود حضرت سید
شهاب الحق والدین وایشان از پدر خود حضرت سید عبد الله و
ایشان از پدر خود حضرت سید عبد الجلیل وایشان از پدر خود
سید ابو الفرح وایشان از پدر خود حضرت سید ابو الحسن علی
وایشان از پدر خود حضرت قطب الانام تاج سر الحق والدین ابو الفرح
سید عبد الجبار وایشان از پدر خود حضرت سید سادات و سند

اهل سعادات معدن علوم ربانی منبع فیوض رحمانی عاشق
کامل سردانی شهباز عالم روحانی قطب ربانی غوث الصمدانی محبوب
سبحانی غوث الاعظم سلطان شاه محی الدین ابو محمد عبد
القادر جیلانی قدس الله سره و نور الله مرقده واصل الاصفیا
فتوحاته و برکاته و الحسنی آباء الحسینی و ایشان از پدر خود
قطب کاینات غوث موجودات حضرت سید ابی صالح محمد و ایشان
از پدر خود حضرت موسی جنگی دوست و ایشان از پدر خود حضرت سید یحیی
و ایشان از پدر خود حضرت سید زاهد و ایشان از پدر خود حضرت
سید محمد و ایشان از پدر حضرت سید داود و ایشان از
پدر خود حضرت سید امام موسی ثانی و ایشان از پدر خود
سید امام عبد الله و ایشان از پدر خود حضرت سید امام عبد الله
ثانی و ایشان از پدر خود حضرت سید امام موسی و ایشان از پدر

خود

خود حضرت سید امام عبد الله المحض و ایشان از پدر خود حضرت
سید امام حسن المثنی و ایشان از پدر خود حضرت سید امام ابی
محمد الحسن المجتبی و ایشان از پدر خود حضرت سید امام امیر
المومنین و امام المتقین حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه و ایشان
از ~~پدر خود~~ حضرت سید المرسلین خاتم النبیین حضرت محمد رسول الله
صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم و ایشان از حضرت سیدنا
حضرت جبرئیل امین علیه السلام

رباعی
گر شوی سلطان عالم بار جه
سنج خار و جمع کردن بار جه
تو نفس واقف (?) ... محروم لا دو است
... زبون ... نا رجه

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی عز اسمه وجل وصفه
تعالی شانه وکثر احسانه واصلی واسلم علی سیدنا
محمد ن الذی عظم خلقه واعتدل خلقه
حتی وصفه الله العلی العظیم فیما انزل علیه
بالرؤف الرحیم وتارة بانك علی عظیم وعلی اله و
اصحابه الذی کانوا فی الطریق السعد السا
بقین فهذه الشجرة وسند الطریق المعظمة
المحمدیة بالسلسلة القادریة کشجرة طیبة
اصلها

بسم الله الرحمن الرحیم
اگر یکی صادق الاعتقاد خلافت عنایت شود و بدستور طریق خلافت نامه
بدهند البعد خطبه نام معتقد تولید بوده وهو خرقه خلافت من ید نام
مرشد تا از شجره تحریر کند چون تمام شود آخر آن شروط شرعیه نوشته شود

شروط شرعیه

شرط متابعت و پیروی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم واطیعوا الله و
اطیعوا الرسول و دور بودن از کفر و شرک و کذب و بهتان و غیبت
و زنا و ربا و بدعت وغیره ممنوعات شرعیه دور باشند و از حساب
دارند و نماز پنجگانه و روزه صیام قضا نکنند و در صورت
استطاعت زکوٰة و حج ادا نمایند و شبانه روز در ذکر و فکر
و اشتغال و پاس انفاس وغیره کسب مراتب و مشغول باشند والله
یهدی من یشاء

بسم الله الرحمن الرحيم

این را بر داروئی نویسد

اللهم بی محمد نبی الاسلام دینی
والکعبه قبلتی والقرآن امامی والا
دم ابی لی والمؤمنون اخوانی بحق
لا اله الا الله محمد الرسول الله

نیت عقیقہ

اَللّٰهُمَّ هٰذِهٖ عَقِيْقَةُ ابْنِي
فُلَانٍ دَمُهَا بِدَمِهٖ وَلَحْمُهَا بِلَحْمِهٖ
وَعَظْمُهَا بِعَظْمِهٖ وَجِلْدُهَا بِجِلْدِهٖ
وَعَظْمُهَا بِعَظْمِهٖ وَلَحْمُهَا بِلَحْمِهٖ وَشَعْرُهَا
بِشَعْرِهٖ وَجُزْئُهَا بِجُزْئِهٖ وَكُلُّهَا
بِكُلِّهٖ - اللهم اجْعَلْهَا فِدَاءً لِابْنِي
مِنَ النَّارِ بسم الله الله اكبر -

اگر لڑکی ہو تو ابنی کی جگہ بنتی کہے اور ضمیرہ کی ہا کہے
اور فلان کی جگہ لڑکے یا لڑکی کا نام اپنے نام کے ساتھ لیوے
یہ اور نیت جبکہ باپ خود ذبح کرے اگر دوسرا
شخص ذبح کرے تو لفظ عقیقہ کے بعد لڑکے یا لڑکی کا نام معہ ولد
ابنی یا بنتی کی جگہ ابن یا بنت کہے فلاں بن یا بنت فلاں کہے

بیعت اجازت [illegible] سلسله [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم ودكر في الكتاب المسمى بحيواة
الحيوان انه اذا دخل احد على من يخاف شره فليقرء
كهيعص حمعسق ويعقد بكل حرف اصبعا
من اصابعه العشرة يبتداء بابهام اليمنى ويختم
بابهام اليسرى فاذا فرغ عقد جميع الاصابع ثم قراء
في نفسه سورة الفيل فاذا وصل الى قوله ترميهم عشر
مراة يفتح في كل مرة اصبعا من اصابعه المعقودة
فاذا فعل ذلك امن شره وهو عجيب مجرب انتهى
عبارته مفاتيح الجنان شرح شرعة الاسلام هذه حصل الامانى
بسند الصحيح يدا بيد من حضرت سيد الكونين رسول الثقلين
صلى الله على اله واصحابه وسلم الى مسكين قمر الدين عرف
سید عزیز سلسلة المتبركه این اجازت سینه بسینه
دو دست بدست آمده مرید صادق صالح که بر جاده شرع مستقیم



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام على
رسوله محمد واله واصحابه اجمعين اما بعد فهذه سلسله من المشايخ
في الطريق القادريه الى اهلها رضوان الله تعالى عليهم اجمعين
اللهم صلى على سيدنا محمد وعلى ال محمد وبارك وسلم لا اله الا الله محمد
الرسول الله ربنا امنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاكتبنا مع
الشاهدين الهى بحرمت حضرت شفيع المذنبين سيد المرسلين
احمد مجتبى محمد مصطفى صلى الله عليه وسلم الهى بحرمت پیر و نیاز

حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه الهی بحرمت راز
و نیاز حضرت امام حسین رضی الله عنه الهی بحرمت راز و نیاز حضرت
امام زین العابدین رضی الله عنه الهی بحرمت راز و نیاز حضرت امام
محمد الباقر رضی الله عنه الهی بحرمت راز و نیاز حضرت امام محمد جعفر صادق
رضی الله الهی بحرمت راز و نیاز حضرت امام موسی الکاظم رضی الله عنه
الهی بحرمت راز و نیاز حضرت خواجه معروف الکرخی قدس سره الهی بحرمت
راز و نیاز حضرت خواجه ابو الحسن سری سقطی قدس سره الهی بحرمت راز
و نیاز حضرت سید الطایفه خواجه جنید البغدادی قدس سره الهی
بحرمت راز و نیاز حضرت خواجه ابو بکر شیخ محمد شبلی قدس سره الهی
بحرمت راز و نیاز حضرت خواجه ابو الفضل عبد الواحد قدس سره الهی
بحرمت راز و نیاز حضرت خواجه ابو الفرح طرطوسی قدس سره الهی بحرمت
راز و نیاز حضرت خواجه ابو الحسن علی الهکاری قدس سره الهی بحرمت
راز و نیاز حضرت خواجه ابو السعید المبارک المخزمی قدس سره الهی بحرمت

راز و نیاز

راز و نیاز حضرت غوث الثقلین قطب ربانی محبوب سبحانی المذنب
خواجه محی الدین سلطان سیدنا عبد القادر الجیلانی حسنی الحسینی
رضی الله عنه الهی بحرمت راز و نیاز حضرت خواجه ابو القاهر سهروردی
قدس سره الهی بحرمت راز و نیاز حضرت خواجه عمار یاسر قدس سره الهی
الهی بحرمت راز و نیاز حضرت خواجه نجم الدین کبرا قدس سره الهی بحرمت
راز و نیاز حضرت خواجه مجد الدین البغدادی قدس سره الهی بحرمت
راز و نیاز حضرت شیخ رضی الدین معروف علی قدس سره الهی بحرمت
راز و نیاز حضرت خواجه احمد جلال الدین ذاکر جورفانی قدس سره
الهی بحرمت راز و نیاز حضرت خواجه عبد الرحمن نور الدین المشهور
بالکبیر قدس سره الهی بحرمت راز و نیاز حضرت خواجه علاء الحق والدین
قدس سره الهی بحرمت راز و نیاز حضرت خواجه محمود فرد قانی قدس سره
الهی بحرمت راز و نیاز حضرت علی الثانی خواجه سید همدانی قدس سره
الهی بحرمت راز و نیاز حضرت خواجه احمد قدس سره الهی بحرمت راز و نیاز

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی عز اسمه وجل وصفه وتعالی شانه وکثر احسانه والصلی وسلم
علی سیدنا محمد ن الذی عظم خلقه واعتدل خلقه حتی وصف الله العلی العظیم
فیما انزل علیه تبارک بر الرؤف الرحیم وتبارک بانک علی خلق عظیم
وعلی اله واصحابه الذی کانوا فی الطریق البیعته السابقین فهذه
شجرت وسند الطریق المعظمه المحمدیه بالسلسلة القادریه کشجرة
طیبة اصلها ثابت وفرعها فی السماء حضرت سید المرسلین شفیع المذنبین
رحمة للعالمین احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم الهی بحرمت راز
ونیاز حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه الهی بحرمت راز و اسد الله الغالب
نیاز حضرت خواجه حسن علی البصری قدس سره الهی بحرمت راز ونیاز حضرت
راز ونیاز حضرت خواجه حبیب عجمی قدس سره الهی بحرمت راز ونیاز حضرت
خواجه داود طائی قدس سره الهی بحرمت راز ونیاز حضرت خواجه

حضرت شیخ شرف الدین قدس سره الهی بحرمت راز ونیاز حضرت خواجه
عبد الرزاق قدس سره الهی بحرمت راز ونیاز حضرت سید عبد
الرزاق قدس سره الهی بحرمت راز ونیاز حضرت سید شهاب الدین
احمد شیخ الهنود قدس سره الهی بحرمت راز ونیاز حضرت قدوة
الواصلین سید شاه تاج الدین الحموی قدس سره الهی بحرمت
راز ونیاز حضرت سید شاه سلیمان البغدادی قدس سره الهی
بحرمت راز ونیاز حضرت سید شاه سیف الدین قدس سره الهی
بحرمت راز ونیاز حضرت سید شاه حسام الدین قدس سره
الهی بحرمت راز ونیاز حضرت سید شاه فیض الدین شاه
جی بادشاه قدس سره الهی بحرمت راز ونیاز فقیر حقیر سید شاه
قمر الدین عزیز بادشاه عفی الله عنه هذه شجرة المبارکة القادریة
اعطیت سید محی الدین محمود بادشاه حسینی طال الله عمره
این شجره طیبه بمریدان بدهند

معروف کرخی قدس سره الی کرمت راز و نیاز حضرت خواجه ابو الحسن
سری سقطی قدس سره الی کرمت راز و نیاز حضرت سید الطائفه خواجه
جنید البغدادی قدس سره الی کرمت راز و نیاز حضرت خواجه ابو بکر شیخ
محمد شبلی قدس سره الی کرمت راز و نیاز حضرت خواجه ابو الفضل عبد
الواحد قدس سره الی کرمت راز و نیاز حضرت خواجه ابو الفرح طرطوسی
قدس سره الی کرمت راز و نیاز حضرت خواجه ابو الحسن علی الهنکاری قدس سره
الی کرمت راز و نیاز حضرت خواجه ابو سعید المبارک المخرمی قدس سره
الی کرمت راز و نیاز حضرت غوث الصمدانی قطب ربانی محبوب سبحانی مقبول
حقانی سید محی الدین سلطان سید عبد القادر جیلانی حسنی حسینی
رضی الله عنه الی کرمت راز و نیاز حضرت سید تاج الملة والدین
ابی بکر عبد الرزاق قدس سره الی کرمت راز و نیاز حضرت سید
شمس الدین قاضی القضات ابا صالح النصر قدس سره الی کرمت راز و نیاز

حضرت

حضرت سید شهاب الدین احمد قدس سره الی کرمت راز و نیاز حضرت
سید شمس الدین محمد ثانی قدس سره الی کرمت راز و نیاز حضرت سید
علاء الحق والدین علی قدوس قدس سره الی کرمت راز و نیاز حضرت
سید بدر الدین حسن قدس سره الی کرمت راز و نیاز حضرت سید
شرف الدین قاسم قدس سره الی کرمت راز و نیاز حضرت سید علی
الهاشمی قدس سره الی کرمت راز و نیاز حضرت سید شهاب الدین احمد ثانی
قدس سره الی کرمت راز و نیاز حضرت سید شهاب الدین شیخ الهنود قدس سره
الی کرمت راز و نیاز حضرت قدوة الواصلین سید شاه تاج الدین محمود قدس سره
الی کرمت راز و نیاز حضرت سید شاه سلیمان البغدادی قدس سره
الی کرمت راز و نیاز حضرت سید شاه سیف الدین قدس سره الی کرمت
راز و نیاز حضرت سید شاه حسام الدین قدس سره الی کرمت راز و نیاز
حضرت سید شاه فیض الدین شاه جی بادشاه قدس سره الی کرمت راز و نیاز

حضرت سید شاه فخر الدین فتح علی شاه رحمة الله علیه الی حرمت
راز و نیاز فقیر حقیر سید شاه فخر الدین عرف بادشاه قادری عفی الله عنه
هذه شجرة المبارکة الطیبة القادریة به برخوردار سعادت اطوار سید
محی الدین عظیم ... الحسنی الحسینی طال الله عمره

فخر الدین ... عفی الله عنه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی عز شانه جل وصفه وتعالی شانه وکثر احسانه والصلوة والسلام علی
سیدنا محمد الذی عظم خلقه واعتدل خلقه حتی وصفه العلی العظیم فیما انزل علیه
تارة بالرئوف الرحیم وتارة بانک لعلی خلق عظیم وعلی اله واصحابه الذین کانوا
فی الطریق البیعة السابقین فهذه شجرة وسند الطریق العظمة المحمدیة بالسلسلة
القادریة کشجرة طیبة اصلها ثابت وفرعها فی السماء سید المرسلین شفیع المذنبین
رحمة للعالمین احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم الی حرمت راز و نیاز
حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه الی حرمت راز و نیاز حضرت خواجه

حسن علی البصری

حسن علی البصری قدس سره الی حرمت راز و نیاز حضرت خواجه حبیب عجمی
قدس سره الی حرمت راز و نیاز حضرت خواجه داود طائی قدس سره
الی حرمت راز و نیاز حضرت خواجه معروف کرخی قدس سره الی حرمت
راز و نیاز حضرت خواجه ابو الحسن سری سقطی قدس سره الی حرمت
راز و نیاز حضرت سید الطایفه خواجه جنید بغدادی قدس سره الی حرمت
راز و نیاز حضرت خواجه ابوبکر شیخ محمد شبلی قدس سره الی حرمت خواجه
ابو الفضل عبد الواحد قدس سره الی حرمت راز و نیاز حضرت خواجه ابو
الفرج طرطوسی قدس سره الی حرمت راز و نیاز حضرت خواجه ابو الحسن علی
الهکاری قدس سره الی حرمت راز و نیاز حضرت خواجه ابو سعید المبارک
المخزومی قدس سره الی حرمت راز و نیاز حضرت غوث الصمدانی قطب ربانی
محبوب سبحانی مقبول حقانی سید محی الدین سلطان شیخ عبد القادر
جیلانی حسنی الحسینی رضی الله عنه الی حرمت راز و نیاز حضرت تاج الملة

سیدنا
والدین ابی بکر عبد الرزاق قدس سره الی کرمت راز و نیاز حضرت سید
شمس الدین قاضی القضات اباصالح النصر قدس سره الی کرمت راز و
نیاز حضرت سید شهاب الدین احمد قدس سره الی کرمت راز و نیاز حضرت سید شمس الدین
محمد ثانی قدس سره الی کرمت راز و نیاز حضرت سید علاء الحق والدین علی
قدس قدس سره الی کرمت راز و نیاز حضرت سید بدر الدین حسن قدس سره
الی کرمت راز و نیاز حضرت سید شرف الدین قاسم قدس سره الی
کرمت راز و نیاز حضرت سید علی الهاشمی قدس سره الی کرمت راز و نیاز
حضرت سید شهاب الدین احمد ثانی قدس سره الی کرمت راز و نیاز حضرت
سید شهاب الدین شیخ الهنود قدس سره الی کرمت راز و نیاز حضرت قدوة الواصلین
سید شاه تاج الدین محمود قدس سره الی کرمت راز و نیاز حضرت سید شاه رکن الدین
سلیمان البغدادی الحسنی القادری قدس سره الی کرمت راز و نیاز حضرت سید شاه فیض
الدین شاه جی بادشاه حسینی القادری قدس سره الی کرمت راز و نیاز فقیر حقیر تراب الاقدام
رفقر

الفقراء والمساکین سید فخر الدین ابو الفتح علی شاه رحمة الله علیه الی کرمت راز و
نیاز احقر الناس فقیر سید شاه قمر الدین عزیز بادشاه حسینی قادری عفی الله عنه
هذه شجرة المبارکة بالسلسلة القادریة به سر خورداری سعادت اطوار سید
محی الدین محمود بادشاه حسینی الحسینی طال الله عمره یلحا تحبب
وتوضی لشرط متابعت حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و دور
و آبروی





بودن از کفر و شرک هذه شجرة المبترکة القادریة ... داد
سعادت شان سید محی الدین محمود بادشاه مدعوه داخل نموده شد الهی
عاقبت بخیر و سلامتی ایمان با او رفیق حبیب سرخرو و با آبرو دارم
آمین یا رب العالمین برحمتک یا ارحم الراحمین

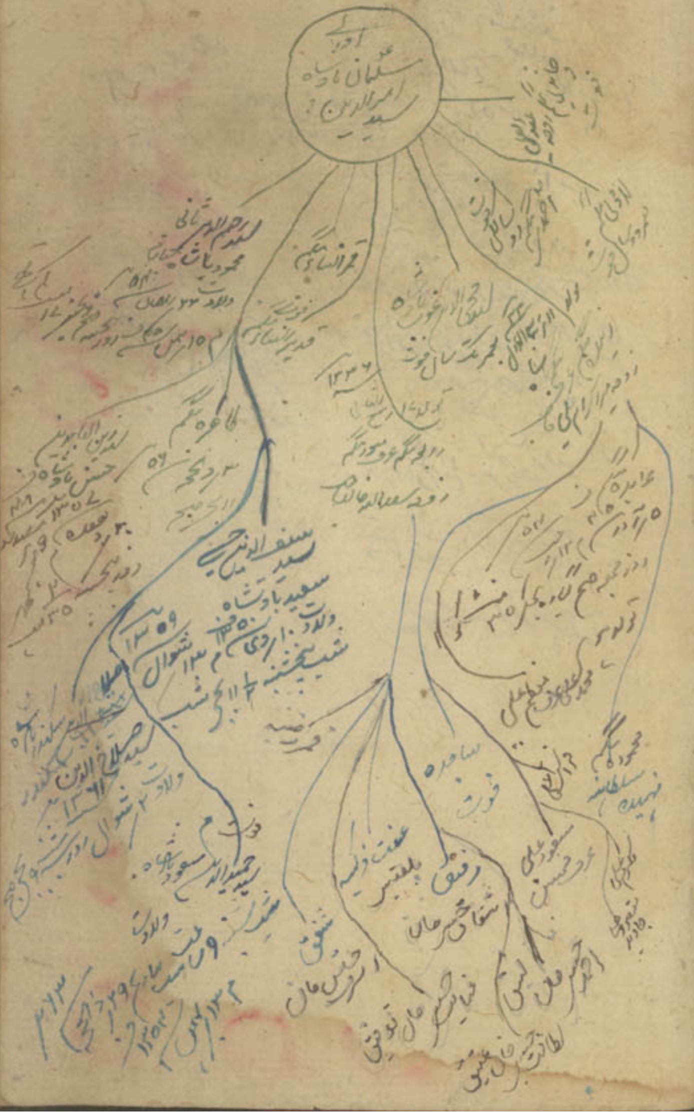

بسم الله الرحمن الرحيم
القادري حموي قدس سره
عرف شاه سلیمانی
قدس سره

پیر احمد علی فرزند خوشنود بیگم کا عقد بسماۃ فرزند کلاں نقیب ... سراج الدین صاحب سے

... ۱۲۸۰ ...

... ۱۶۱ روز پنجشنبہ ... شب جمعہ ... ہوا

... شب ... ۱۱ ... بیگم ... لڑکا تولد ہوا





طاہرہ بیگم زوجہ میر احمدی حکیم گل عالم صاحب

۲ | ۱

پسر اول محمد ادریس جلیل شکیل - پسر دوم محمد ابن جلیل

۱۳۴۸

۲۰ جنوری ۱۰ رجب - ۱۳ ... ۱۵ ... گذشتہ ... بیر کو

۵ بجکر ... منٹ ... کو تولد ہوا - ۱/۵ بجے زنانگی خانہ میں تولد ہوا

اور شام ... کو ...

۳

محمد ادریس جلیل

ولادت ۲ ... ۱۳۴۵ ربیع الثانی ۲ ... ۲ ...

وقت ... ۲ بجے دن ... فانہ ...

۱

اسماء السلام ... ۱۳۴۹

تاریخ ولادت ... ۱۰ ... ۱۳۴۹

بوقت ... ۱۲/۵۵ منٹ

۳

محمود السلام ... ادریس ...

۱۳۵۶

۱۵ رمضان ... ۱۵ ...

روز ... بوقت ۲/۲۰ منٹ

۲

جمیل احمد ...

۱۳۵۱

۱۹ ذیقعدہ ... ۱۱ ...

روز جمعہ صبح ۱/۲۰ منٹ

۴ توام

جمال الدین ... عرف ... شہزادی

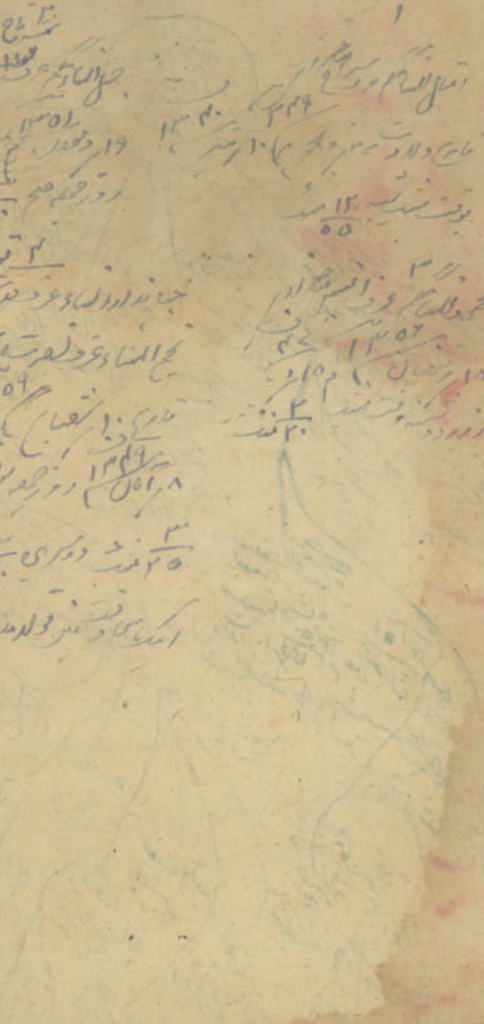
نجم النساء عرف ... شہزادی

تاریخ ... شعبان ۱۳۵۹

۸ اپریل ۱۹۴۰ روز جمعہ بوقت دن

۳/۵ منٹ ... بجے ... منٹ

... تولد ہوئی



تاریخ ۱۷ ماه ذیقعده ۱۳۱۴ یوم [illegible] وقت ۸ بجه [illegible]

[illegible] تولد [illegible]

تاریخ ۲۲ شعبان ۱۳۱۴ شب ۲۳ چهارشنبه وقت ۱۲ بجه شب [illegible] محمد [illegible] [illegible]

تولد شد

تاریخ [illegible] شهر شعبان [illegible] یوم [illegible] شب وقت ۶ بجه [illegible]

تاریخ ۵ ربیع الاول ۱۳۲۱ [illegible] ۲۳ [illegible] هنگام [illegible] تولد او [illegible] شد

تاریخ ۱۲ جمادی الاول ۱۳۲۲ یوم [illegible] سال [illegible] تولد شد

تاریخ [illegible] رجب [illegible] [illegible]

[illegible] دختر [illegible] بیگم [illegible]

(عابده بیگم) [illegible]

تاریخ ۱۲ [illegible] ۵ [illegible] [illegible]

تولد [illegible]

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ رب العالمین والعاقبۃ للمتقین والصلوٰۃ والسلام
علی رسولہ محمد والہ واصحابہ اجمعین اما بعد فھذہ سلسلہ من
المشائخ فی الطریق القادریہ الی اھلہا رضوان اللہ تعالی علیہم
اجمعین - اللھم صل علی سیدنا محمد وعلی ال محمد وبارک وسلم لا الہ
الا اللہ محمد الرسول اللہ ربنا امنا بما انزلت واتبعنا الرسول
فاکتبنا مع الشاھدین ۞ الٰھی بحرمت حضرت شفیع المذنبین
سید المرسلین احمد مجتبی محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم الٰھی
بحرمت راز و نیاز امیر المومنین سیدنا علی ابن ابی طالب رضی اللہ عنہ
الٰہی بحرمت حضرت خواجہ حسن البصری قدس سرہ الٰہی بحرمت راز و نیاز
حضرت خواجہ حبیب عجمی قدس سرہ الٰہی بحرمت حضرت خواجہ داؤد طائی قدس سرہ
الٰہی بحرمت راز و نیاز حضرت خواجہ معروف کرخی قدس سرہ الٰہی بحرمت راز و نیاز
حضرت خواجہ ابوالحسن سری سقطی قدس سرہ الٰہی بحرمت راز و نیاز حضرت سید

الطائفہ خواجہ جنید بن محمد بغدادی قدس سرہ الٰہی بحرمت راز و نیاز حضرت
خواجہ ابوبکر بن شیخ محمد شبلی قدس سرہ الٰہی بحرمت راز و نیاز حضرت
خواجہ ابوالفضل عبد الواحد بن زید قدس سرہ الٰہی بحرمت راز و نیاز حضرت
خواجہ ابوالفرح طرطوسی قدس سرہ الٰہی بحرمت راز و نیاز حضرت خواجہ ابوالحسن
علی الہنکاری قدس سرہ الٰہی بحرمت حضرت خواجہ ابوالخیر ابو سعید المبارک
مخرمی قدس سرہ الٰہی بحرمت راز و نیاز حضرت جدنا مرشدنا غوث صمدانی
قطب ربانی محبوب سبحانی مقبول حقانی شیخ محی الدین سیدنا عبد
القادر جیلانی الحسنی رضی اللہ عنہ الٰہی بحرمت راز و نیاز حضرت
سیدنا تاج الملۃ والدین ابی بکر عبد الرزاق قدس سرہ الٰہی بحرمت
راز و نیاز حضرت سید شمس الدین قاضی القضاۃ ابا صالح النصر
قدس سرہ الٰہی بحرمت راز و نیاز حضرت سید شہاب الدین احمد قدس سرہ
الٰہی بحرمت راز و نیاز حضرت سید شمس الدین محمد ثانی قدس سرہ الٰہی
بحرمت حضرت سید علاء الحق والدین علی قدوس قدس سرہ
الٰہی بحرمت راز و نیاز حضرت سید بدر الدین حسن قدس سرہ
الٰہی بحرمت راز و نیاز حضرت سید شرف الدین قاسم قدس سرہ

الٰهی بحرمت راز و نیاز حضرت سید علاء الدین الهاشمی قدس سره الٰهی بحرمت
راز و نیاز حضرت سید شهاب الدین احمد ثانی قدس سره الٰهی بحرمت
راز و نیاز حضرت سید شهاب الدین شیخ المنور قدس سره الٰهی بحرمت
راز و نیاز حضرت قدوة الواصلین سید شاه تاج الدین عنبر بادشاه اولی
قدس سره الٰهی بحرمت راز و نیاز حضرت سید رکن الدین قطب المشایخ
شاه سلیمان بغدادی حسینی قدس سره الٰهی بحرمت راز و نیاز حضرت سید شاه
سیف الدین حسینی القادری قدس سره الٰهی بحرمت راز و نیاز حضرت سید شاه
حسام الدین فرید بادشاه حسینی القادری قدس سره الٰهی بحرمت حضرت سید شاه
فیض الدین شاه جی بادشاه حسینی القادری قدس سره الٰهی بحرمت راز و نیاز
حضرت سید شاه قمر الدین عنبر بادشاه ثانی حسینی القادری قدس سره الٰهی بحرمت
راز و نیاز حضرت سید شاه فخر الدین فتح علی شاه رحمة الله علیه

الٰهی بحرمت راز و نیاز حضرت سید شاه قمر الدین عنبر بادشاه ثانی
الٰهی بحرمت راز و نیاز اخوی الناس فقیر حقیر تراب الاقدام الفقراء
والمساکین سید محی الدین محمود بادشاه حسینی الحسنی القادری عفی عنه
هذا الشجرة المبارکة بالسلسلة القادریة المحمدیة به برخوردار سعادت
اطوار سید امیر الدین سلیمان بادشاه حسینی طال الله عمره لما
تحبب و ترضی الشرط متابعت حضرت محمد الرسول الله صلی الله علیه و سلم
هذا الشجرة المبارکة زراقیه باسم سعادت نشان سید امیر الدین سلیمان بادشاه
عمره دادن نموده شد و روبرو جمع یاران و فقرا و سرگروهان
وخویش یاران و مشایخین سجاده و جانشین درگاه حضرت
قدوة الواصلین قدس سره کردم بمقام بلده فرخنده بنیاد اورنگ آباد
واقع قدیم بازار نیا ملحان متصله تکیه دوده الٰهی عاقبت بخیر و سلامتی
ایمان بادا آمین یا رب العالمین برحمتک یا ارحم الراحمین بتاریخ ۱۱ ربیع الثانی [illegible]

در سلسله جات هر چهار نفس قادریه حقه نقشبندیه سهروردیه
اجازت داده شد الی روز حشر با برده یا ایماد سر خود دارد
و توفیق نیک بخشد آمین یا رب العالمین ۵ تحریر تاریخ صدر
این کتاب را بدون فرزند خود چونکه جانشین باشند دیگر اند نباید

نعیم سید محمود باد

سید محمد مرتضی بن سید احمد صالح الرزاق القا
الجیلانی الحموی نقیب اشراف حماه و شیخ السجا
العلیه القادریه

سید محمود بن سید فارس الرزاق القادری
الجیلانی الحموی